زندگانی
خلفای راشدین

تألیف:

علامه عبدالشکور لکنوی ت:۱۳۸۱هـ

ترجمه:

مولانا محمد یوسف حسین پور

مقدمه و تصحیح:

ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

چه گفت آن خداوندِ تنزیل و وحی — خـــداونـــدِ امـــر و خـداونـدِ نـهی
کـه خـورشید بـعد از رسـولان مِـه — نـــــتابد بَـــــرِ کس ز بـــوبکر بـــه
عـــــمر کـــــرد اســلام را آشکـــار — بـــياراست گـــيتی چـــو بـــاغِ بـهار
پس از هر دو آن، بود و عثمان گزین — خـــداونـــدِ شـرم و خـداونـدِ دیـن
چـــهارم عـــلی بـود و جـفت بـتول — کـه او را بـه خـوبی سـتاید رسـول
نـــبی آفـــتاب و صـــحابه چـو مـاه — به هـم نسـبتی یکـدیگر راست راه

شاهنامهٔ فردوسی، ص: ۲

از آنجایی که پیامبر اکرم آخرین پیامبر هستند و سلسله بعثت پیامبران، بر ایشان ختم شده است و دین و آیین ایشان نیز جاودانی است و تا قیامت می‌بایست مشعل راه بشریت باشد، لازم بود که قرآن کریم که آخرین کتاب آسمانی است و سنت و سیرهٔ پیامبر اکرم که در واقع، آیین نامه تشریحی قرآن کریم است، محفوظ و مصون باقی می‌ماندند و از دین اسلام بطور صحیح و اصولی، حمایت و صیانت می‌شد. به همین منظور خداوند متعال بهترین انسانها را پس از پیامبران، یعنی اصحاب گرامی‌رضوان الله علیهم اجمعین را برای این هدف مقدس و والا برگزید. اصحاب کرام انسانهایی بودند که در مکتب پیامبر اکرم آموزش دیده و تربیت شده بودند. و به صورت طلاهایی ناب، از کوره ابتلا و آزمایشها سالم بیرون آمدند. آنـان کسانی بودند که نه تنها مسلمانان بلکه خردمندان و اندیشمندان غیر مسلمان نیز در مقابل قداست، پاکیزگی اخلاق، زهد، تقوا، قناعت، شجاعت، عبادت، عفت و عدالت آنان، مبهوت گشته و سرِ تسلیم فرود آورده‌اند.

آری، یاران جان نثار رسول گرامی اسلام انسانهای از جان گذشته‌ای بودند که در زمان حیات رهبر و مربِّی بزرگ خویش، جان، مال، عرض و ناموس خود را فدای او کردند.

آنان پوزهٔ بزرگ‌ترین ابر قدرتهای جهان آن روز یعنی ایران و روم را به خاک مالیدند و بزرگ‌ترین جباران و متمرّدان را وادار به انقیاد و تسلیم نمودند.

پس از وفات رسول گرامی که سهمگین‌ترین آزمایش برای این سربازان فداکـار اسـلام بـود، و از نـعمت وجـود فرمانده بزرگ خویش محروم شدند، بیش از گذشته برای فداکاری و پاسداری از حریم قرآن و سنت آماده شدند و از این ابتلا و آزمایش بزرگ، موفق و سربلند بیرون آمدند.

از میان صحابه کرام، چهار انسان بزرگ و چهار خلیفه راشد یعنی حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق، حضرت عثمان ذی النورین و حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم، به عنوان چهار ستاره درخشان، می‌درخشند و جهان اسلام و کـفر در مقابل بزرگی، تدبیر، عدالت، فراست و شجاعت آنان خیره شده و به شخصیت مقدس و همچون کوه استوار آنـان چشـم دوخته است. آنان با اراده‌های پولادین و عزم های راسخ خویش در مقابل امواج متلاطم فتنه‌ها و در مقابل توطئه‌های شیطانی

کفر و نفاق و حرکتهای انتقام جویانه یهود و نصارا، پس از وفات رسول اکرم ایستادگی کرده، در اندکی زمانی راه را برای بسط و توسعه تعالیم گهر بار اسلام همواره نموده و کشتی امت اسلامی را به نحو مطلوبی هدایت و سکّانداری نمودند.

امروز دوران کوتاه خلافت این بزرگواران (که حدود سی سال بوده است) به عنوان دوران طلایی اسلام بلکه دوران طلایی تاریخ بشریت شناخته می‌شود. مورّخان و اندیشمندان بشر اعم از مسلمان و غیر مسلمان، منصف و غیر منصف، هنگامی که به این برهه از تاریخ می‌رسند، انگشت به دندان برده و قلمهایشان بلااختیار، شروع به بیان شاهکارها، خدمات، عظمت و حقایق غیر قابل انکار می‌کنند. ما، در اینجا اقتباساتی را در بارۀ شخصیت و سیرۀ این بزرگان، از نویسندگان مسلمان و غیر مسلمان بیان می‌کنیم و قضاوت را بر عهده خوانندگان محترم می‌گذاریم.

مستشرق آلمانی کاتنی (caetani) در کتاب خود به نام «**سالهای اسلام**» چنین می‌نویسد:

«این اصحاب کرام نمایندگان راستین پیامبر اکرم دعوت گران آیندۀ اسلام و حاملین پیام و تعالیم آن حضرت بودند. ارتباط پیوسته و عشق و محبت خالصانه آنان به پیامبر گرامی به حدی رسیده بود که تاریخ تمدن و اجتماعی بشریت از ارائه چنین نظیر و نمونه‌ای قاصر و ناتوان است.

واقعیت این است که تحولات اساسی و عمیقی از هر حیث در وجود آنان به وقوع پیوسته بود به گونه‌ای که پس از رسول اکرم در سخت‌ترین شرایط و تحولات سیاسی و نظامی به خوبی ثابت کردند که بذری را که تعلیمات زیبای پیامبر گرامی اسلام در مناسب‌ترین و آماده‌ترین زمین کاشته بود، محصول خوبی را به ثمر رسانده است. و این بر اثر وجود شخصیتهای مدیر و مدبّر و با صلاحیتی بود که در میان آنان وجود داشتند. آنان پاسداران و امنای کتاب مقدس آسمانی و سیرۀ پاکیزه رسول گرامی اسلام بودند. آنان، نخستین رهبران، دانشمندان، فقها و محدثین جامعه اسلامی در صدر اسلام بودند.» (۱)

مستشرق شهیر فرانسوی، دکتر گاسویل ایبان (Gusayel leban) در کتاب خود به نام «**تمدن عرب**» چنین می‌نویسد:

«خلاصه، اینکه این دین جدید (یعنی دین اسلام) با رویدادها و حوادث بسیاری مواجه می‌شد ولی فراست و حسن تدبیر صحابه آنان را در هر موقعیتی موفق و سربلند می‌کرد و زمام خلافت، در صدر اسلام به دست کسانی افتاد که، بزرگ‌ترین هدف و استراتژی آنان، نشر و توسعه دین محمدی بود.» (۲)

دانشمند شهیر انگلیسی: ادوارد گابن (Edward Gibbon) در کتاب خود به نام: «**انقراض و سقوط امپراتوری روم**» چنین می‌نویسد:

«سیره و اخلاق خلفای چهارگانه راشدین و عملکرد صحیح آنان، ضرب المثل بود. تمام اقدامات و کارهای آنان، با اخلاص کامل همراه بود. و با وجود اقتدار و عظمتی که داشتند، تمام عمر خویش را صرف انجام مسئولیتهای دینی و اخلاقی نمودند.» (۳)

۱- caetani (Annali Islam)T.w. Arnold
preacning of Islam. Vol. 2. P. 429 London 1935

۲- تمدن عرب ص ـ ۱۳۴ ترجمه دکتر سید علی

3- Edward Gibbon, the history of the Decline and Fall Of the Roman Empire, 1911, PP. - 384 - 385

همچنین دکتر فیلپ هیتی (Dr.Philp Hitti) در کتاب معروف خود «**تاریخ مختصر عرب**» (A Short History of the Arabs) مرقوم می‌دارد:

«ابوبکر رضی الله عنه نابود کنندهٔ مرتدین و حفظ کننده وحدت و یکپارچگی «جزیرة العرب»، زندگی ساده و پاک و بی‌آلایشی و توأم با وقاری را در اسلام سپری کرد. او در شش ماه اول دوران کوتاه خلافت خویش، هر روز صبح از خانه معمولی خویش در «**سنح**» (محلی در اطراف مدینه) به مدینه منوره مرکز خلافت اسلامی می‌رفت. و در این مدت حقوق و شهریه‌ای را از بیت‌المال مسلمین درخواست نکرد (و چیزی برای خود بر نداشت) زیرا که در خزانه بیت‌المال در آن موقع چیزی وجود نداشت. و تمام امور مملکت را در صحن مسجد نبوی نظم و نسق می‌داد.

ولی خلیفه دوم عمر رضی الله عنه، شخصی قوی و مقتدر بود. او تصویری زنده‌ای از عدالت و مساوات بود. از صفات جسمی او اینکه: قامتی بلند و رنگی گندم‌گون داشت. و در بدو خلافت، از طریق پیشهٔ تجارت، امرار معاش می‌کرد. زندگی او به لحاظ سادگی و بی‌تکلفی شبیه زندگی یک عرب بدوی بود. به گونه‌ای که هیچگونه تکلفات و خود نماییهایی در زندگی او مشاهده نمی‌شد. روایات اسلامی، شخصیت ایشان را بعد از رسول اکرم جزو اولین شخصیتهای اسلام معرفی نموده‌است و مورخان و نویسندگان مسلمان، تقوا، عدالت، فروتنی و وقار او را ستوده‌اند و این صفات را جزو صفات لازمی آن کسی شمرده‌اند که لباس خلافت را زیب تن کند. مورخان و سیره نگاران اسلامی نوشته‌اند که: عمر جز یک پیراهن کهنه و یک ازار (شالی که به جای شلوار پوشیده می‌شد) که دارای چندین پیوند پوستین بود، چیزی دیگر بر تن نداشت. او بر بستری می‌خوابید که از لیف خرما درست شده بود. و از زندگی پر زرق و برق دنیا، هیچ چیزی برایش ارزشمند نمی‌نمود، بجز دفاع از کیان اسلام و شعایر دین و بر پایی عدل و قسط و اعتلای اسلام و تأمین مصالح مردم عرب» (۱)

نظر اندیشمند بزرگ شیعه علامه سید امیر علی (۲)

علامه امیر سید علی از نویسندگان بزرگ شیعه در کتاب «**تاریخ‌مختصرعرب**» که به زبان انگلیسی نوشته شده چنین اظهار می‌دارد:

«جامعه‌ای که اساس مجتمع اسلامی را در عهد خلفای راشدین تشکیل می‌داد، نمونه و مظهر کاملی از حاکمیت مردم و جمهوری دموکراسی بود که در رأس آن خلیفه‌ای که از سوی مردم برگزیده شده بود، قرار داشت. قدرت و سلطهٔ خلیفه، حول امور اداری و نظامی کشور می‌چرخید و نظم و قانون بطور کامل حکمفرما بود و اقشار مختلف جامعه از قبیل ثروتمندان،

۱- مختصر تاریخ عرب ص ـ ۷۲ ـ ۷۳ از دکتور فیلپ هیتی چاپ دارالعلم للملایین بیروت ۱۹۴۶ میلادی

۲- سید امیر علی (۱۸۴۹ ـ ۱۹۲۸ م) از دودمان خانواده‌ای از سادات شیعه بود که همراه با نادرشاه به کلکته هند آمد. سید امیر علی در یکی از دانشکده‌های کلکته هند زبان عربی و انگلیسی را فراگرفت و در رشته حقوق فارغ التحصیل شد و سرانجام در سال ۱۹۰۹ میلادی عازم انگلستان شد و در آنجا اقامت گزید. امیرعلی به عنوان اولین نماینده هندی به عضویت مجلس قانونگزاری سلطنتی بریتانیا در لندن برگزیده شد و در سال ۱۹۲۸ م. وفات کرد او یکی از نویسندگان هند بود که به زبان انگلیسی تسلط کامل داشت.

فقرا، اهل حکومت، کشاورزان و غیره در مقابل قانون برابر و یکسان بودند.» [۱]

سید علی در ادامه مرقوم می‌دارد:

«همانا خلفای راشدین زندگی خود را وقف رسیدگی به امور و مصالح مسلمین کرده بودند. آنان در نهایت سادگی زندگی می‌کردند. بطوری که زندگی آنان مظهر و الگوی کاملی از زندگی رسول گرامی بود که آن را از ایشان به ارث برده بودند. آنان با رفتار و گفتار نیکو بر دلهای مردم حکومت می‌کردند و از خدم و حشم و تشریفات دنیوی به دور بودند.» [۲]

این بود گزیده‌ای از نظریات چند دانشمند غیر مسلمان و مسلمان در باره صحابهٔ گرامی‌و خلفای راشدین (رضوان الله علیهم اجمعین)

اینک باید دانست که یاران پیامبر اکرم مخصوصاً خلفای راشدین، محبت و عطوفت بسیاری نسبت به همدیگر داشتند. چنانکه قرآن کریم صفت آنان را «**رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**» ذکر نموده است یعنی با یکدیگر محبت و رأفت داشتند و کتب تاریخ پر از نمونه‌هایی از اُلفت و محبت آنان، با یکدیگر است. نیز خلیفه چهارم حضرت علی مرتضی رضی الله عنه رابطه و محبت خاصّی با سه خلیفه پیش از خود، داشت و برای آنان احترام فوق العاده‌ای قایل بود.

گر چه بعضی از نویسندگان مغرض، همواره تلاش کرده‌اند تا بغض و عداوت شدیدی را میان حضرت علی و سه یار دیگر او یعنی: ابوبکر، عمر و عثمان (رضی الله عنهم) به تصویر بکشند ولی این طرز تفکر، مخالف با نصوص قرآن، احادیث پیامبر و واقعیتهای تاریخی است. و حتی از کتب معتبر شیعه، خلاف این مسأله ثابت است که ما، در اینجا به ذکر چند نمونه از **کتاب نهج‌البلاغه** که معتبرترین کتاب شیعه و مجموعه‌ای از فرمایشات حضرت علی رضی الله عنه می‌باشد، بسنده می‌کنیم و خوانندگان محترم با عنایت به مطالعه و اندیشه در این خصوص، خودشان نسبت به دروغ پردازیها و افتراهایی که بعضی در کتابهای خود آورده و یا در سخنرانیهای خویش اظهار می‌دارند، عادلانه قضاوت کنند.

توصیف حضرت عمر بن الخطاب از زبان حضرت علی

لله بلاد فلان (عمر) فقد قوم الاود، و داوی العمد و اقام السنة و خلف الفتنة ذهب نقی الثوب، قلیل العیب، اصاب خیرها و سبق شرها ادی الی الله طاعته و اتقاه بحقه. [۳]

«خداوند شهرهای عمر بن خطاب را آباد گرداند و برکت دهد (در محاورهٔ عربی به معنای خداوند به او جزای خیر عنایت کند، می‌باشد) همانا او کجی را راست نمود و بیماری را معالجه کرد و سنت را برپا داشت (احکام پیامبر را اجرا نمود) و تبهکاری و فساد را پشت سر نهاد (و در زمان خود بر فتنه‌ها و آشوب های احتمالی غالب آمد به گونه‌ای که هیچ فتنه‌ای در زمان او روی نداد) پاک و بی‌آلایش از دنیا رفت. نیکویی و خیر خلافت را دریافت و از شر و بدی آن پیشی گرفت (بطوری که در دوران او هیچ خللی در امر خلافت راه نیافت) طاعت خدا را به جا آورد و از نافرمانی او به دور ماند.»

۱- The Spinit of Islam londan

۲- The Spirit of Islam londan

۳-نهج‌البلاغه، خطبه / ۲۱۹

در جایی دیگر می فرماید:

٤٥٩ـ و ولیهم وال فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجیرانه.[۱] «و (بعد از ابوبکر) بر آنان فرمانروا شد، فرماندهی (یعنی عمر بن خطاب بر مقام خلافت نشست) پس (امر خلافت را) بر پا داشت و ایستادگی نمود (و بر همه تسلط یافت) تا این که دین قرار گرفت و پا بر جا شد»

(مانند شتری که هنگام استراحت، قسمت زیرین گردن خود را بر زمین می‌نهد. اشاره به این است که اسلام را خوب رهبری کرد به گونه‌ای که فراگیر شد)

هنگامی که خلیفه دوم با حضرت علی در مورد خروج خود از مدینه برای جهاد و مبارزه با سپاه مجوس ایرانی مشورت کرد، حضرت علی رضی الله عنه چنین اظهار نظر نمود:

و مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه و یضمه، فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع بحذافیره ابداً. و العرب الیوم و ان کانوا قلیلاً فهم کثیرون بالاسلام، عزیزون بالاجتماع، فکن قطباً، و استدر الرحی بالعرب، و اصلهم دونک نار الحرب فانک ان شخصت من هذه الارض انتقضت علیک العرب من اطرافها و اقطارها حتی یکون ما تدع ورائک من العورات اهم الیک مما بین یدیک. ان الاعاجم ان ینظروا الیک غدا یقولوا: هذا اصل العرب فاذا اقتطعتموه استرحتم، فیکون ذلک اشد لکلبهم علیک و طمعهم فیک.[۲]

«و جایگاه زمامدار دین و رهبر مسلمین مانند جایگاه رشته‌ای است که محل تجمع مهره‌های زیاد و وسیله اتصال و پیوستگی آنها با یکدیگر شده است. پس هرگاه آن رشته کنده شود و بگسلد، مهره‌ها از هم جدا شده و پراکنده می‌شوند، و هرگز دوباره همه آنها گرد هم نمی‌آیند. جمعیت عرب گرچه امروز اندک است ولی به برکت دین اسلام، زیاد است و به جهت وحدت و یگانگی غالب خواهند شد. پس تو مانند محور و میخ وسط سنگ آسیا باش و آسیا را به وسیله عربها بگردان. و آنان را وارد میدان نبردکن و خودت وارد نشو. زیرا اگر خودت از این سرزمین (مدینه طیبه) بیرون روی، عرب از اطراف و نواحی هجوم آورده عهد با تو را خواهند شکست و (کار به جایی می‌رسد) حفظ و نگهداری سرحدات که پشت سر گذارده‌ای برایت مهم‌تر از رفتن به کارزار می‌شود. و هنگامی که ایرانیان تو را ببینند، می‌گویند: این پیشوای عرب است. اگر او را از بین ببرید، آسوده خاطر خواهید شد و این اندیشه، حرص و طمع آنان را به جنگ با تو، سخت‌تر و بیشتر می‌گرداند.»

بیاییم به تک تک کلمات و جملات این نظر مشورتی غور و تدبر کنیم. تمام کلمات و جملات، مظهری از دلسوزی و خیراندیشی و الگوی کاملی از اظهار محبت و همدلی است. این جملات زیبا از اعماق دل حضرت علی مرتضی مشاور عالی امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله‌عنهما بر آمده و بر دل امیر المؤمنین می‌نشینند و امیرالمؤمنین بر مبنای آن، از رفتن به سوی ایران خودداری می‌کنند.

آیا اگر حضرت علی رضی الله عنه اندک خصومت و آزردگی خاطری با خلیفه دوم می‌داشت، نمی‌توانست در این فرصت طلایی، با اظهار نظر خلاف واقع، خلیفه را به سوی امر نامطلوبی راهنمایی کند و او را به میدان نبرد سپاه ایران بکشاند، که در آن صورت، شاید نتیجه دیگری از آن جنگ به دست می‌آمد.

۱-نهج‌البلاغه فیض الاسلام / ۱۳۰۰

۲- نهج‌البلاغه خطبه / ۱۴۶

در جایی دیگر در بارۀ صحابه چنین می‌فرماید:

لقد رأیت اصحاب محمد فما أری احد یشهبهم منکم، لقد کانوا یصبحون شعثا غبرا، و قد باتوا سجدا و قیاما، یراوحون بین جباهم و خدودهم، و یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم،کأن بین اعینهم رکب المعزی من طول سجودهم، اذا ذکر الله هملت اعینهم حتی تبتل جیوبهم و مادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف، خوفا من العقاب، و رجاءاً للثواب (۱)

همانا یاران محمد را مشاهده کردم. پس هیچ یک از شما را شبیه و مانند آنها نمی‌بینم. آنان در حالی صبح می‌کردند که ژولیده سر و غبار آلود بودند. و شب را با سجده و قیام به بارگاه الهی سپری کرده بودند. و چنان از خوف و خشیت الهی و ذکر روز معاد، بیمناک و هراسان بودند که گویی بر اخگرها ایستاده‌اند. نشان و اثر سجده‌های طولانی بر پیشانی آنان مشهود بود. هرگاه ذکر و یاد الله می‌شد، چشمهای آنان به قدری اشک می‌ریخت که گریبانهایشان خیس می‌شد. و از ترس عذاب الهی و از امید به اجر و ثواب اخروی، همواره در میلان و جنبش بودند مانند درخت هنگامی‌که باد تند می‌وزد، چگونه به این سو و آن سو میلان می‌کند و به جنبش در می‌آید.

در جایی دیگر از نهج‌البلاغه با اظهار تأسف از برخورد نادرست یاران و پیروان خود نسبت به خویش و شکایت از آنها، از جدایی یاران پیامبر اکرم یاد می‌کند و بر نبودن آنان برای کمک و یاری‌خویش، چنین حسرت می برد:

این القوم الذین دعوا الی الاسلام فقبلوه و قرأو القرآن فاحکموه، و هیجوا الی الجهاد فولهوا و له اللقاح الی اولادها، و سلبوا السیوف اغمادها، و اخذوا باطراف الارض زحفا و صفّاً صفّاً؟ بعض هلک و بعض نجا. لا یبشرون بالاحیاء، و لا یعزون عن الموتی، مره العیون من البکاء، خمص البطون من الصیام، ذبل الشفاه من الدعاء، صفر الالوان من السهر، علی وجوههم غبرة الخاشعین اولئک اخوانی الذاهبون، فحق لنا ان نظمأ الیهم و نعض الایدی علی فراقهم. (۲)

«کجایند جماعتی که به اسلام دعوت داده شدند پس آن را پذیرفتند و قرآن را خوانده، آن را محکم و استوار ساختند. (یعنی بر آن عمل کردند) و به جهاد برانگیخته شدند پس با شیفتگی و عشق خاصی به سوی آن شتافتند مانند شتر به سوی فرزندان خود. و شمشیرها را از نیام بیرون کشیده و دسته دسته، به صورت صف کشیده در نقاط مختلف جهان حضور یافتند (و دشمنان اسلام و قرآن را به زانو در آوردند) بعضی از آنان کشته شدند و بعضی نجات یافتند. با شنیدن خبر زنده ماندن یاران، شاد و خوشحال نمی شدند (زیرا زندگی جاودانه را در کشته شدن در راه الله می‌دانستند) و با شنیدن خبر کشته شدن یاران، به تعزیت نمی‌نشستند (یعنی اگر خبر می‌شدند که فلانی در جنگ کشته شده بر اثر غم و اندوه، خانه نشین نمی‌شدند تا دیگران بیایند و آنان را تسلیت گویند. زیرا شهادت در راه الله را افتخار و سعادت ابدی می دانستند) چشمان شان از گریه و ریختن اشک (از خوف خدا) سفید شده بود و شکمهای شان بر اثر روزه و عبادت، لاغر گشته و لبهای‌شان بر اثر دعا و زاری (به پیشگاه خداوند متعال) خشکیده بود. رنگهای شان بر اثر بیداری زرد گشته و بر چهره‌های شان گرد و غبار فروتنی و تواضع نقش بسته بود. اینها برادران من بودند که رفتند. پس برای ما سزاوار است که تشنۀ دیدارشان باشیم و از فراق و جدایی‌شان انگشت به دهان برده آن را بگزیم.»

۱- نهج البلاغه / ۱۴۳ چاپ بیروت

۲- نهج‌البلاغه، خطبه / ۱۲۰

این تعریف و توصیف از یاران و صحابه پیامبر اکرم است که از زبان مبارک حضرت علی رضی الله عنه بیان شده است. یک توصیف واقعی و به دور از افراط و تفریط. همچنین حضرت علی رضی الله عنه به قدری با خلفای پیش از خود محبت داشت کـه فرزندان خود را به نام آنان نامگذاری کرده بود چنان که در میان شهدای کربلا این افراد نیز جزو شهیدان بودند:

۱ـ ابوبکر بن علی ۲ـ عمر بن علی ۳ـ عثمان بن علی و ابوبکر بن امام حسن. (۱)

نیز یکی از بزرگ‌ترین دلایل محبت و وجود صفا و صمیمیت میان حضرت علی و حضرت عمر رضی الله‌عنهما این است که حضرت عمر رضی الله عنه در دوران خلافت خویش به حضرت علی رضی الله عنه پیشنهاد دادند تا **ام کلثوم** دختر خویش را به ازدواج ایشان درآورند. چنان که حضرت علی با طیب خاطر این پیشنهاد را پذیرفت و دختر خویش **ام کلثوم** را که از فاطمة الزهرا بود، به ازدواج خلیفه دوم در آورد و بدین طریق پیوند قوی و مستحکم خانوادگی میان حضرت علی،اهل بیت و حضرت عمر رضی الله عنهما برقرارشد.

یکی دیگر از بزرگترین دلایل وجود محبت و اعتماد کامل میان حضرت عمر فاروق و حضرت علی رضی الله عنهما این است که حضرت علی را به عنوان مشاور عالی خویش انتخاب کرده بودند و اعتماد و اطمینان به حدی بود کـه طـبق نـظر مورخان، حدود دوازده، سیزده بار، خلیفه دوم به خارج از مدینه به منظور سفر حج و یا عزیمت به دیگر کشورها، سفر کرده بودند و دوازده بار، جانشین خویش در مدینه، حضرت علی را انتخاب کرده زمام قدرت را به او سپردند. این نکـته بسـیار ظریف، حساس و جای تأمل است. زیرا طبق عرف و رسم جهانی، در چنین مواقعی، رئیس و رهبر حکومت، نزدیک ترین و معتمد ترین‌فرد را جانشین خود تعیین می‌کند و هرگز فردی که مشکوک بوده و قابل اعتماد نباشد و یا کدورت و اختلافی میان او و رئیس حکومت موجود باشد، به عنوان جانشین انتخاب نمی‌شود. (۲)

در هر صورت، آنان انسانهای والامقامی بودند که نهایت الفت، محبت و صمیمیت در میان شان وجود داشت و همه آنها در مدرسه نبوّت تعلیم و تربیت حاصل کرده، الگوی کاملی از شخصیت مبارک رسول اکرم بودند. و ما حق نداریم آنان را مورد انتقاد قرار دهیم چون بالاتر از انتقاد بودند. وظیفه ما اتّباع و پیروی از آنان است که در مرحله عمل پیروی خویش را از آنان به اثبات برسانیم.

خداوند محبت و دوستی آنان را در دلهای ما به وجود آورد و از هر گونه سوء ظن و بغض و عداوت نسبت به یاران رسول الله علی الخصوص خلفای راشدین (رضوان الله علیهم) به پناه خویش محفوظ و مصون نگه دارد.آمین

نگاهی اجمالی به مؤلف کتاب علامه عبدالشکور لکنوی

علامه عبدالشکور فاروقی لکنوی در قریه «کاکوری» از حومه شهر لکنو هند در ۲۳ ذی‌الحجه مطابق با ۱۰ ژوئیه ۱۸۷۷ م چشم به جهان گشود. والد ایشان مولانا حافظ محمد ناظر علی از مریدان خاص حافظ عبدالسلام نقشبندی رحمه الله بود. پس از طی دوران تحصیلات علوم دینی اقدام به نشر ماهنامه‌ای به نام «**النجم**» نمود. که عقاید اهل سنت را نسبت به صحابهٔ کرام در آن

۱- (اعیان الشیعة) و کشف الغمة فی معرفة الایمة ۲ / ۶۷ ـ ۶۸

۲-رجوع شود به تاریخ طبری و تاریخ الکامل، بحث خلافت خلیفه دوم.

توضیح داده و نشر می‌کردند. در فن مناظره و مباحثه، مهارت و تبحر خاصی داشتند چنانکه **حکیم الامت علامه اشرف علی تهانوی** رحمة الله علیه نسبت به سؤالی که در این باره از ایشان شده بود، فرمودند: «پاسخ این سؤال را مولوی عبدالشکور مدرس مدرسۀ عربیه «**امروهه**» از من بهتر می‌دانند.[۱] همچنین **شیخ الاسلام حضرت مولانا سید حسین احمد مدنی** رحمه‌الله در پاسخ به سؤالی چنین فرمودند: «در این خصوص مولانا عبدالشکور اطلاعات و تحقیقات کافی دارند از ایشان بپرسید.»[۲]

علامه محقق، مولانا محمد منظور نعمانی رحمه‌الله پس از وفات ایشان در ماهنامه «**الفرقان**» مقاله‌ای در این خصوص مرقوم داشتند و تحت عنوان «**رسوخ علمی آن مرحوم**» می‌نویسند: «کسانی که از نزدیک با مولانای مرحوم آشنایی نداشتند، فکر می‌کردند که ایشان فقط در فن بحث و مناظره مهارت دارند. در حالی که ایشان نه فقط در رشته مناظره و تألیف کتب، تخصص داشتند، بلکه از راسخین فی العلم و مدرّسان با استعداد و دارای مطالعه عمیق و وسیعی بودند. خداوند متعال به موصوف، حافظه عجیبی داده بود. و بنده به ندرت اینگونه افراد قوی الحافظه‌ای دیدم.....

از شعبه‌های مختلف علوم، به علم تفسیر قرآن، شعف و ذوق خاصی داشتند و «**سلسله تفسیر آیات**» ایشان گواه زنده‌ای بر این امر است. علامه نعمانی رحمه‌الله در پایان همین مقاله مرقوم می‌دارند:

«در پایان، نظر و کلام یکی از عارفان بزرگ، بلکه امام یقین و معرفت، **حضرت مولانا محمد الیاس** رحمة الله علیه را (**بنیانگزار نهضت دعوت و تبلیغ**) در این رابطه نقل می‌کنیم. حضرت مولانا محمد الیاس رحمة الله علیه، درست یک سال قبل از وفات خویش، همراه با گروه بزرگی از (جماعت تبلیغ) به لکنو تشریف فرما شدند و حدود یک هفته در دارالعلوم ندوة العلماء اقامت گزیدند. یک روز در محل وضوی مسجد دارالعلوم، مشغول وضو بودند. دو سه نفر از اساتید دارالعلوم نیز داشتند وضو می‌گرفتند. مولانا معین الله ندوی (استاد و مسؤول فعلی امور ساختمانی دارالعلوم) روبروی مولانا مشغول وضو بود. حضرت مولانا، نظر و عنایت خاصی به ایشان داشتند. خطاب به ایشان فرمودند: مولوی معین الله! حضرت مولانا عبدالشکور را می‌شناسی؟ وی گفت: آری، می‌شناسم. پرسیدند: آیا به زیارت ایشان هم موفق شده‌ای؟ وی گفت: خیر، آنگاه فرمودند: ایشان «**امام زمان حاضر**» هستند. در این سفر، بنده نیز افتخار هم رکابی حضرت مولانا محمد الیاس رحمة الله علیه را داشتم. ایشان یک بار به بنده گفتند: در شرق کشور ما، حضرت مولانا عبدالشکور همان منزلت و جایگاه را دارند که حکیم الامت حضرت مولانا تهانوی رحمة الله علیه در غرب کشور دارند.[۳]

اعطای لقب «**امام زمان عصر حاضر**» از جانب شخصیتی همچون حضرت مولانا محمد الیاس رحمه‌الله امام دعوت و تبلیغ، به حضرت مولانا عبدالشکور لکنوی رحمه‌الله سند بزرگی بر مقام و منزلت والای این عالم ربّانی به حساب می‌آید.[۴]

مولانای مرحوم در ۱۷ ذی القعده سال ۱۳۸۱ هـ مطابق با ۲۳ آوریل ۱۹۶۲ م در شهر لکنو هند، دارفانی را وادع گفت. درود و رحمت خداوند بر روح ایشان باد.

مترجم کتاب:

۱- ماهنامه النجم، شعبان ۱۳۴۱ هـ

۲- مکتوبات شیخ الاسلام جلد دوم مکتوب ۸۵

۳- ماهنامه الفرقان، ذی القعده ۱۳۸۱ هـ ق

۴- مقدمه تحفه خلافت از مولانا قاضی مظهر حسین

این کتاب توسط **شیخ الحدیث، حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور دامت برکاتهم سرپرست حوزه علمیه عین‌العلوم گشت سراوان،** مدتها قبل ترجمه گردید.

حضرت شیخ الحدیث از علمای بزرگ و طراز اول استان سیستان و بلوچستان هستند که بیش از مدت چهل سال است که مشغول تدریس و تحقیق علمی در حوزه علمیه فوق بوده و علما و طلاب زیادی را تربیت و به جامعه تحویل نموده‌اند.

یکی دیگر از خدمات ارزنده ایشان ترجمه «**تفسیر معارف القرآن**» مفتی اعظم، مولانا مفتی محمد شفیع رحمه‌الله بانی دارالعلوم کراچی است که جلد اول، دوم، سوم و چهارم آن به چاپ رسیده است.

همچنان که از اسم کتاب معلوم است، این کتاب در زندگی و سیرۀ خلفای راشدین نگاشته شده و در حال حاضر، جزو برنامۀ درسی «**شورای هماهنگی حوزه‌های علمیه اهل سنت**» می‌باشد.

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین

ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم.

در پایان باید یاد آوری کرد آنگونه که حق ویرایش و تصحیح کتاب است با توجه به مشغولیتهای شدیدی که وجود داشت ادا نگردید و اشتباهات ویرایشی هنوز مشهود است. انشاءالله در چاپهای آینده سعی خواهد شد تا مرتفع شوند.

ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی

زاهدان ۱۲ مرداد ۱۳۷۸

مقدمه

الحمد لله الذی بعث الینا خاتم النبیین داعیاً الی اکمل الادیان هادیاً الی الشرع المتین فصلی الله تعالی و بارک و سلم علیه و علی اٰله و اصحابه و خلفائه الراشدین المهدیین و وفقنا لاتباعهم و احشرنا فی زمرتهم یوم الدین.

پس از تألیف سیرۀ پاک رسول اکرم ، موسوم به «نفحۀ عنبریه» بعضی از دوستان گرامی اصرار ورزیدند که اگر سیرت خلفای راشدین، بر همین منوال و با در نظر گرفتن سهولت و اختصار، تألیف شود، برای برادران دینی بی‌اندازه مفید خواهد بود. و همانطوری که «نفحۀ عنبریه» جزو برنامه درسی حوزه‌های علمیه در آمده، چنانچه شرح حال خلفای راشدین هم جزو برنامه درسی قرار گیرد، سبب افزایش معلومات دینی نسل حاضر و آینده قرار خواهد گرفت. و موجب حفظ مذهب و اعتقادات آنها خواهد شد. خواست قلبی بنده نیز همین بود. امّا:

﴿ وَ مَا تشاءون اِلَّا ان یشاء اللهُ رَبُّ العالمین﴾

شکی نیست که شرح حال خلفای راشدین و بیان اوصاف و کمالات ایشان، در واقع، تتمه و کامل کنندۀ ذکر سیرۀ مبارک آن حضرت است، زیرا که در اثر مطالعه احوال و کمالات این بزرگان عظمت و محبتی که نسبت به رسول خدا

در دل ایجاد می‌شود، هرگز به طریقی دیگر، میسّر نخواهد شد. و تأثیری که یاد آنان در تقویت و تازگی ایمان آدمی بر جای می‌گذارد، در چیزی دیگر وجود ندارد. لذا با نام خدا این شرح حال را آغاز می‌کنم. امید است خداوند متعال به فضل و کرم خویش توفیق اتمام آن را فراهم گرداند و این نوشته و سایر تألیفات دیگر و کارهایم را به شرف قبول بنوازد و برای برادران دینی سودمند افتد! «آمین»

ضروری بنظر می‌رسد قبل از پرداختن به شرح حال خلفای راشدین، مقدمه‌ای، مشتمل بر عقاید ضروری اهل سنّت نسبت به صحابه وخلفای ر اشدین،رضوان اللهعلیهم اجمعین مرقوم‌می گردد.

عقاید ضروری نسبت به صحابه کرام و خلفای راشدین

عقیدۀ ۱ـ «صحابی» به چه کسی گفته می‌شود؟

صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر اکرم را ملاقات نموده و بر وی ایمان آورده و با ایمان وفات نموده است. تعداد صحابۀ کرام در غزوه بدر، سیصد و چهارده نفر و در هنگام صلح حدیبیّه یکهزار و پانصد و در زمان فتح مکّه، ده هزار و در غزوه حنین، دوازده هزار و در حجة الوداع یعنی آخرین حج آن حضرت صص، چهل هزار و در غزوه تبوک هفتاد هزار و به هنگام وفات پیامبر ، یکصد و بیست چهار هزار نفر بوده‌اند. تعداد اصحابی که در کتب احادیث، از آنان روایات نقل شده، هفت هزار و پانصد نفر می‌باشد.

مهاجرین به آن گروه از اصحاب گفته می‌شود که وطن خود، مکّۀ معظمه را به خاطر خدا و رسول او ترک گفتند. تعداد آنان یکصد و چهارده نفر بوده است. انصار به آن دسته از اصحاب گفته می‌شود که در مدینه منوره سکونت داشتند و آن حضرت و مهاجرین را در شهر خود، جای داده و از هر گونه حمایت نسبت به آنان، دریغ نورزیدند.

عقیدۀ ۲ـ جایگاه و منزلت صحابه

همراهی و مصاحبت با رسول خدا چیزی ارزشمند و قابل افتخار است و بر همین اساس، رتبۀ صحابۀ کرام از همۀ امّت بالاتر است. هیچ شخصیّت و مقامی از متأخرین، به درجه و مقام کسی که حتی برای یک لحظه هم با رسول خدا همنشین بوده است، نخواهد رسید.

عقیدۀ ۳ـ منزلت و مقام مهاجرین

رتبه و مقام مهاجرین و انصار، در میان اصحاب کرام (**رضوان الله علیهم اجمعین**)از دیگران برتر است و از میان مـهاجرین و انصار رتبۀ اهل حدیبیّه و از تمام آنان، رتبه و منزلت اهل بدر و از میان اهل بدر، مقام خلفای چهارگانه راشدین، و از میان آنان، رتبۀ حضرت ابوبکر صدّیق و حضرت عمر فاروق **رضی‌الله عنهما** بالاتر است.

عقیدۀ ٤ ـ علّت برتری خلفای چهارگانه

افضلیّت و برتری خلفای چهارگانه، به خاطر خلافت نیست و اگر به جای آنان کسان دیگری هم بـرای خـلافت انـتخاب می‌شدند، باز هم برتری آنان مسلّم بود.

عقیدۀ ٥ ـ آیا خلفای راشدین معصوم بوده‌اند؟

خلیفۀ رسول مانند خود رسول، معصوم نیست و اطاعتش در تمام امور مانند اطاعت رسول واجب نمی‌باشد. اگر خلیفه سهواً یا عمداً حکمی بر خلاف شرع صادر کند، اطاعت از آن حکم، جایز نیست. عصمت، مخصوص مقام نبوّت بوده و کسی را

بعد از آن حضرت معصوم دانستن خلاف شأن نبوّت است.

عقیدهٔ ٦ـ جانشین پیامبر، حق تغییر حلال و حرام را ندارد

از وظایف خلیفهٔ رسول این نیست که در دین، حکم تازه‌ای صادر کند و اختیاری به تحلیل و تحریم (حلال و حرام کردن) ندارد، بلکه وظیفهٔ او فقط این است که مردم را به قرآن و حدیث عامل گرداند و احکام شرع را به اجرا گذارده، امور انتظامی را برقرار سازد.

عقیدهٔ ۷ـ تعیین جانشین پیامبر از وظایف مسلمانان است

تعیین جانشین پیامبر وظیفهٔ خدا نیست، بلکه از وظایف مسلمانان است. همان طوری که تعیین امام برای نمازهای پنجگانه از وظایف مقتدیان است.

اهل سنّت و جماعت که خلافت خلفای راشدین را از جانب خدا می‌دانند، به این معنی است که این چهار خلیفه، از گروه مهاجرین بودند. و در قرآن کریم وارد شده که اهلیّت و شایستگی خلافت در مهاجرین وجود دارد و خلافت آنان مورد پسند خدا است.[۱]

منصوص گفتن خلافت ابوبکر یا خلفای سه گانه، به این معنی نیست که خداوند یا رسول او آنان را خلیفه مقرر کرده است. بلکه به این معنی است که خداوند متعال در قرآن مجید، اعطای مقام خلافت را به صحابه **رضی‌الله عنهم** وعده فرموده است و نسبت به خلیفه موعود، نشانه‌ها و پیشگوییهایی ذکر فرموده که، در وجود سایر خلفای ثلاثه هم یافت شده است. و در صورت نپذیرفتن خلافت خلفای ثلاثه (بعد از حضرت ابوبکر)، صورتی برای تحقق مصداق آن آیه‌ها، امکان ندارد. علاوه بر این، در احادیث نبوی هم دربارهٔ خلافت خلفای ثلاثه، نشانه‌ها و شواهد زیادی وارد شده است و نسبت به حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه غیر از این پیشگوییها، امر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه پیامبر اکرم در هنگام وفات خویش، او را به جای خود برای امامت نماز مسلمین برگزیدند.

عقیدهٔ ۸ـ شأن و منزلت ازواج مطهرات

تعداد ازواج مطهرات آن حضرت یازده نفر بودند، حضرت خدیجه، حضرت زینب بنت خزیمه، که هر دو در حیات آن حضرت وفات یافتند. حضرت عایشه، حضرت حفصه، حضرت ام حبیبه، حضرت زینب بنت جحش، حضرت ام سلمه، حضرت صفیه، حضرت سوده، حضرت میمونه و حضرت جویریه **(رضی الله عنهن)** همهٔ این زنان، برگزیدهٔ خدا و رسول بودند. و مادر تمام مؤمنان به شمار می‌آیند. و از تمام زنان مؤمن افضل‌تراند و از میان ایشان، حضرت خدیجه و حضرت عایشه **رضی‌الله عنهما** رتبه و مقام والاتری دارند.

---

۱ ملاحضه شود به رسالهٔ اینجانب موسوم به (تفسیر آیهٔ تمکین) ـ مولف

عقیدۀ ۹ـ شأن و منزلت دختران پیامبر

دختران رسول خدا چهار تن بودند: حضرت زینب **رضی‌الله عنها** که در نکاح ابوالعاص بن الربیع در آمده بود. حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم **رضی‌الله عنهما** که هر دو یکی بعد از دیگری در نکاح حضرت عثمان ذوالنورین رضی الله عنه بودند. و حضرت فاطمة الزهراء **رضی‌الله عنها** که در نکاح حضرت علی رضی الله عنه در آمده بود. هر چهار دختر پیامبراکرم زنانی برگزیده، و دارای فضایل بیشماری بودند. و از میان آنان، منزلت حضرت فاطمة الزهرا **رضی‌الله عنها** از همه بالاتر است، و غیر از امهات المؤمنین، بر بقیۀ زنان بهشت سمت مهتری دارند.

یادآوری: فقط فاطمة الزهراء **رضی‌الله عنها** را یگانه دختر پیامبر اکرم دانستن، خلاف نصّ صریح قرآنی است.[۱]

عقیدۀ ۱۰ ـ منزلت عموها و عمه‌های پیامبر

از ده عموی آن حضرت ، فقط حضرت حمزه و حضرت عباس **رضی‌الله عنهما** مشرف به اسلام شدند و هر دو دارای فضایل بی‌شمارند. به خصوص، رتبۀ حضرت حمزه رضی الله عنه بالاتر است. هنگامی که در جنگ احد شهید شد، آن حضرت او را به «سیّدالشهداء»لقب دادند.[۲] و از پنج عمّۀ ایشان تنها، حضرت صفیه **رضی‌الله عنها** به نعمت اسلام نایل آمد.

عقیدۀ ۱۱ـ میان مهاجرین و انصار دشمنی وجود نداشته است

بیان وجود عداوت و اختلاف میان مهاجرین و انصار و به خصوص اهل حدیبیّه، افترا، بی دینی و خلاف نصوص صریحه به شمار می‌آید.[۳]

عقیدۀ ۱۲ـ بیان مشاجرات صحابه حرام است

بیان مشاجرات (یعنی نزاع آنها با یکدیگر) صحابۀ کرام **رضی‌الله عنهم** بدون ضرورت شرعی و به دور از حسن نیت، حرام است. پس ما باید نسبت به آنان، حسن ظنّ داشته باشیم، زیرا احترام هر دو گروه بر ما لازم است، مانند اینکه اگر در میان دو پیامبر، چنین اموری رخ دهد، ما به هیچ کدام نمی‌توانیم بد بگوییم، بلکه طبق نص قرآنی، بر ما فرض است که بر هر دو ایمان داشته باشیم.[۴]

۱–یَا اَیُّهَ النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْوَاجِکَ وَ بَنَاتِکَ .ای پیامبر به زنان و دختران خود بگو. با صیغۀ جمع ارشاد فرموده که اطلاق آن در لغت عربی بر کمتر از سه نمی‌آید.

۲–بعضی از مردم آگاهانه یا نا آگاهانه به سیّدنا حضرت حسین «سیّد الشهدآء» می‌گویند. حال آن که، لقب خاصّی را که پیامبر اکرم به کسی داده، باید مخصوص همان فرد باشد. و این لقب مخصوص حضرت حمزه می‌باشد.

۳–ارشاد خداوندی در حقّ اهل حدیبیّه «رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ» یعنی ایشان با هم مهربانند و عموماً در حق مهاجرین و انصار است که «هُوَ الَّذِیْ اَلَّفَ بَیْنَ قُلُوْبِکُمْ فَاَصْبَحتُم بِنِعْمَتِهِ اِخْوَاناً» یعنی خداوند در قلوب شما الفت انداخت پس به فضل خدا شما با هم برادر قرار گرفتید.

۴– مثلاً میان حضرت موسی و حضرت هارون **علیهماالسلام** این واقعه رخ داد، تا جایی که حضرت موسی ریش حضرت هارون را

یادآوری:

در عهد خلافت حضرت علی ﷛ دو جنگ داخلی به وقوع پیوست. یکی جنگ جمل که در یک طرف، حضرت علی و طرفدارانش، و در طرف دیگر، ام‌المؤمنین حضرت عایشه **رضی‌الله عنها** و حضرت طلحه و حضرت زبیر **رضی‌الله عنهما** که از عشرهٔ مبشّره‌اند، قرار داشتند. که هر دو گروه از بزرگان صحابه‌اند، امّا این جنگ، بنا به حیله‌گری چند نفر مفسد و شرور، اشتباهاً واقع شد. در حالی که در میان آنان نه اختلافی وجود داشت و نه می‌خواستند با هم از در کار زار بر آیند. به طوری که در این پیکار، فضایل هر کدام از زبان فریق دیگر منقول است، که در بخش زندگانی حضرت علی ﷛ ان شاءالله بیان خواهد شد.

دیگری، جنگ صفین که در آن، از یک طرف، حضرت علی و از جانب دیگر، حضرت معاویه **رضی‌الله عنهما** قرار داشتند. عقیده و نظر اهل سنّت نسبت به این جنگ، این است که حضرت علی خلیفهٔ بر حق بودند. حضرت معاویه و یارانش در این قیام، مجتهد مخطی‌اند یعنی در اجتهادشان، اشتباه روی داده است.

امّا، بد گفتن آنان بنابراین خطای اجتهادی جایز نیست، زیرا آنان نیز، صحابی رسول الله و دارای فضایل می‌باشند و این خطا، براثر سوء تفاهم به میان آمده و زمینه سوء تفاهم نیز وجود داشت. به اینگونه خطا، خطای اجتهادی گفته می‌شود که بر آن، به هیچ وجه از روی عقل و شرع، مواخذه نمی‌شود. حضرت شیخ ولی الله محدّث دهلوی ﷫ در «ازالة الخفاء» می‌فرماید:

«باید دانست که حضرت معاویه ابن ابی سفیان ﷛ یکی از اصحاب آن حضرت بود، صاحب فضیلت جلیله و در زمرهٔ صحابه کرام قرار دارد. زینهار تا در حق او سوء ظن نکنی و در ورطهٔ سبّ او نیفتی و مرتکب حرام نشوی.»

عقیدهٔ ۱۳ـ سبِّ صحابه، مهاجرین و انصار مخالفت صریح با قرآن است

بد گفتن صحابهٔ کرام و بویژه مهاجرین و انصار و گمان بد نسبت به آنان داشتن، مخالفت صریح با قرآن مجید و طغیان آشکار به دین الهی محسوب می‌شود. و اندیشهٔ کفر برای این قبیل افراد وجود دارد.

کسانی که نسبت به صحابهٔ کرام، مهاجرین و انصار، بدگویی و اهانت و سبّ می‌کنند و هجرت و نصرت را وجه فضیلت قرار نمی‌دهند، این عمل آنان، مخالفت آشکار با قرآن مجید است.[۱] و این نتیجه را در بر دارد که قرآن مجید و نبوّت آن حضرت و دلایل نبوّت، مشکوک قرار گیرند.[۲] و بسیاری از علما چنین کسانی را تکفیر نموده‌اند. ولی مسلک اهل

گرفته، او را به طرف خود کشید و این واقعه در قرآن آمده است، امّا هر دو برای ما واجب التعظیم‌اند، نص قرآنی است که «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» یعنی ما در میان رسولان خدا قایل به تفرقه نیستیم.

۱–به رسالهٔ تفسیر آیات مدح مهاجرین ملاحظه فرمایید که مشتمل بر تفسیر ده آیهٔ قرآنی است. از آن معلوم می‌گردد که قرآن مجید با چه صراحت، انواع فضایل عظیم الشأن را نسبت به مهاجرین و انصار قائل است.

۲– صحابهٔ کرام و بویژه مهاجرین و انصار گواه بر این اند که قرآن مجید کتاب الله است و همچنین بر نبوّت و دلایل نبوت آن حضرت

سنّت این است، تا هنگامی که انکار صریح نسبت به یکی از ضروریات دین ثابت نباشد، به هیچ یک از کلمه گویان، نباید کافر گفت. امام اعظم ابوحنیفه ﷬ می‌فرمایند: **لا نُكَفِّرُ اَحَداً مِّنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ.**[۱] یعنی هیچ یک از اهل قبله را کافر نمی‌دانیم.

لذا عقاید سیزده گانۀ مذکور، برای اهل سنّت از اهّم ضروریات و مأخذ بیشتر آنها قرآن مجید است. خداوند متعال همۀ ما را بر این عقاید پاک، و اساسی استقامت عنایت فرمایند. «آمین»

و پیروان حضرت محمّد در جلوی تمام جهانیان، شهادت دادند که قرآن مجید همان کتابی است که آن حضرت آن را کتاب الله فرموده و ما اعلان نبوّت او را با گوشهای خودمان شنیدیم و معجزات و دلایل نبوّت او را با چشم خود دیدیم. بدیهی است که هر گاه گواه عینی واقعه مورد جرح و نقد قرار گیرد، خود آن واقعه و موضوع نیز مشکوک خواهد شد.

۱- مقصود از اهل قبله این نیست که رخ به طرف کعبه کرده، نماز بخوانند یا کعبه را قبله بدانند، زیرا این عمل در میان کفار مکّه هم وجود داشت، بلکه مقصود از اهل قبله، این است که تمام ضروریات دینی پیروان این قبله را بپذیرند. همان طوری که علّامه ملّاعلی قاری در شرح «فقه اکبر» فرموده است.

افضل البشر، حضرت محّمد رسول الله

گر چه در بیان سیرهٔ مبارک آن حضرت رسالهٔ مستقلی به نام «نفحهٔ عنبریه» مرقوم داشته‌ام، امّا بنظر می‌رسد، ضروری باشد در این جا هم مختصری در تذکرهٔ آن جناب مورد لزوم قرار گیرد. نخست به این سبب که مقصود اصلی، وجود مسعود آن حضرت می‌باشد و تذکرهٔ خلفای راشدین بنا به ارتباطی که با ایشان داشتند، بیان می‌شود.
ثانیاً بدین وجه که هرگاه ذکر جماعتی به میان آید، لازم است که قبلاً ذکری از امام آن جماعت بشود.

پیامبر اکرم در شهر مکه در خانهٔ سردار قریش عبدالمطلب، چشم به جهان گشود. نام پدر بزرگوار ایشان عبدالله و نام مادر گرامی وی آمنه است. ولادت سراسر بشارت ایشان، بامداد روز دوشنبه مصادف با هشتم یا دوازدهم ماه ربیع الاول به وقوع پیوست و در تاریخ میلادی ۲۰ آوریل سال ۵۷۱ م، گفته شده است.
در آن ایّام، فرمانروای کشور ایران انوشیروان عادل بود و هنگام ولادت با برکت آن جناب حوادث عجیب و خارق العاده‌ای روی داد، بطوری که در دنیا سابقه نداشت. حیوانات با لهجهٔ انسان، بشارت آن حضرت را به گوش مردم رساندند. درختان به صدا در آمدند، دو فرمانروای بزرگ و مقتدر جهان، یعنی پادشاهان فارس و روم در خواب مطلع شدند که نه تنها کسریٰ و قیصر بلکه تمام حکومتهای مقتدر جهان در مقابل سطوت و جبروت ایشان سرنگون خواهند شد.

هنوز آن حضرت از مادر متولّد نشده بود که پدر بزرگوارش وفات یافت و آن حضرت در سنّ چهار سالگی از سایهٔ مادر نیز محروم شد. خواندن و نوشتن را از هیچ کس نیاموخت و از کسی کمال و هنر حاصل نکرد. شعر و سخن که بیش از حد در عرب رواج داشت، آن را هم از کسی فرا نگرفت.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت — به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

هنگام خردسالی عجایب و غرایبی از آن حضرت مشاهده گردیده است که بسیاری از آنها از حلیمه سعدیه (مادر رضاعی آن حضرت) منقول است. حقا! که حلیمه سعدیه بانوی خوش شانسی بود.(۱)

چهار بار شقّ‌الصدر برای آن حضرت رخ داد. دو بار قبل از بعثت و یکبار هنگام بعثت و بار چهارم زمان عزیمت به معراج. اولین بار که صدر مبارک ایشان شق شد، دوران کودکی و زمانی که نزد حلیمه، همراه با برادر رضاعی خویش برای چرانیدن گوسفندان به بیابان رفته بود. ناگهان برادرشان، هراسان و ترسان نزد حلیمه آمد و گفت: مادرا! دو نفر سفید پوش آمده برادر قریشی‌ام را خواباندند و سینه‌اش را چاک کردند. حلیمه با شنیدن این خبر نگران شد و رو به بیابان نهاد. چون به آنجا رفت، مشاهده کرد که آن حضرت صحیح و سالم دارند می‌آیند، ولی آثار ترس بر چهره مبارک هویداست. آنگاه پیامبر اکرم تمام جریان را برای حلیمه بیان نمود. هر بار که شق الصدر می‌شد، فرشته می‌آمد و سینهٔ مبارک را چاک کرده، قلب

۱–نسبت به خوش شانسی حضرت حلیمهٔ سعدیه چه می‌توان گفت! او را خداوند تا زمان نبوّت زنده گذاشت و بر آن حضرت ایمان آورد. و در مقام جعرانه که آن جناب مال غنیمت تقسیم می‌کرد، آمده ملاقات کرد. آن حضرت نسبت به او خیلی احترام قائل شدند و شش هزار اسیر جنگ حنین بنا به ارتباطی که باایشان داشتند، آزاد گردیدند.

اطهر را در طشتی پر از آب زمزم، می‌شست.

آن حضرت از پرستیدن بت و اعمال منافی عفت پرهیز می‌کرد، صداقت و امانتداری ایشان پیش از نبوّت، در تمام مکّه به شهرت رسیده، زبانزد خاص و عام بود. تا جایی که لقبش به «صادق‌الامین» شهرت یافت. زمانی که سنّ مبارکش به ۲۵ سال رسید، با حضرت خدیجه، که یکی از زنان دانا و ثروتمند قریش بود، ازدواج نمود. حضرت خدیجه قبلاً از شنیدن اوصاف و کمالات ایشان حدس زده بود که پیامبر موعودی که علمای یهود و نصارا نسبت به بعثت آن، پیشگویی کرده‌اند ظهور خواهد نمود و چه بسا که ایشان همان پیامبر موعود باشند.

خدیجه **رضی‌الله عنها** هنگام نکاح چهل سال عمر داشت، تمام اولاد آن حضرت از ایشان متولّد شدند، به جز حضرت ابراهیم که از ماریه قبطیه بود. در سنّ چهل سالگی روز دوشنبه ۱۷ و به روایتی ٢٤ رمضان به نعمتی که از ازل به وی اختصاص یافته و نتیجهٔ دعای خلیل و مصداق بشارت مسیح قرار گرفته بود، نایل شدند. یعنی خداوند متعال ایشان را پیامبر خود قرار داده به سوی جهانیان مبعوث گردانید. آن حضرت در مدت ۲۳ سال، فرایض رسالت را با شفقت و رأفت بسیار و جانفشانی و جفاکشی بی‌حد، انجام داده، اذیت و آزار بی‌شماری را متحمّل شدند. زیرا در تمام جهان، ابلیس لعین حکمفرما بود و تاریکی کفر، شرک و مظالم گوناگون جهان را فرا گرفته، تیره و تار کرده بود.

مسیحیت،یهودیت، مجوسیت، عرب و عجم، همه یک حال داشتند. فحشا و معاصی در نظر هیچ کس عیب به شمار نمی‌رفت و مردم سرقت و راهزنی را پیشهٔ خود قرار داده بودند. حتّی از قتل فرزندان خود به دست خودشان ابایی نداشتند. در چنین دورانی، ناگهان، هادی بر حق و خورشید حقیقت، دنیا را دگرگون ساخت و به جای ظلمتِ کفر و شرک، نور ایمان در جهان درخشیدن گرفت. و جهان را روشن ساخت و در مدّت کوتاهی، بر اثر دعوت و تعلیم آن حضرت ، جماعتی از خدا پرستان تشکیل شد که دارای عالی‌ترین رتبهٔ اخلاق و کامل‌ترین مقام زهد و تقوا بودند، به نحوی که در تاریخ نمی‌توان برای آن نمونه‌ای یافت. و تا ده سال در مدینه ماند.

۞ در ظرف این ده سال با کفّار در نوزده جنگ، به نبرد پرداخت.

۞ معجزات بی‌شمار و خوارق عادات بسیاری از آن جناب به وقوع پیوست.

۞ بزرگ‌ترین معجزه‌اش قرآن مجید است که در فصاحت و بلاغت بی نظیر است و مشتمل بر اخبار غیب و بسیار مؤثّر است.

۞ در دوازدهمین سال بعثت که عمر شریفش به پنجاه و یک سال و نه ماه رسیده بود، به شرف معراج نایل گشت، یعنی به آسمانها خوانده شد و از جنّت و جهنم بازدید به عمل آورد. و به مشاهدهٔ عجایب عالم ملکوت و آیات کبرای خداوند مفتخر گشت.

خواجه در آن پرده بدید آنچه دید و آنچه نیاید به زبان هم شنید

اخلاق کریمانهٔ آن حضرت به حدّی بود که هر یک از اصحاب تصوّر می‌کرد، که لطف و بخشندگی بیش از همه، بیشتر شامل حال من است.

۞ توجه آن جناب بیشتر به فقرا و مسکینان معطوف بود. از یتیمان و بیوه‌ها بسیار دلجویی می‌کرد. و اگر کسی از اصحاب، بیمار می‌شد به عیادتش می‌رفت. و در تشییع و دفن جنازهٔ مردگان شرکت می‌کرد. و بر آنان نماز جنازه می‌گزارد.

هنگامی که می‌شنید کسی به حالت احتضار رسیده،(در سکرات مرگ قرار گفته) به خانهٔ او رفته نزدش می‌نشستند و چهرهٔ انور خود را جلوی چشم او قرار می‌دادند. زهی بر این شرف و سعادت!

بـــه چـــه نـــاز رفـــته بـــاشد ز جـــهان نـــیازمندی چو به وقت جان سپردن به سرش رسیده باشی

۞ آن حضرت از عیش و راحت جهان هرگز بهره‌ای نگرفتند. لباس زبر و خشن، زیب تن می‌کردند و اغلب، در خانه با فقر و فاقه بسر می بردند.

۞ هرگز اتفاق نیفتاد که دو روز پیاپی، شام و نهار تناول کرده باشند.

۞ خداوند چنان حسن صورت و زیبایی چهره و سیرت به ایشان عطا فرموده بود که چهرهٔ مبارکش از ماه شب چهارده تابناک تر بود.

۞ از راهی که می‌رفت تا دیر وقت، مسیر راه از بوی خوشش معطّر می‌شد که بر اثر آن، صحابه می‌دانستند که آن حضرت از این راه عبور کرده است.

۞ در سنّ شصت و سه سالگی، روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم هجرت، بعد از بیماری چهارده روزه، جهان فانی را وداع گفته به ملأ اعلی و دیدار حق شتافتند. «**اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ**»

۞ آخرین وصیت ایشان به مسلمانان این بود که: بر نماز محافظت کنید و با کنیزان و بردگان خود خوش رفتار باشید.

۞ در حجرهٔ حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها وفات یافته و در همان جا دفن شدند. و آرامگاه مبارک ایشان زیارت گاه مسلمانان جهان قرار گرفت. **صلوات الله و سلامه علیه و علی اله و صحبه اجمعین.**

۞ ۞ ۞ ۞

اوّلین خلیفهٔ پیامبر،ابوبکر صدّیق (رضی‌الله عنه)

نام مبارکش عبدالله، لقبش صدّیق و عتیق است.(حضرت رسول اکرم او را به این لقب مفتخر گردانید.) کنیه‌اش ابوبکر و در هشتمین جدّ، به آن حضرت می‌پیوندند. بدین ترتیب که هشتمین جدّ آن حضرت «مره» دارای دو پسر بود: یکی به نام «کلاب» و دیگری به نام «تیم» پیامبر اکرم از نسل «کلاب» و حضرت ابوبکر صدّیق از نسل «تیم» بودند.

دو سال و چند ماه پس از ولادت با سعادت رسول خدا از مادر متولد شدند و پس از رحلت آن حضرت دو سال و چند ماه در قید حیات بودند. عمر ایشان هم ٦٣ سال بود. رنگش سفید، جسمش لاغر، رخسارش کم گوشت، پیشانیش بلند و مویش سفید بود. به مویها رنگ خضاب می‌زدند. نهایت نرم‌خو و بی حدّ بردبار بودند. در رفاقت آن حضرت

از همه سابق و فایق بودند. در حیات آن حضرت وزیر، و پس از رحلت، جانشین ایشان قرار گرفتند و عنوان مبارک «خلیفه رسول الله» جز ابوبکر صدّیق، به کسی دیگر اطلاق نشده است، زیرا که خلفای بعد، به لقب **«امیر المؤمنین»** خوانده می‌شدند. مدّت دو سال و سه ماه و نه روز، مسند خلافت نبوی را زینت بخشیدند و سرانجام، در هفدهم جمادی الاخریٰ سال ۱۳ هـ بین مغرب و عشاء از این دارفانی رحلت فرموده، به حبیب خویش رسول اکرم پیوستند و در جوار محبوب و در همان روضهٔ مقدّس، تا قیامت استراحت نمودند.

ایشان دارای سه فرزند پسر بودند به نامهای: حضرت عبدالله (که با رسول خدا در غزوهٔ طائف مجروح شده و براثر همان جراحت، در بدو خلافت پدر بزرگوارش بدرود حیات گفت.) حضرت عبدالرحمن و محمد بن ابی‌بکر. و نیز سه دختر داشتندبه نامهای: حضرت اسماء (مادر حضرت عبدالله بن زبیر) حضرت ام المؤمنین عایشهٔ صدّیقه و ام کلثوم **رضی‌الله عنهن** (که هنگام وفات ابوبکر صدّیق در شکم مادر بود)

احوال پیش از اسلام

ابوبکر صدّیق رضی الله عنه از اشراف قریش و دارای ثروت بسیار و عزّت و وجاهت زیادی بودند. در میان اهل مکّه به حدّی مقبول و مورد اعتماد بودند که داوری پرونده‌های دیات و خسارات به عهدهٔ ایشان بود. هرگاه برای کسی ضامن می‌شدند، ضامنی بس معتبر به شمار می‌رفتند. همهٔ مردم به او محبّت داشتند و بسیاری از کارهای مردم بوسیلهٔ ایشان انجام می‌گرفت. عالم علم الانساب بودند و نسب اهل عرب را از همه بیشتر می‌دانستند. در فن شاعری مهارت خاصّی داشتند، شعر می‌سرودند و فوق العاده فصیح و بلیغ بودند. ولی پس از اسلام، سرودن شعر را ترک کردند. در زمان جاهلیت هرگز شراب ننوشیده و به بت‌پرستی روی نیاورده بودند.(۱)

در ایّام طفولیّت به رسول خدا محبت وافر داشتند، زمانی که آن حضرت در دوران کودکی همراه با عموی خویش ابوطالب، عازم ملک شام شدند، صدّیق اکبر، بلال را به کرایه گرفته، در رکاب ایشان قرار دادند و برای صبحانه، نوع

۱-ازالة الخفاء و صواعق

مخصوصی از نان و روغن زیتون همراه کردند. در مراسم ازدواج حضرت خدیجه، با آن حضرت ، همکاری فراوانی داشتند.

احوال بعد از اسلام، قبل از هجرت

ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به مجرّد بعثت آن حضرت بدون درخواست ارائه دلیل و معجزه، از همه جلوتر مشرف به اسلام شدند.[(۱)]

در آن ایّام پرخطر (قبل از هجرت) که اظهار اسلام، کاری بس دشوار می‌نمود و مترادف با دست در دهان اژدها گذاشتن بود، دعوت و تشویق مردم به اسلام، تنها کار صدّیق اکبر بود، که در نتیجهٔ وعظ و تبلیغ ایشان عده‌ای از اشراف و بزرگان قریش، مشرّف به اسلام شدند.

از میان عشرهٔ مبشره، حضرت عثمان، حضرت طلحه، حضرت زبیر، حضرت سعد بن ابی و قّاص فاتح ایران و حضرت عبدالرحمن بن عوف (رضی‌الله‌عنهم) بنابر دعوت و هدایت ایشان به اسلام گرویدند. از اکابر صحابه، عدّهٔ زیادی را از ناحیهٔ ایشان هدایت نصیب شد، امّا این پنج نفر کسانی بودند که اسلام ایشان، نوک کارد تیز کفر را تا اندازه‌ای کند کرد، زیرا اینها به چهار قبیلهٔ ذی نفوذ متعلّق بودند و هر یکی در قبیلهٔ خویش، موقعیّت و جایگاه خاصی داشتند. حضرت عثمان در

۱-در بعضی روایات حضرت خدیجه و در بعضی از روایات، حضرت علی و در بعضی زید بن حارثه را اول الاسلام بیان کرده‌اند. امّا اوّلیّت اسلام حضرت ابوبکر مؤیّد به احادیث است. بعضی از علماء، تطبیق بیان کرده و نوشته‌اند که از زنان حضرت خدیجه و از اطفال حضرت علی و از بردگان حضرت زید بن حارثه و از آزادگان حضرت ابوبکر، اوّل به اسلام مشرّف شده‌اند. ولی حضرت شیخ ولی الله دهلوی در «ازالة الخفاء» نکتهٔ جالبی بدین مفهوم نوشته است:

«کسی که فضل نخستین تشرّف به اسلام را کسب می‌کند، اولین کسی است که همراه با پیامبر صص، در مسیر حوادث و مصائب قرار می‌گیرد و سبب اسلام دیگران می‌گردد. این هر دو وجه از میان این چهار نفر فقط به حضرت ابوبکر اختصاص داشت.» (زیرا حق تعالی فطرت سلیمه‌ای را به او عطاء فرموده بودند و با عنایات و الهامات غیبی پیاپی او را منتظر بعثت ساخته بود، و به محض گرویدن وی به اسلام، گرایش و رغبت به اسلام در میان مردم پدیدار گشت. پس ایشان با جدّیت تمام کار دعوت و تبلیغ را آغاز نمودند.)

امروزه هم در نظر اغیار و بیگانگان، بهترین برهان صداقت آن حضرت اسلام حضرت ابوبکر صدّیق است. چنانکه نویسندهٔ کتاب «زندگی محمد» «سر میور»، این مسیحی متعصّب اروپایی در دیباچهٔ کتاب خود می‌نویسد:

عهد خلافت ابوبکر صدّیق مختصر بود، امّا بعد از رسول خدا به غیر از صدّیق دیگر کسی نبود که اسلام، زیاد ممنون و مرهون احسان او باشد. زیرا اعتقاد آن حضرت در دل صدّیق بی نهایت راسخ و جای گرفته بود و همین خود، گواه بزرگی است، برای خلوص و صداقت آن حضرت . لذا من برای تذکرهٔ حیات و صفات او، صفحات بیشتری در نظر گرفتم. اگر حضرت محمّد در بدو امر نسبت به کذّابیّت خویش یقین می‌داشت، هرگز نمی‌توانست این گونه اشخاص را معتقد و دوست خود قرار دهد که نه تنها دانا و هوشمند بود، بلکه ساده مزاج و دارای صفا و صمیمیّت نیز بود. هرگز تصوّری از عظمت و شوکت نفسانی به دل حضرت ابوبکر نگذشت، زیرا فردی مقتدر و خود مختار کاملی بود. امّا این اقتدار و نیرو را در حقّانیّت اسلام و گسترش و توسعهٔ آن و همچنین تشکّل مسلمانان صرف کرد و هوشمندی او به این منحصر نبود که خود در رفاه به سر برده و دیگران را در فقر و تنگدستی ببیند و آن قدر متدّین بود که نمی‌توانست کسی را بفریبد.(نقل از آیات بینات)

بنوامیّه، حضرت زبیر در بنی‌اسد، حضرت سعد و حضرت عبدالرحمن در بنی زهره و حضرت طلحه (رضی الله عنهم) در بنی تیم بن مره.

هنگامی که حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به اسلام مشرّف شدند، علاوه بر اموال تجارت، چهل هزار درهم وجه نقد دارایی ایشان بود که همهٔ آنها را در خدمت به رسول خدا و برای نشر و گسترش اسلام، صرف کردند. از آن جمله، هفت برده را که به علّت مسلمان شدن، هدف ظلم و ستم کفار قرار گرفته بودند، خریده، آزاد نمود که از میان آنها داستان حضرت بلال رضی الله عنه شهرهٔ آفاق است.(1)

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرمایند: یک بار، رسول خدا به صدقه، تشویق نمودند. در آن ایّام نزد من مال فراوانی وجود داشت، پیش خود گفتم که امروز از حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه سبقت خواهم گرفت. به طوری که من نصف اموال خود را که نسبتاً چشمگیر بود، حاضر کردم. بعد از آن، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه مقدار کمی آوردند. آن حضرت از من سؤال فرمودند که برای اهل و عیال خودت چه اندازه ذخیره نهاده‌ای؟ بنده عرض کردم: نصف اموال را. امّا وقتی که از حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه سؤال فرمودند: او عرض کرد: برای اهل و عیال خودم، الله و رسولش را گذاشته‌ام؛ (یعنی همهٔ اموال را آورده‌ام و برای فرزندان نیز چیزی باقی نگذاشته‌ام.)

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرمایند: از آن زمان یقین حاصل کردم که از حضرت ابوبکر صدّیق هرگز پیشی نخواهم گرفت.

در بدو امر نبوّت که دستور به تبلیغ داده شد و این آیه نازل گردید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ (یعنی ای پیامبراکرم تکلیف تبلیغ احکام الهی را متحمل باشید)، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه عرض کردند: ای رسول خدا! شما تبلیغ را آغاز نفرمایید زیرا هر گاه اشرار و جاهلان قریش، بیان توحید و بطلان شرک را که هنوز گوششان به آن آشنایی ندارد، بشنوند، خدا می‌داند چه اندازه بر آشفته شوند و چه عکس العملی نشان دهند. لذا اجازه فرمایید تا من آغاز کنم. چنانکه آن حضرت موافقت نمودند و ابوبکر صدّیق رضی الله عنه سخنرانی عجیبی ایراد فرمود که در آن، توحید و رسالت آن حضرت و مذمت شرک و بت پرستی را توضیح داد و در این خطابه بطرز غیر قابل توصیفی در عشق و محبّت دین اسلام غرق بود بطوری که عبارت و الفاظ خطبه به خوبی نمایانگر این امر می‌باشد.

این نخستین خطابه‌ای بود که در اسلام ایراد گردید. بعد از این، کفّار، آزار و اذیت فوق العاده‌ای به صدّیق اکبر رضی الله عنه رساندند و ابوبکر صدّیق رضی الله عنه آنها را با بردباری و متانت خاصی تحمّل می‌نمود.

حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بعد از این که اسلام آورد، در جلو خانه‌اش مسجدی ساخت و این اولین مسجدی است که در اسلام بنا گردید. (2) در این مسجد هر روز صبح می‌نشست و قرآن مجید تلاوت می‌نمود. شنوندگان با شنیدن قرآن مجید (آن هم از زبان ابوبکر صدّیق رضی الله عنه) هجوم می‌آوردند و بعضی از آنان بسیار متأثر می‌شدند. کفّار با دیدن این کار، هر روز ایجاد زحمت می‌نمودند. سرانجام، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه با اجازهٔ پیامبر اکرم به قصد هجرت عازم حبشه شد.

1-اسامی این هفت تن از این قرار است: 1ـ بلال، 2ـ عامر بن فهیره، 3ـ فهیره، 4ـ نهدیه، 5ـ نیره، 6ـ ام حبس، 7ـ کنیزی از بنی مومل. (ازالة الخفاء ص 752).

2-بلکه این اولین مکتب اسلامی است که در آن به تعلیم و تعلّم قرآن عملاً پرداخته شد. مترجم

(۱)

در راه با «ابن الدغنة» تاجر قریش که کافر بود و قبلاً با وی دوستی داشت، برخورد کرد و او با اصرار زیاد، ابـوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه را از عزیمت به حبشه بازداشت و او را با خود به مکه برگرداند و به رؤسای قریش گفت: آیا شما شخصی را تبعید می‌کنید که چیز پنهانی را کسب می‌کند، (۲) (یعنی ثواب آخرت) و خویشاوندی را وصل می‌کند و با مردم همکاری می‌نماید و میهمانان را پذیرایی می‌کند، من او را امان داده، برگردانیده‌ام، اکنون برای او مزاحمت ایجاد نکنید.»

امّا حضرت ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه از جا برخاست و اعلام نمود: «من نمی‌خواهم در امان کافری قرار گیرم. برایم امان خـدا و رسول او کافی است.» سپس در محضر آن حضرت حاضر شد و تمام ماجرا را به عرض مبارک ایشان رسانید. آن حضرت

فرمود: ای ابوبکر! شما جایی نروید، فعلاً اجازۀ هجرت به ما داده نشده است و هرگاه اجازه داده شد، شما همراه مـا خواهید بود. سرانجام، حضرت ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه باز هم در مکه ماند و همچون گذشته به کار دل‌انگیز تلاوت قرآن و تبلیغ اسلام مشغول شدند. راست است که:

رهـــایی نـــخواهـیم از دام عشـق | کـه صـد عـید قـربان ایـام عشـق

چند بار در مکّه آن حضرت را از چنگال کفّار رهانید. واقعه از این قرار است که کفّار قریش در صحن خانۀ کعبه نشسته بودند. از آن حضرت ذکری به میان آمد که محمّد معبودان مـا را مـذّمت مـی‌کند، در ایـن اثـنا آن حـضرت

آمدند، همه از جا پریدند و او را محاصره کردند، و چادر در گلویش انداخته، کشیدند. شخصی به ابوبکر اطلاع داد که:

«ادرک صاحبک» یعنی به یاری رفیقت بشتاب. ابوبکر بی درنگ به آن جا آمد و با عصبانیت اظهار داشت:

هلاک باد دستانتان!﴿ **أَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ يَّقُوْلَ رَبِّىَ اللهُ وَ قَدْجَآءَكُمْ بِالْبَيِّنٰتِ** ﴾ (یعنی آیا شما شخصی را به قتل مـی‌رسانید کـه می‌گوید: ربّ من الله است و نزد شما معجزاتی آورده است.) آنان با شنیدن این سخن، آن حضرت را رها کرده، بـر او حمله‌ور شدند. بالآخره، ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه بر اثر ضرب و شتم آنان تا چند روز بیهوش بود. و گاهی که به هوش می‌آمد، از بهبودی آن حضرت می‌پرسید و باز بیهوش می‌شد. وقتی پس از چند روز به حال طبیعی خود برگشت، اولین گفتارش این بود که مرا نزد آن حضرت ببرید. چنان که مردم وی را نزد محبوبش بردند. وقتی در محضر آن حضرت حضور یافت، حالی به او دست داد که کیفیت آن هرگز قابل بیان نیست.

این قبیل فداکاری و جانبازی، پیش از هجرت نیز چندین بار از وی به وقوع پیوسته است. کفّار قریش در سال هفتم بعثت تصمیم گرفتند تا آن حضرت و همراهان و تمام خاندان بنی هاشم را مورد تحریم اقتصادی قرار دهند و آب و نان را بر آنان ببندند. همه متعهد شدند که هیچ کس حق ندارد با بنی هاشم خویشاوندی، معاشرت و معامله نماید و یا برای آنان

۱–در حبشه «اصحمه» نجاشی سلطنت می‌کرد. او قبلاً مسیحی بود و در سال ششم هجری مشرّف به اسلام شد و از شاهان آن زمان این سعادت فقط نصیب ایشان شد. امّا پیش از اسلام، مسلمانان در قلمرو سلطنت او در امان بودند. به همین جهت حضرت ابوبکر صدّیق رر قصد حبشه کردند.

۲– همین کلمات را حضرت خدیجه رضی‌الله‌عنها هنگام بعثت نسبت به آن حضرت فرموده بود. بنگرید چگـونه اوصـاف آن حضرت در وجود ابوبکر صدیق سرایت کرده بود.

وسایل و غذا فراهم سازد. تا اینکه مجبور شوند، محمّد را به ما تحویل دهند. همگی این پیمان را امضا کرده، بر خانه کعبه آویزان نمودند تا احدی جرأت نکند از آن تخلّف ورزد. آن حضرت به ناچار همراه با عموی خویش، ابوطالب و دیگر افراد خاندان بنی هاشم، به خارج از مکّه در درّهٔ کوهی که آن را «شعب ابی طالب» می‌نامند، رفتند. این محاصره و مصیبت، تا سه سال به طول انجامید.

سختیهایی را که در این سه سال متحمل شدند، نظیرش در داستان ظلم هیچ ظالمی یافت نشده است. از برگهای درختان تغذیه و روزهای زندگی را سپری نمودند. بلکه حقیقت این است که زنده ماندنشان در چنین حالی نشانه‌ای از قدرت الهی بود. حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه عاشقانه در این مصیبت شرکت ورزیدند، به شعب ابی طالب رفتند و تا سه سال همانجا ماندند، زمانی که آن حضرت از این مصیبت رهایی یافتند، ایشان نیز رها شدند. ابوطالب این واقعه را در شعری از خود اینگونه سروده است:

وَ هَمْ رَجَعُوْا سهل بن بیضاء راضیاً   فَسَرَّ ابوبکر بها و محمّد

یعنی اهل مکّه، «سهل بن بیضاء» را که به عنوان قاصد نزد آنان رفته بود، راضی ساختند، یعنی صلح را قبول کردند. سپس ابوبکر رضی الله عنه و محمّد نیز بر این صلح راضی شدند.

هنگامی که رسول خدا برای دعوت و تبلیغ، می‌رفتند، ابوبکر رضی الله عنه با ایشان همراه بود. و در مقابل هر بلا و مصیبتی سینه سپر می‌کرد. چنانکه در موسم حج، هنگامی که نزد قبایل عرب رفتند و همچنین زمانی که به طایف رفتند، در تمام این موارد، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه با ایشان همراه بود.

عادت روزانهٔ آن حضرت در مکّه این بود که صبح و شام به خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه رفته و دربارهٔ مسائل با ایشان مشورت می‌کردند و نظر می‌خواستند. زمانی که حضرت امّ المؤمنین خدیجه **رضی‌الله عنها** وفات نمود، و آن حضرت را غمگین یافتند، دختر خود عایشه **رضی‌الله عنها** را که در آن وقت کم سن بود، با ادب و اخلاص خاصّی به ازدواج پیامبر اکرم در آورده و مقدار مهریه را نیز خود پرداخت نمودند. وقتی آن حضرت به معراج تشریف بردند، پیش از همه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفتهٔ ایشان را تایید نمود. کفّار به او گفتند: آیا در این سخن هم محمّد را راستگو می‌دانید که او به بیت‌المقدس رفته و از آنجا به آسمان عروج کرده و عجایب و غرایب آنجا را مشاهده نموده و سپس مراجعت کرده و این مسافت طولانی را در مدّت کوتاهی از شب طی کرده است ؟

حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه در جواب فرمودند: «ما گفته‌های او را که نسبت به این، بعیدتر از عقل‌اند مانندی که جبرئیل عع از بالای آسمانها اکنون آمد و باز رفت، باور می‌داریم.» مقصود این که، وقتی رفت و آمد جبرئیل عع را در یک لحظه، باور می‌کنیم ، پس در سفر ایشان به معراج و ملاقات با پروردگار چه جای تردید است؟ چنانکه حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه به خاطر تصدیق سفر معراج آن حضرت صص، از سوی ایشان با لقب «صدّیق» مفتخر گشت.

بعد از گذشت سیزده سال که پیامبر و یاران فداکارش ظلم و ستم را متحمل شدند و کینه و دشمنی ظالمان روز به روز بیشتر می‌شد، با وحی الهی، به آن حضرت دستور رسید که از مکّه به مدینهٔ منوره هجرت نمایند. در این سفر، خداوند از میان تمام صحابه **رضی‌الله عنهم** فقط حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه را برای همراهی آن حضرت در سفر هجرت انتخاب نمود و او در این سفر، رفیق آن حضرت قرار گرفت. خدمات مالی و جانی‌ای که ابوبکر صدّیق رضی الله عنه در مراحل مختلف این

سفر انجام دادند، در داستانهای عشق و ایثارگری، نمونه‌ای بالاتر از آن نمی‌توان یافت. در آن هنگام، صدّیق اکبر ﷺ جان خود را در راه محبوب در طبق اخلاص گذاشت و مراتب اخلاص و فداکاری خود را به اثبات رسانید و همواره یار غارش بود. امروزه نیز، واژهٔ «یارغار» ضرب المثل شده، وقتی کسی با دیگری که رفیق و همراه اوست، مصاحبت کند، گویند: «وی یار غارش است»

لذا در آن سفر سرنوشت ساز، پیامبر اکرم نه تنها ابوبکر صدّیق ﷺ را «یار غار» خود قرار داد، بلکه بدین ترتیب، مراتب اعتماد و محبّت خود به وی را، به نمایش گذاشت و چون ابوبکر صدیق ﷺ از همه عاقل‌تر، با تجربه‌تر و از سایر مسلمانان شجاع‌تر و دلیرتر بودند (زیرا که در این سفر پر خطر رفیقی مورد لزوم بود که دارای همهٔ این صفات باشد) برای همراهی سفر هجرت انتخاب شدند. در اینجا لازم است نظری گذرا بر این سفر بیفکنیم.

تجمّع کفّار برای نابودی آن حضرت و محاصره نمودن خانهٔ مقدّس، و در این موقع بیرون شدن آن حضرت و رسیدن به خانهٔ حضرت ابوبکر ﷺ و بشارت دادن او به همراهی در این سفر، آماده شدن فوری او، و آماده سازی سریع آذوقه از جانب دخترانش، و سپردن حضرت ابوبکر ﷺ دو شتر خود را که از چهار ماه پیش برای این سفر پرورش داده بود به یک شخص معتمد که بعد از سه روز در مکان مشخص آورده شود، مجروح شدن پای آن حضرت به خاطر پیاده روی، و بر دوش گرفتن ابوبکر صدّیق ﷺ ایشان را تا غار ثور و عرض کردن به آن حضرت که شما بیرون غار تشریف داشته باشید تا من در داخل آن رفته، آن را تمیز کنم، و دیدن صدّیق ﷺ سوراخهای غار را و پاره کردن چادر خویش را برای بستن آنها و گذاشتن پای خود در یکی از سوراخها که روزنهٔ آن باز مانده بود و گزیدن مار پایش را از این سوراخ و شفای او از آب دهان مبارک آن حضرت و آمدن پسر نوجوان ابوبکر صدّیق ﷺ به نام عبدالله با ایشان و در غار خفتن و باز بـه مکّـه برگشتن وی در تاریکی و به وقت شام اخبار مکّه را به ایشان رسانیدن.

آوردن عامر بن فهیره غلام ابوبکر صدّیق ﷺ، یا دخترش اسماء، غذا را در سه شب در غار ثور و اعلان کفّار که چون کسی محمّد یا ابوبکر ﷺ را دستگیر نماید، به او صد شتر جایزه داده خواهد شد. و تلاش و جستجوی کفار توسط ماهرترین ردیابان در هر چهار جهت و بالاخره، رسیدن دسته‌ای از جستجو گران، و اندوهناک شدن حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ از دیدن قدمهایشان و تسکین دادن آن حضرت به وی که: ﴿**لَاتَحْزَنْ اِنَّ اللهَ مَعَنَا**﴾ یعنی «اندوهگین مباش که خداوند همراه هر دوی ماست» و بیرون آمدن آنها بعد از سه روز، از غار به قصد مدینه و سوار شدن ابوبکر همراه با آن حضرت بر یک شتر و چهار جانب را مراقبت نمودن که مبادا توسّط کفّار دیده شوند. و در این اثنا بیرون رفتن «سراقه» از مکه به قصد دستگیری و دیدن و تعقیب کردن وی رسول و یار با وفایش را، و اطلاع دادن ابوبکر ﷺ آن حضرت را و سـرانـجام، تسکین دادن و مطمئن ساختن آن حضرت ابوبکر صدّیق را با همان جملهٔ دل نواز که ﴿**لَاتَحْزَنْ اِنَّ اللهَ مَعَنَا**﴾، پس به واسطهٔ دعای نبوی، فرو رفتن سراقه در زمین سنگلاخ تا زانو و امان خواستن او از آن حضرت و رها شدنش از زمین و آوردن حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ، شیر تازه که از چوپانی دریافت کرده بود در جایی که اصلاً چیزی از خور دو نوش پیدا نمی‌شد و آب سرد آمیختن با شیر و به آن حضرت تقدیم داشتن و به اصرار نوشانیدن و بقایا را خود نوشیدن و این را گفتن که «**شَرِبَ حتّٰی رَضِیْتُ**» یعنی آنقدر نوشید که من خوشحال شدم»، این وقایع همه گوشه‌هایی از وقایعی هستند که ارادت و عشق عاشق را به معشوقش نشان می‌دهد. بنابراین، کسی به عمق این محبّت پی می‌برد که دلش با درد محبّت آشنا باشد. در قرآن

مجید تذکرهٔ حضرت ابوبکر صدّیق در سفر هجرت با اعزاز خاصی مذکور است و پیامبر اکرم بارها این خدمت او را با قدر دانی یادآور می‌شدند.

در صحیح بخاری آمده است که: «**حَمَلَنِيْ اِلَى دَارِ الْـهِجْرَةِ**» یـعنی «ابـوبکر مـرا سـوار کـرده، بـه مـدینه آورد» و در سخنرانی‌ای که آن حضرت پنج روز قبل از وفات ایراد فرموده بودند، این گونه آمده است: هر کسی هر نوع خـدمت و احسانی به من کرده، من خدمت و نیکی او را به بهترین وجهی پاسخ گفته‌ام و به این طریق، دَینی را که به عهده داشته‌ام ادا کرده‌ام، جز ابوبکر که تنها خداوند می‌تواند در قیامت، عوض خدمات و محبّتهایی را که به من نموده، پاداش داده گفته، ادا نماید.

در میان صحابهٔ کرام **رضی‌الله عنهم** جان نثاری و فداکاری ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بسیار مشهور بود، مردم احوال سفر را از ایشان می‌پرسیدند و اشتیاق داشتند که از زبان خود او بشنوند. حضرت عمر رضی الله عنه در عهد خلافت خود می‌فرمود: «اگر ابوبکر رضی الله عنه فقط ثواب و پاداش یک شب غار، یا قتال مرتدین را به من بدهند و تمام اعمال عمرم را در مقابل آن بگیرند، باز من سـود خواهم برد.»

یادآوری مهم

جماعت مهاجرین پیش از هجرت چه ستمهایی را که از جانب کفّار مکه تحمّل نکردند؟ ولی در میزان مقاومت آنان لحظه‌ای خدشه ایجاد نشد، و هیچ کافری نیست که از شنیدن این وقایع دردناک، متأثر و متألم نشود. و این نکته را در نیابد که وجود گرامی آن حضرت چنان پربرکت بود که مردم، عاشقانه جان خود را در مقابل رسول گرامـی قـربان مـی‌کردند. و چـون شخصی یک بار در حلقهٔ بردگی وی قرار می‌گرفت، هرگز، یادی از آزادگی نـمی‌کرد. کـوههای ظـلم و سـتم بـر آنـان فـرو می‌ریخت و مورد ظلم و ستم و آزار فوق العاده دشمنان قرار می‌گرفتند، به طوری که با خواندن شرح حال هر یک از اصحاب کرام، موی بر بدن راست می‌شود، ولی با وجود این همه مظالم، ایستادگی می‌کردند و دین اسلام را رها ننمودند.

بدین ترتیب یاران رسول گرامی مدّت سیزده سال در مقابل مظالم و ستمگریهای مشرکان، مقاومت کردند، امّـا کسی از دین اسلام روی گردان شد، چنانکه شاعر می‌گوید:

اسـیرش نـخواهـد رهـایی ز بـند   شکارش نجوید خلاص از کمند

از داستان مظالم و ستمهایی که بر ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گذشته است به عنوان مشتی نمونه خروار ذکر کردیم، اکنون قسمتی از مظالم جمعی دیگر از مهاجرین که بیشتر آنان غلامان آزاده شده بوسیله ابوبکر صدّیق رضی الله عنه هستند، بیان می‌شوند.

حضرت بلال

بر حضرت بلال رضی الله عنه چنان ظلم و ستم می‌کردند که او را برهنه در آفتاب داغ تابستان بر روی ریگهای داغ می‌خواباندند و سنگی بزرگ که از تابش آفتاب مانند آتش گداخته شده بود، بر سینه‌اش می‌گذاشتند، و به وی گفته می‌شد تا از اسلام برگردد و گر نه با این گونه مشقّات هلاک می‌شود.

حضرت بلال رضی الله عنه در جواب، فریاد «اَحَدْ» را سر می‌داد و ذرّه‌ای آه و ناله و فریاد سر نمی‌داد. گویا برای وی در این

حال لذّتی حاصل می‌گشت. اوّلین بار که از روی ریگهای داغ برخاست، تمام پوست بدن ایشان را تاول فرا گرفته بود. روز دوّم با همین تاولها روی ریگهای داغ به همان کیفیت قبلی خوابانده شد و بر سینه‌اش سنگ بزرگی گذاشته شد. تاولها ترکیده و بر آن ریگهای داغ عاشقانه می‌غلتید. غیر از حضرت بلال چه کسی است که از این آزار و شکنجه‌ها لذّت ببرد؟

علاوه بر آن، هر وقت وی را از روی ریگهای داغ بلند می‌کردند، ریسمان برگلویش می‌افکندند و به بچه‌ها می‌سپردند که او را در شهر بگردانند، امّا در تمام این مراحل، فریاد «**احد، احد**» (یعنی تنها یک معبود را پرستش می‌کنم) بر زبان مبارکش جاری بود.

حضرت خباب بن ارت

بزرگ‌ترین ظلمی که بر حضرت خباب ﷺ اعمال می‌شد، این بود که زغال می‌افروختند و او را بر پشت روی این زغالهای افروخته، می‌خواباندند و شخصی بر سینهٔ مبارکش پا می‌گذاشت تا تکان نخورد. در نتیجه، تمام پشتش بشدّت می‌سوخت و مجروح می‌شد، به طوری که پس از مدّتها، یک بار خاطرهٔ این جنایات و ظلم در محضر حضرت عمر فاروق ﷺ بیان شد. حضرت خباب ﷺ پشت خویش را برهنه کرده و به ایشان نشان داد، تمام پشت او بر اثر شکنجه‌ها سفید بود، گویا داغی سفید بر پشت داشت.

حضرت عمّار و پدرش یاسر رضی‌الله‌عنهما

این دو صحابی بزرگوار هم بر روی ریگهای گرم خوابانده شده، بوسیله مشرکان سنگدل چنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند که بیهوش می‌شدند. به طوری که حضرت یاسر ﷺ بر اثر آن همه ظلم و شکنجه‌ها جان به جان آفرین تسلیم کرد. مادر حضرت عمّار ﷺ «سمیّه» **رضی‌الله عنها** را چنان شکنجه می‌دادند که غیرت انسانی تا قیامت باید سوگوار باشد. دو پای او را به دو شتر بسته بودند. آن دو شتر را به دو جهت مخالف دوانیدند. سپس ابوجهل بر عورتش با نیزه زد و او را شهید کرد.

حضرت صهیب رومی

او را به اندازه‌ای کتک زدند که حواسش مختل گشت. وقتی که زمان هجرت او فرا رسید، کفّار گفتند: همهٔ اسباب و اموال خود را در مکه بگذار تا اجازهٔ رفتن بدهیم. و ایشان پذیرفت.

حضرت ابوفهیکه

به پاهای حضرت ابو فهکیه ﷺ ریسمان بسته و روی زمین کشانده و بر ریگهای داغ خوابانده می‌شد. روزی «امیّه» گلویش را گرفته خفه کرد، مردم گمان بردند که مرده است و یک بار بر سینهٔ مبارکش آنقدر سنگ سنگین گذاشته شد که زبانش از دهان بیرون آمد.

حضرت زنیره

روزی ابوجهل حضرت زنیره رضی الله عنها را آن قدر زد که هر دو چشمش شکافت.داستان وی بسیار غم‌انگیز است. مؤرخ مشهور و متعصب اروپا «ادوارد گابن» در تذکرهٔ صبر و استقامت مهاجرین چنین می‌نویسد:

«در این صورت آیا کسی یقین می‌کند که این اشخاص این قدر اذیت و آزار بپذیرند و دوری از وطن را بپسندند و با تمام سرگرمی به آن پای بند باشند. و این همه، به خاطر چنین شخصی باشد که جامع همهٔ عیبها باشد؟ و این سلسله برای فریب و عیّاری شدیدی باشد که آن خلاف تربیت او و مخالف با تعصبات زندگی ابتدایی‌شان باشد. این امر در یقین نمی‌گنجد و از حیطهٔ امکان و باور به دور است. خوب است که مسیحیان این را هم به یاد داشته باشند که دعوت محمّد در میان پیروانش چنان نشئهٔ دینی ایجاد کرد که در پیروان نخستین، حضرت عیسی عع مثالش را نمی‌توان مشاهده کرد و آیین و مذهب آن حضرت با چنان سرعتی انتشار یافت که نظیرش در آیین عیسی یافت نمی‌شود. چنان که در کمتر از نیم قرن، اسلام بر حکومتهای مقتدر و با شکوه جهان غلبه نمود. وقتی عیسی عع را پای دار بردند، پیروان او مقتدای خود را در پنجهٔ مرگ رها کرده و گریختند. فرضاً اگر از مراقبت او منع شده بودند، می‌بایست برای تشفّی و تسلّی او می‌ماندند و با صبر، دشمنان خود را تهدید و مأیوس می‌کردند. ولی پیروان محمّد در کنار پیامبر مظلوم خود قرار گرفته، برای نجات ایشان جانهای خود را به خطر انداخته و او را بر دشمنانش پیروز گرداندند.»

ملاحظه نمایید، این مورخ مسیحی با وجود تعصبّی که نسبت به دین اسلام داشت، با بررسی و مطالعه استقامت بی‌نظیر صحابه، به صداقت آن‌حضرت اعتراف می‌کند. وجود فریب، عیّاری و هر گونه عیب را در ذات پاک آن‌حضرت خارج از حیطهٔ امکان می‌داند. به همین نحو مورخین دیگر اروپا نیز، ایثارگریهای صحابه کرام را ترسیم نمودند.[۱]

در حقیقت، تحمّل این همه مظالم و مصائب برای گروهی اهل دانش و درستکار در پیروی از شخصی که از ایام طفولیت در میانشان بوده و شاهد تمام لحظات و مراحل زندگی او بوده‌اند، برای اثبات صداقت آن شخص بهترین دلیل است. از اینجا است که خداوند متعال مصائب مهاجرین را در قرآن بیان کرده‌اند. در جایی می‌فرماید: ﴿أُوْذُوْا فِيْ سَبِيْلِيْ﴾ و در جایی دیگر فرموده : ﴿يُقَاتِلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا وَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾

۱– ملاحظه شود: آیات بینات، قسمت فدک

وقایع بعد از هجرت

بعد از هجرت، آن مصائب طاقت فرسا که هر لحظه و هر زمان در مکّه پیش می‌آمد، پایان یافته بود. امّا در مدینهٔ منوّره نوع دیگری از خدمات به مسلمانان محوّل گردیده، امتحان جانبازی و جان نثاری به نحوی دیگر از آنان گرفته شد. به مسلمانان اجازهٔ جهاد رسید و سلسلهٔ غزوات برپا شد. برای رسول خدا نوزده غزوه رخ داد که نخستین آن، بدر و آخرین آن، تبوک بود. در تمام این غزوات، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه هم رکاب و همراه پیامبر اکرم بودند. و خدمات شایسته‌ای انجام دادند. از آن جمله چند نمونه به عنوان مثال در زیر آورده می‌شود.

غزوه بدر

غزوهٔ بدر که در ماه رمضان سال دوّم هجری به وقوع پیوست، نخستین پیروزی اسلام است. در این غزوه، برای رسول خدا حجله‌ای ساختند. یعنی خیمه و سایبانی بنا کردند. حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه در زیر این خیمه همراه ایشان بوده و حق پاسداری را کاملاً ادا نمودند. در شب، شمشیر به کف، در چهار جهت خیمه نگهبانی می‌داد. در پایان آن شبی که صبح فردایش جنگ آغاز شد، آن حضرت با نهایت بی‌قراری شروع به دعا خواندن نمود که:

بار خدایا! وعدهٔ خود را ایفا کن. اگر بندگان فرمان بردار تو اینجا شکست خوردند، پس در روی زمین عبادتت ادا نمی‌گردد. حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه تاب دیدن این بی‌قراری را نیاورد. سرانجام، وارد خیمه شده، کنارهٔ چادر آن حضرت را گرفته عرض کردند: «**کَفَتْکَ مُنَا شِدتک یا رسول الله!**» یعنی ای رسول خدا! این قدر دعا از شما کافی است.

با گفتن ایشان، آن حضرت سر مبارک را بلند فرمود. جبرئیل امین با وحی الهی فرا رسید:﴿**سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّوْنَ الدُّبُرَ**﴾ (یعنی بزودی کفار شکست خورده می‌گریزند). حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی می‌نویسند: «فراست ایمانی ابوبکر صدّیق رضی الله عنه را ملاحظه فرمایید که جبرئیل حامل وحی الهی به سوی آن حضرت می‌شتابد، این امر در قلب مبارک منعکس شده می‌گویند: این قدر دعا کافی است و گفتهٔ او صادق آمد.»

در این غزوه، جناح راست لشکر تحت فرمان حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه قرار گرفته بود. فرزند ایشان عبدالرحمان که تا آن زمان مشرّف به اسلام نشده، و همراه کفّار به این جنگ آمده بود جلو آمد، ابوبکر شمشیر کشیده برای کشتن پارهٔ جگر خود جلو رفت، امّا او از ضربهٔ شمشیر نجات یافت. (۱)

ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نسبت به قتل اسیران بدر نظر مخالف داشت و پیشنهاد نمود که از آنان فدیه گرفته، آزاد شوند. آن حضرت به رأی او عمل فرمود و او را به عیسی علیه السلام تشبیه نمود، ولی در نهایت، رأی و نظر عمر فاروق رضی الله عنه در این باره مورد پسند بارگاه الهی قرار گرفت.

غزوه احد

۱- استیعاب ابن عبدالبر ـ واقعهٔ دیگری که در این غزوه پیش آمد، این است که حضرت حذیفه در مقابل پدرش عتبه جلو رفت. حقا! که تمام اعمال این بزرگواران مصداق «اَشدّاءُ عَلَی الکفّار» بوده است.

غزوۀ احد، در ماه شوّال سال سوم هجری به وقوع پیوست، وقتی مسلمانان در این غزوه شکست خوردند، کفّار به مرکز سپاه اسلام حمله کردند که بر اثر آن میان پیامبر اکرم و مسلمانان جدایی واقع گردید. در این هنگام کفّار شایع کردند کـه آن حضرت شهید شدند!

هر مسلمان در هر جا که بود وحشت زده شد و بغیر از طلحه و سعد رضی‌الله‌عنهما کسی نزد آن حضرت حضور نداشت. پس از مدّت کوتاهی که صحابه **رضی‌الله عنهم** دوباره نزد آن حضرت رسیدند، در آن جمع پیش از همه ابوبکر صدّیق ﷺ حضور یافت. وقتی که آن حضرت بعد از پایان جنگ، بالای کوه رفت، ابوبکر صدّیق ﷺ با آن حضرت همراه بود. وقتی خبر حملۀ کفّار بار دوّم به سمع آن حضرت رسید، فرمان آماده باش صادر نمود. صحابۀ کرام با وجودی که بیش از حدّ مجروح و خسته بودند، ولی به مجرّد صدور فرمان، هفتاد تن از آنان آمادگی خویش را اعلام داشتند و این آمادگی به نحوی مورد رضای الله تعالی قرار گرفت که از آن در قرآن مجید اینگونه یاد فرموده‌اند: ﴿**اَلَّذِيْنَ اسْـتَجَابُوْا لِـلّٰهِ وَ الَّرسُوْلِ مِنْ بَعْدِ مَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ**﴾

غزوۀ خندق و خیبر

در غزوه خندق، پاسداری ناحیه‌ای به عهدۀ ابوبکر صدّیق ﷺ بود و از آن جانب کسی نتوانست نفوذ کند. در غزوۀ خیبر روزی ابوبکر صدّیق ﷺ فرمانده لشکر تعیین و برای فتح قسمتی از قلعه اعزام گشت. اگر چه در آن روز فتح نصیب نشد، امّا تا حدّی ساز و برگ یهودیها شکسته شد و سرانجام، فتح نهایی به دست حضرت علی ﷺ انجام یافت.

وقایع متفرقه

در سریۀ بنی فزاره، آن حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ را فرمانده سپاه اسلام تعیین نمودند. فتح بزرگی حاصل شد و تعداد بسیاری از افراد دشمن اسیر گشتند. در فتح مکّه پدر خویش را مشرّف به اسلام کرده، به محضر با برکت حـضرت رسـول آوردند. آن حضرت فرمود: این سالخورده را چرا اذیت کردی، من خودم می‌آمدم.

تذکر:

در میان صحابه غیر از ابوبکر صدّیق ﷺ کسی نیست که تا چهار نسل صحابی باشد، پدر، خودش، فرزند و نوه.

در سال نهم هجری، آن حضرت ایشان را سرپرست و امیر حجّ مقرر کردند و نیز ابلاغ سورۀ براءة [1] را به ایشان تفویض نمودند. امّا پس از اطّلاع از رسم عرب که اعلانهای مهم را باید خود شخص یا نزدیک‌ترین خویشاوند او به مردم ابلاغ کند، و گر نه قابل اعتماد نیست، آن حضرت ، حضرت علی ﷺ را مأمور ابلاغ سوره برائت و تحت سرپرستی ابوبکر مقرّر فرموده و اعزام داشتند. چنانکه خطبۀ حج را (که کار مخصوص حج بود) حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ قرائت نمودند.

۱–در سورۀ براءة یا توبه به کفّار اطّلاع داده شد که معاهدۀ صلح که در میان شما و مسلمانان و در حدیبیّه واقع شده بود پایان یافت، لذا اکنون شما در ذمّۀ خدا و رسول او نیستید.

کنترل سپاهیان غزوۀ تبوک و امامت آنان را به ابوبکر صدّیق رضي الله عنه سپرد. در همین غزوه، ابوبکر تمام اموال و دارایی خویش را برای آمادگی ساز و برگ جهاد حاضر کرده بود. باری در روز جمعه قافلۀ تجّار درست زمانی از کشور شام رسید که آن حضرت خطبه می‌خواندند و چون احتیاج شدیدی به مواد خوراکی بود، مردم به مجرّد شنیدن خبر آمدن کاروان، مسجد را ترک کرده و رفتند. در وصف آنان این آیۀ عتاب نازل گشت:﴿ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِماً ﴾ (۱)

امّا ابوبکر صدّیق رضي الله عنه از جملۀ آن دوازده نفری بودند که مسجد را ترک نکردند. آن حضرت هنگام مرض وفات، نسبت به ابوبکر صدّیق رضي الله عنه لطف و عنایت خاصی ابراز نمودند و پنج روز پیش از رحلت، سخنرانی ایراد فرموده و در آن فضایل حضرت ابوبکر صدّیق رضي الله عنه را توضیح داده، دستور صریحی صادر فرمودند که دروازه‌های متفرق مسجد مسدود گردند، مگر دروازۀ ابوبکر و باز هم او را به جای خود امام جماعت نماز (۲) معین فرمودند. که این خود اشارۀ صریحی نسبت به خلافت و جانشینی وی بود.

نیز در این بیماری به قصد نوشتن خلافت نامه ابوبکر، کاغذ و غیره طلبیدند. امّا بعداً بنابر مصلحتی ترک نمودند که به غیر از ابوبکر صدیق رضي الله عنه ، مشیت الهی برای دیگری نخواهد بود و مسلمانان نیز راضی نخواهند گشت (صحیحین).

در حضور رسول خدا صحابۀ کرام **رضی‌الله عنهم** برای حضرت ابوبکر رضي الله عنه احترام قایل می‌شدند و اگر از کسی کاری خلاف احترام به صدیق سر می‌زد، بر آن حضرت سخت می‌گذشت و متخلف را از این کار باز می‌داشت. حتی یک بار حضرت عمر رضي الله عنه بر خلاف میل ابوبکر صدیق رضي الله عنه سخنی گفتند، آن حضرت بسیار ناراحت شدند. (صحیح بخاری)، روزی آن حضرت یک صحابی غیر بدری را دیدند که در جلو ابوبکر رضي الله عنه راه می‌رفت، فرمود: **تَمْشِيْ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ**، یعنی در جلوی کسی راه می‌روی که از تو برتر است. (استیعاب ابن عبدالبر)

۱–ترجمه: «وقتی که این مردم تجارت یا اسباب بازیچه می‌بینند شما را در حال قیام گذاشته به طرف آن می‌روند.» اگر چه این قبیل عتابها دستاویزی برای معاندان صحابه تلقی نمی‌شود، امّا فضیلت کسانی که عتاب بر آنها نازل نشده ظاهر می‌شود.

۲– تعیین حضرت ابوبکر صدّیق رضي الله عنه برای امامت نماز در آخر وقت زندگی پیامبر را، راویان بسیاری روایت کرده‌اند و این روایت را محدّثین، متواتر گفته‌اند، اگر چه تواتر لفظی نیست، امّا یقیناً تواتر معنوی است، علاوه بر آخرین وقت حیات، هرگاه آن حضرت نمی‌توانستند وظیفۀ امامت را انجام دهند، به حضرت ابوبکر صدّیق دستور امامت می‌دادند.

وقتی که آن حضرت برای انعقاد پیمان صلح به قبیلۀ بنی عمرو بن عوف تشریف بردند، به حضرت بلال گفتند: هرگاه وقت نماز آید، ابوبکر را امام مقرر کنید. در غزوۀ تبوک به هنگام حضور و غیاب سپاه هم اینطور شد. شاید مصلحت این بود که اگر آن حضرت

ابوبکر صدیق را خلیفه مقرّر می‌کردند، مردم می‌فهمیدند که تقرّر خلافت به عهدۀ امّت نیست وظیفۀ رسول است و بر اثر این اعتقاد، رخنه اندیشه‌های فاسدی در اسلام واقع می‌گشت.

از طریق وحی الهی به آن حضرت اطلاع داده شده بود که اولین خلافت برای ابوبکر مقرر شده است، آنچه در بعضی روایات وارد است، که یکی از اصحاب از آن حضرت پرسیدند که بعد از شما چه کسی جانشین شما باشد، آن حضرت بعد از اسم شیخین نام حضرت علی را برد، و فرمود: «لَا أَرَاكُمْ فَاعِلِيْنَ» یعنی من گمان نمی‌کنم که شما خلافت اولی را به علی بدهید. اولاً این روایت مجروح است، زیرا یک راوی آن عبدالرحمان بن مینا غیر قابل و ثوق است و اگر حدیث صحیح تصوّر شود، مطلب این است که خلافت اوّلیه در تقرر و علم الهی برای ابوبکر رضي الله عنه است شما نمی‌توانید حضرت علی رضي الله عنه را خلیفه مقرر کنید.

خلافت حضرت ابوبکر صدّیق

بعد از رحلت جانگداز رسول اکرم ، انصار در سقیفهٔ بنی ساعده اجتماع کردند، تا شخصی را به خلافت برگزینند و می‌خواستند که یک خلیفه از انصار و یکی از مهاجرین انتخاب کنند، امّا تعیین و انتخاب دو خلیفه باعث تشتّت و افتراق بود و این از نظر کسی پوشیده نیست. لذا حضرات شیخین به غرض تدارک این افتراق و تشتّت، انتظام خلافت را بر دفن جنازهٔ آن حضرت مقدّم داشتند و این هم باید انجام می‌گرفت. (۱) چنانکه بعد از ایشان چند مهاجر دیگر در آنجا حضور یافته انصار را فهمانیدند، بالاخره، همه بر ابوبکر صدّیق رضی الله عنه اتفاق کردند و کسانی که آنجا حضور داشتند بر دست او بیعت کردند، ابتدا بیعت بوسیلهٔ یکی از انصار انجام گرفت. (تاریخ الخلفاء) باز روز دوّم، بیعت عمومی واقع شد و تمام مهاجرین و انصار او را به عنوان خلیفهٔ رسول الله پذیرفتند و بعد از چند روز اوصاف خلیفهٔ موعود مشخص گشت. آیهٔ استخلاف و آیهٔ تمکین در او هویدا گشته به مشاهده هم رسید که خلیفهٔ موعود ایشان‌اند و خداوند وعدهٔ خود را در حقّ شان ایفا فرمودند.

نسبت به حضرت علی رضی الله عنه در بعضی روایات آمده که ایشان بدون درنگ در بدو امر بیعت کرده‌اند. (۲) و از یک روایت صحیح بخاری معلوم می‌شود که بعد از شش ماه، بیعت فرموده‌اند، امکان دارد که بار دوّم بیعت فرموده باشند زیرا بیعت اوّل در مجمع عمومی واقع نشده است، لذا جهت رفع شبهه و اشتباه مردم بعد از شش ماه در مجمع عمومی بیعت کردند. (۳)

از قول خود حضرت علی رضی الله عنه چنین معلوم می‌شود که ایشان نسبت به حقّانیت خلافت ابوبکر صدیق یک لحظه

۱ـ زیرا در درنگ کردن تکفین و تجهیز، مثل سایر اموات، احتمال خرابی در جسم مقدّس (نعوذ بالله) وجود نداشت، البته در انتظام خلافت اشکال ایجاد می‌شد و خلیفه‌ای انتخاب می‌شد که قابلیت سیاسی و قوت روحانی مناسب را نداشت و اصلاح آن امکان‌پذیر هم نبود و بقای اسلام با پیش آمدن فتنهٔ ارتداد به ظاهر ناممکن بود و نیز انجام یافتن تجهیز و تکفین آن حضرت بدون سرپرستی خلیفه باعث مشکلات زیادی می‌شد. مثلاً در چگونگی نماز جنازه اختلاف شد. بعضی می‌خواستند جنازه را بیرون از حجره آورده بر او نماز بخوانند و ظاهر است که بر اثر این امر چه قباحتی پدیدار می‌گشت. یکی می‌خواست که آن حضرت را ببیند، کسی گریه می‌کرد و شخصی بیهوش می‌شد. زنان و بچه‌ها ازدحام می‌کردند. باز در مقام دفن اختلاف می‌شد که به مکّه برده دفن نمایند که زادگاه آن حضرت است یا به ملک شام که مدفن خلیل عع است برده شود، یا در جنت البقیع که قبرستان عموم مسلمانان است. اگر خلیفه مقرر نمی‌شد، حلّ این اختلاف را چه کسی انجام می‌داد.

وقتی که ابوبکر صدّیق به عنوان خلیفه تعیین گشت، داوری کردند که نماز جنازه در داخل خانه باشد و ده نفر داخل شده نماز بخوانند و بیرون شوند و برای نماز جنازهٔ پیامبر اکرم کسی نمی‌تواند امام باشد. زیرا ایشان خود امام‌اند و برای مقام دفن پیامبر اکرم حدیث خواندند که در هر جایی که روحشان قبض شود همانجا قبر ایشان قرار گیرد. و در نتیجه تمام اختلافات به آسانی مرتفع گشتند.

۲ـ در صفحهٔ ۳۷۶ جلد هفتم فتح الباری، اینگونه آمده است: «وَ قَدْ صَحَّحَ ابنُ حبان و غیرُهُ مِنْ حدیث ابی سعید الخدری اَنَّ علیاً بَایَعَ فی اوّل الاَمْرِ» یعنی ابن حبان و محدثین دیگر این حدیث ابو سعید را که حضرت علی در بدو امر بیعت کرده است، صحیح قرار داده‌اند.

۳ـ چنانچه در صفحهٔ ۳۷۹ جلد هفتم فتح الباری این قول را ذکر کرده پسندیده‌اند.

تردید نداشتند. چنانکه علّامه حافظ ابن عبدالبر در استیعاب از حضرت علی رضی الله عنه چنین روایت می‌کند:

عن قیس بن عباد قال: قال لی علی بن ابی طالب: ان رسول الله مرض لیالی و ایّاماً ینادی بالصلٰوة فیقول: مُرُوْا ابابکر یُصَلّ بالناسِ، فَلَمَّا قُبِضَ رسول الله نظرتُ فاذا الصلوة عَلَم الاسلامِ و قوام الدین فرضینا لدنیانا مَنْ رضی رسول الله لدیننا فبایعنا ابابکر رضی الله عنه.

ترجمه: از قیس بن عباده رضی الله عنه روایت شده است که حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که آن حضرت چند شبانه روز مریض بودند و برای نماز اذان گفته می‌شد، آن حضرت فرمودند: که ابوبکر صدّیق را بگویید تا با مردم نماز بخواند. باز وقتی که آن حضرت وفات یافتند من اندیشیدم که نماز شعار و پرچم اسلام و رکن دین است، لذا ما برای پیشوایی دنیای خود، کسی را انتخاب کردیم که آن حضرت او را برای پیشوایی دین ما انتخاب کرده بودند، پس ما بر دست ابوبکر بیعت کردیم.

خدمات ارزندهٔ خلافت صدّیقی

اگر چه روزگار خلافت آن جناب خیلی کوتاه بود و در این زمان حسّاس، اگر به جای ایشان فرشته‌ای قرار می‌گرفت، کاری نمی‌توانست انجام دهد. باز هم کارهایی انجام داد که در روزگار امن و در اوضاع و احوال عادی هم از آن بالاتر امکان ندارد، چنانکه آن امور در ذیل درج می‌شوند:

قبل از همه و مهمترین کار، تدفین و خواندن نماز جنازه بر آن حضرت بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن را به بهترین نحوی انجام دادند. [۱] این حادثه غم‌انگیز و بزرگ یعنی وفات آن حضرت بر صحابهٔ کرام طوری اثر گذاشت که حواس آنان را مختل کرده بود. بعضی وفاتشان را انکار کردند و بر دهانهای بعضی مهر سکوت، زده شده بود و برخی دیگر بی‌تاب بودند. چنان که در روایات مذکور است. حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه در حجرهٔ مقدّس تشریف برد و چادر را از چهره انور بلند کرده بر جبین مبارک بوسه داد و از سوز جگر و داغ جدایی، این کلمات بر زبان مبارک جاری گشت: «**وانبیّاه! واخلیلاه! واصفیّاه!**» این را گفته خارج شد و چنان خطبه‌ای ایراد فرمودند که هر جمله آن برای مسلمانان اندرزی بزرگ بود. و با تلاوت آیات قرآنی اعلام کرد که خبر وفات حضرت محمّد در قرآن مجید وجود دارد، و نیز فرمود: «ای مردمی که محمّد را عبادت می‌کردید بدانید که ایشان رحلت فرموده‌اند، امّا اشخاصی که خداوند را معبود می‌دانند مطمئن باشند که خدا زنده است و هرگز نخواهد مرد.»

این خطبه همگی را به هوش آورد، گویا از خواب بیدار ساخت. تعهّدی که بر عهدهٔ آن حضرت از کسی مانده و یا به کسی وعده‌ای داده بود، جهت ایفا و ادای آن اهتمام زیادی فرمود.

وقتی که اموال غنیمت از بحرین آورده شد (این اولین مالی بود که در دوران خلافت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه وارد شد.) پس آن جناب اعلام فرمود که هر کسی بر عهدهٔ آن حضرت قرض دارد یا آن حضرت برایش وعده‌ای داده است، پیش ما بیاید، چنانکه جابر رضی الله عنه حاضر شد و یک وعده را اعلام داشت. حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه آن را ایفا نمود و هزار و پانصد درهم به او داد. ایشان اهتمام خاصی به این امر می‌ورزید که سلوک و رفتار آن حضرت با کسی چگونه بود. چنانکه

۱ـ بیان مفصّل آن در حاشیهٔ صفحات گذشته موجود است.

گاهی اوقات آن حضرت نزد ام ایمن تشریف می‌بردند، لذا ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه نیز گاهی نزد او می‌رفت. با اهل بیت و عزیزان و خویشاوندان آن حضرت محبت روا می‌داشت و از آنان دلجویی می‌کرد و آنان را مورد اکرام و احترام قرار می‌داد.

احترام و اکرم در حقّ حضرات حسن، حسین و فاطمه **رضی‌الله عنهم** و امهات المؤمنین احتیاج به گفتن نیست بلکه در حق دختر خویش حضرت عایشه **رضی‌الله عنها** ادب و احترام را مراعات نموده او را «مادر من» به لقب «ام المؤمنین» یاد می‌فرمود.[۱]

وقتی که حضرت فاطمة الزهراء **رضی‌الله عنها** میراث خویش را درخواست نمود. حضرت ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه برایش این حدیث را قرائت فرمود که: در اموال انبیاء عع قانون ارث جاری نمی‌شود.[۲] و اظهار داشت که نزد من هر قدر مال باشد، به شما می‌دهم تا از آن در تصرف خود در آورید. در اینجا بود که تقدّس منصب نبوّت از مسئلهٔ میراث ظاهر گشت. و این خدمت بزرگی برای دین اسلام بود که خداوند بوسیلهٔ ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه انجام داد.

اعتقاد داشتن به رنجش خاطر حضرت فاطمة الزهراء **رضی‌الله عنها** در مورد دست نیافتن به میراث، کاملاً بی‌اساس است. چنانکه این جانب در رسایل متعدد با تحقیق، این موضوع را روشن و منتشر ساخته‌ام. بهرحال، هر گاه پرونده‌ای را جهت دادرسی نزد ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه می‌آوردند، قبل از هر چیز به قرآن مجید مراجعه می‌نمودند و اگر حل آن در قرآن یافت نمی‌شد و حدیثی به خاطر داشتند، طبق آن حلّ می‌کردند و یا از صحابهٔ کرام **رضی‌الله عنهم** استفسار می‌کردند و می‌گفتند: اگر کسی نسبت به این موضوع احادیثی به یاد دارد بیان نماید.

پس اگر به حدیثی دست می‌یافت بسیار مسرور می‌شدند و الّا علما و صحابه را جمع کرده، به اتفاق آرا مشکل را حلّ می‌نمودند. چنانکه وقتی پروندهٔ میراث جدّه پیش آمد و ذکر آن در قرآن آشکار نبود و حدثی هم دریادشان نبود از صحابه دریافت کردند.

حضرت مغیره گفت: رسول اکرم به جدّه یک ششم مال را داده است. حضرت ابوبکرپرسید که آیا کسی دیگر هم این حدیث را می‌داند؟ محمد بن سلمه گفت: بلی! من هم یاد دارم. در این هنگام صدّیق اکبر بسیار خوشحال شده این موضوع را منطبق با حدیث رسول گرامی حل و فصل نمود. همچنین مسئلهٔ میراث جدّ پیش آمد و حدیثی نزد کسی یافت نشد و بر یک امر هم اتفاق نکردند، پس آن جناب آن را در حکم پدر داخل کرد. وقتی که این مسئله به محضر حضرت علی تقدیم گردید، فرمود: آن کس که در حق او رسول خدا فرموده: اگر من غیر از خدا کسی را خلیل می‌گرفتم البته حضرت ابوبکر را خلیل می‌گرفتم او جدّ را در حکم پدر قرار داده است.

۱- جلد ۳ طبقات ابن سعد

۲- اگر در مال انبیاء میراث جاری گشته، وارثان رسول میراث بر می‌داشتند و مخالفین اسلام می‌گفتند که دعوای نبوّت برای این بود که برای وارثانشان مال جمع کنند. این مسأله که پیامبران مالی را به ارث نمی‌گذارند در کتب شیعه نیز مذکور است چنانکه در اصول کافی که یکی از چهار کتاب معتبر شیعه است چنین مرقوم است: ان العلماء ورثة الانبیء و ذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دیناراً و انما اورثوا احادیث من احادیثهم (اصول کافی کتاب العلم ص ۱۷)

یعنی: علما وارثان پیامبرانند و پیامبران درهم و دیناری (یعنی هیچگونه مالی) برای وارثان خود به ارث نگذاشته‌اند آنچه از پیامبران بطور ارث باقی مانده حدیث و سنت آنان است.

خلاصه اینکه حضرت ابوبکر در هر معامله کاملاً از رسول خدا پیروی می‌کرد. ایشان مجتهدین امت را نسبت به فیصلهٔ مسائل شرعیه طریقی نشان دادند که همه بر آن عامل‌اند.
در عهد مبارک حضرت ابوبکر مسلمانان در فروعات فقهی هم با یکدیگر اختلاف رأی نداشتند، هر جا که اختلافی به سمع مبارک ایشان می‌رسید فوراً آن را برطرف می‌ساخت و بر قضاوت ایشان همه سر تسلیم را خم می‌کردند. میان صحابه تا آخرین وقت، اختلاف در عقاید آشکار نشد و این بزرگترین رحمت خداوندی بود.

آماده ساختن لشکر سامه و سرکوبی مرتدّین

به محض شنیدن خبر رحلت آن حضرت بعضی از قبایل عرب مرتد شدند، هرج و مرجهای گوناگونی پدیدار گشت و بعضی از مدّعیان نبوّت قیام کردند، از آن جمله یکی، مسیلمهٔ کذّاب بود که در آخرین روزهای حیات آن حضرت قیام کرد و نامه‌ای هم برای آن جناب ارسال نمود و دیگری اسود عنسی بود. و زنی بنام سجاح هم بود. حضرت ابوبکربرای قلع و قمع و سرکوبی همهٔ این مرتدین و مدّعیان نبوت کاذبه دستور اکید صادر فرمود. این نکته هم قابل ذکر است که آن حضرت در آخرین وصیّت خود دستور داده بود که لشکر اسامه به طرف کشور شام رهسپار گردد. چنانکه حضرت ابوبکرعلیٰ رغم مخالفت صحابهٔ کرام این لشکر را به رهبری اسامه، بسوی شام گسیل داشت با وجودی که تمام صحابه نسبت به این موضوع با رأی حضرت ابوبکرمخالف بودند و می‌گفتند در این وقت پرآشوب که از هر ناحیه شعلهٔ سرکشی از قبایل متعدد برخاسته است پیشقدم شدن در جنگ مناسب نیست.

در میان اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین حامیان جنگ از همه بیشتر حضرت عمر و حضرت علی بودند. امّا این هر دو از حسّاس بودن احوال متأثر شده و برای نبرد مصلحت ندیدند. و حضرت عمر عرض نمود که ای خلیفهٔ رسول خدا زمان درشتی نیست، به نرمی باید پیش رفت. حضرت ابوبکربه خشم آمد و فرمود: «**أَجَبَّارٌ فی الجاهلیة و خوارٌ فی الاسلام**» یعنی ای عمر! شما در زمان جاهلیت درشت و سخت بودید و اکنون که در اسلام آمده‌اید نرم شده‌اید! بشنو: «**تمَّ الدین و انقطع الوحی أَیَنْقُصُ و انا حیٌ**» یعنی دین کامل گشته، وحی منقطع شده است، آیا در حیات من دین ناقص گردد. الله اکبر! حضرت ابوبکربر دین اسلام چقدر استوار بودند. معلوم می‌گردد که یگانه وارث آیین پاک ایشانند. حضرت عمر می‌فرماید که وقتی این سخنان حضرت ابوبکررا شنیدم فهمیدم که خداوند سینه‌اش را منشرح ساخته است. با حضرت علی همین گفتگو پیش آمد، امّا ایشان به ملامت و مخالفت کسی پروا نداشته، دستور دادند که شتر مرا بیاورید. زیرا شخصاً به جنگ مرتدین خواهم رفت و فرمودند که لشکر اسامه هم روانه گردد و به خدا سوگند اگر کرکسها و کلاغها گوشت بدنم را بخورند نسبت به سپاهی که آن حضرت به رهبری «اسامه» دستور داده، جلوگیری به عمل نخواهم آورد! چنانکه فوراً لشکر روانه شد و ایشان بر شتر نشستند. از همه اوّل حضرت علی جلو آمده مهار شتر ایشان را گرفت و گفت : مقصود ما عدول از حکم شما نبود، و آنچه ما عرض کردیم به طور مشورت بود و گرنه بر حکمی که شما صادر فرمایید، اطاعت خواهد شد. (تاریخ الخلفاء و غیره...)

لذا برای قتال مرتدین افواج هم روانه شدند و هر سپاهی که به سمتی می‌رفت، فتح و ظفر نیز قرین و اقبال همرکاب بود و در چند روز از همه جوانب اخبار فتح و کامیابی رسید. طاعون مُهلکی که می‌خواست در اسلام شیوع یابد نابود گردید.

در ظرف یک سال مدّعیان نبوت به جهنم واصل شدند، و مرتدین سرکوب گردیدند و لشکر اسامه هم فوج دلیر دشمن را زیر و رو کرده، با موفقیت هر چه تمامتر برگشت.

نتیجه آن که چشمهای همه باز شده که این همان معرکه‌ای بود که پیشگویی آن در آیهٔ قتال مرتدین از بـالای هـفت آسمان نازل شده بود و در آیهٔ مذکور حضرت ابوبکرو افواج او را به لفظ محبوبانه یاد فرمودند. یعنی این گروه، محبوب و محبّ خدا است و این رمز هم در فهم هر کس آمد که در این جنگها چرا با حضرت ابوبکر اختلاف واقع شـد و ایشـان از دوستهای صمیمی خود چرا ملامت و سرزنش شنیدند. به این خاطر که در آیهٔ مذکور بارزترین ویژگی این گروه «**لا یخافون لَوْمَةَ لائِم**» قرار یافته بود یعنی از سرزنش ملامتگران باک ندارند و هر یکی از اصحاب بر این کارنامهٔ حضرت ابوبکرتعریف و توصیف روا داشتند. حضرت ابوهریره می‌فرمایند: «**قام فی الردّة مقام الانبیآء**» و حضرت ابن مسعود فرمودند: «**کرهناه فی الابتدآء** و **حمدناه فی الانتهآء**» یعنی در مرحلهٔ نخست، ماروش او را ناپسند تلقی نمودیم امّا در پایان همه از او قدردانی کردیم.

کرامت

قبیلهٔ بنی‌بکر با منذر بن سارا از در صلح و آشتی در آمده قصد تاخت و تاراج مسلمانان بحرین و قبیلهٔ عبدالقیس کـردند. حضرت ابوبکر به سرکردگی علاء حضرمی سپاهی گسیل داشت که در میان راه دچار کمبود آب شدند و از تشنگی حالت سپاه مسلمین دگرگون شد. حضرت علاء حضرمی دست دعا به درگاه ایزد منان دراز نمود که فوراً مؤثر واقع شد. اسب طبق عادت، سُمهای خود را بر زمین کوفت و در زیر نعل او چشمهٔ زلالی نمودار شد که به نام «ماء الفرس» مشهور گشت. و از آن جمله یکی اینکه علاء حضرمی بعد از فراغت فتح بحرین به سمت دارین روانه شدند و در آنجا اجتماع بزرگی از دشـمن مستقر بود. در وسط راه دریایی حایل گشت که جهت عبور از آن احتیاج به کشتی بود، امّا نزد مساکین مسلمانان کشتی از کجا میسّر بود لذا به دستور علاء حضرمی همهٔ قشون، اسبهایشان را به دریا راندند و بعضی قاطر و شترهایشان را به دریا زدند و کلمات دعا بر زبانشان جاری بود که در نتیجه از دریا عبور نمودند در حالی که کشتیها این مسافت را در شبانه روزی طی می‌کردند! با دیدن کرامتها کفّار مات و مبهوت گشتند تا جایی که راهب بزرگ عیسوی نیز مسلمان شد.

فتوح شام و عراق

قرآن مجید پیش از این اعلام کرده بود که محمد بدین جهت مبعوث گشته که آیین حق را بر همهٔ مذاهب عـالم غـالب گرداند. «**هو الذی اَرْسَلَ رسولَه بالهُدَیٰ و دین الْحقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلیَ الدین کلّه**» در آن زمان دو دولت مقتدر از کفار در جهان وجود داشت یکی ایران که در آن آتش‌پرستی رایج بود و دیگری روم که پیرو دین مسیح بودند. شاه ایران، کسریٰ (خسرو پرویز) و شاه روم، قیصر نامیده می‌شد. عراق تحت تسلّط ایران و شام تحت تسلّط روم قرار گرفته بود.

مصداق آیهٔ مذکور را که دو حکومت باید در مقابل سطوت دین الهی سرنگون می‌شدند، می‌بایست از معجزات آن حضرت و لوازم بعثت او دانست. [1] در احادیث بسیاری پیشگوییهای آشکاری در این خصوص وجود دارد، به عنوان

۱– شیخ ولی الله دهلوی در ازالة الخلفاء در این باره به طور مبسوط توضیح داده‌اند.

مثال: «**والّذی نفسی بیده لتفتُحنَّ کنوزَ کسریٰ و قیصر ثمَّ لتَنفقَنَّها فی سبیل الله**» لازم بود این پیشگوییها توسط حضرت ابوبکر به عنوان خلیفهٔ راشد و نایب رسول به پایهٔ تکمیل برسند و ایشان در مدّت کوتاه خلافت خویش علاوه بر انجام امور دیگر در اقصیٰ نقاط سرزمینهایی که در قلمرو حکومت اسلامی بود، فتح این سلطنت را نیز بنیان گذاری کرد و کاخ بلندی که حضرت فاروق بر این بنیاد ساخت، در حقیقت تکمیل کار صدّیق بود. بعد از سرکوب فتنهٔ ارتداد جناب ایشان، قشون مسلمین را به طرف عراق سوق دادند و برای نصرت آنان اوّل مثناء بن حارثه و خالد بن ولید را اعتزام داشتند، در سرزمین عراق چند جنگ با ایرانیان رخ داد و شهر حیره فتح شد. ساکنان آنجا امان خواسته، جزیه را قبول کردند.

سپاه اسلام هنوز در سرزمین عراق به کار زار مشغول بود که داعیهٔ جهاد شام و روم در خاطر ابوبکر صدیق بروز کرد و صحابه را جمع نموده، خطبهٔ بلیغی که مشتمل بر ترغیب جهاد بود، ایراد نمود. و فرمان داد که برای جهاد با مشرکین آماده شوند و سپاه اسلام را به چهار گروه تقسیم کرد. سرپرستی گروهی را به عهدهٔ عمرو بن عاص سپرده، از راه «اُبلَّه» به سوی فلسطینی روانه ساخت و بر گروه دیگر امین الأمة حضرت ابوعبیده بن الجرّاح را به عنوان امیر تعیین و به سمت حمص حرکت داد. فرماندهی گروهی دیگر را به یزید بن ابوسفیان سپرده به طرف دمشق گسیل داشت و بر چهارمین گروه شرجبیل بن حسنه را امیر قرار داده به جانب اردن فرستاد و فرمود: هر گاه همهٔ شما یک جا جمع شوید فرمانده کل سپاه حضرت ابوعبیده و به حضرت خالد بن ولید دستور داد تا ریاست قشون عراق را به مثنی بن حارثه واگذار نموده، عازم شام گردد و در آنجا ریاست قشون شام را به عهده گیرند. هرقل شاه روم نیز تمام نیروهای خود را در مقابل مسلمانان جمع کرد و در ماه جمادی الاخریٰ سال سیزده هجری معرکه خونین بر پا گردید که به جنگ «یرموک» شهرت یافت.

در این نبرد، مسلمانان به چنان پیروزی بزرگی نایل گشتند که فکر و حواس رومیان را مختل ساخت، قبل از جنگ، صحابهٔ کرام با علمای نصارا از در بحث و مناظره وارد شده به نحو احسن برهان خداوندی را برای آنان ثابت کردند. و بشارت این فتح زمانی به حضرت ابوبکر صدّیق رسید که ایشان روزهای پایانی زندگی را می‌گذراندند.

کرامت

شاه روم بعد از شکست در نبرد یرموک از پایتخت خویش «حمص» فرار کرد. مسلمانان، حمص را محاصره کردند. دشمن با هم مشورت کردند که ما درون قلعه محکمی قرار داریم و نیازی به جنگ و مقابله نمی‌بینیم، اگر این روش را پیشه کنیم مسلمانان سرانجام به تنگ آمده، خواهند گریخت و چون فصل سرما بود آنان تصوّر می‌کردند که مردم عرب تاب تحمّل سرما را ندارند نه لباس و پوشش مناسبی دارند و نه از امکانات دیگر برخور دارند و حال آنکه فصل سرما در حال اتمام بود و مسلمانان به محاصرهٔ خود ادامه می‌دادند.

با فضل الهی هیچ یک از آنان از سرما آسیبی ندید. روزی مسلمانان طبق مشورت قبلی تصمیم گرفتند یکباره به قلعهٔ غیر قابل تسخیر، حمله کنند و چنان که همگی با صدای الله اکبر را سر دادند آن قلعه طوری به قدرت الهی شروع به لرزیدن کرد که دیوارهایش فرو ریخت و با تکبیر دوّم لرزش شدیدتری ایجاد شد به طوری که مردم «حمص» تسلیم شدند و درخواست معاهدهٔ صلح کردند. به موجب آن مقرر شد که هر نفر سالیانه یک سکه طلا و یک جریب گندم به عنوان جزیه پرداخت کند. لازم به ذکر است که این روشی بود که در زمان شیخین اجرا می‌شد بنابراین اگر در فتوحات معجزه آسای زمان

پیامبر اکرم و صحابهٔ کرام تأمل و تعمّق شود، عقل متحیّر می‌گردد چرا که همه این فتوحات با نیروی ایمان و تأثیرات الهی و امداد انجام می‌پذیرفت. چنانکه شاعر می‌گوید:

این قدر مستی و بیهوشی نه حدّ باده بـود   با حریفان آنچه کرد آن نرگس مستانه کرد

خلاصه شهرهای یرموک، [۱] دمشق و بعضی از شهرهای شام در عهد خلافت ابوبکر صدّیق فتح شدند و سـلسلهٔ فتوحات اسلامی به سرعت جریان داشت. قشون عراق در سرزمین ایران و قشون شام در دیار روم مناظر دلربای «**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ**» را به جهان نشان می‌دادند که پیاپی از دربار خداوندی برای حضرت ابوبکر صدیق این ندا رسید.
«**يَا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضية مرضية فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی**» [۲] بالاخره ایشان عنان خلافت را به دست امانتدار بزرگ حضرت عمر فاروق اعظم سپرده رهسپار جنّت شدند. (یادش گرامی باد)

امرار معاش حضرت ابوبکر صدیق

حضرت ابوبکر صدیق پیش از اسلام دارای مال و ثروت بی‌شماری بود و در ردیف تجّار بزرگ مکّه قرار داشت و به تجارت پارچه مشغول بود.
اموال خود را طبق رضای الهی و میل رسول اکرم در راه حق صرف می‌کرد به طوری که گاهی برای پوشیدن لباس چیزی نمی‌یافت.

یک چادر می‌پوشید که به جای دکمه در آن از خار استفاده می‌کرد. بعد از هجرت، سلسلهٔ تجارت وی ادامه یافت و درآمد آن برای گذر معاش وی کفایت می‌کرد. بعد از خلافت این سلسله تا چند روزی باقی مـاند، امّـا حـضرت ابـوعبیده نگذاشتند که ادامه یابد زیرا به سبب آن، در مهمّات امر خلافت خلل واقع می‌شد که در نتیجه با مشورت مسلمانان، قوت لایموتی برای ایشان از بیت المال به میزان دو هزار و پانصد درهم مقرر گردید.

روزی همسرشان از وی درخواست حلوا کرد، وی فرمود: از بیت المال نمی‌توانم بیشتر بگیرم لذا از آنچه مقرر شده است مقداری از غذای روزانه‌تان کم کنید تا بعد از چند روزی به درست کردن حلوا نایل شوید. چنان که عیالشان بعد از چند روزی حلوا درست کرده به وی تقدیم داشت. پرسیدند روزی چه مقدار از خوراک کم کرده‌ای؟ عیالشان مقداری از غذای روزانه کم کرده بود عرض کرد. آن گاه حضرت ابوبکر صدیق فوراً دستور داد مقدار را از جیرهٔ روزانه‌اش کم کنند و فرمود:

۱- فتح یرموک و دمشق را برخی از مورخان در عهد فاروق نوشته‌اند، امّا شیخ ولی الله محدّث دهلوی آنها را در ردیف وقایع صدیقی شمرده است و حق همین است و امکان دارد که بعد از فتح، مردم سر به طغیان برداشته‌اند و حضرت فاروق دوباره آنها را فتح نموده است. شیخ ولی الله می‌فرماید: به طوری کلی فتح دمشق و یرموک به دست توانمند خالد بن ولید صورت گرفته است و شکست متوجه قیصر شده است. لذا فراست صدّیق اکبر در سپردن منصب فرماندهی کل به خالد بن ولید شایان ذکر است. مؤرخان دیگر فتح دمشق و یرموک را در زمان فاروق اعظم قرار داده‌اند غرض این است که این فتوحات بار بار واقع شده است. والله اعلم
۲-آیهٔ قرآنی است و ترجمه‌اش این است: ای نفس ایماندار و آرام! برو نزد پروردگار خود در آنجایی که تو از او راضی و او از تو راضی است، باز داخل شود در میان بندگانم و داخل شود در بهشت من. پیامبر اکرم به ابوبکر صدیق فرمود که فرشته‌ها به هنگام مرگ، به تو این طور خواهند گفت.

بدون حلوا زندگی می‌گذرد.

در بیماری وفات خویش به حضرت عایشه فرمود: یک شتر شیرده، یک ظرف، یک چادر و یک کنیز که از بیت المال به من داده شده است به بیت المال برگردانید. زمانی که حضرت عایشه این اشیاء را نزد حضرت عمر برگردانید. حضرت عمر فرمود: «ابوبکر خدا بر تو رحم کند که برای جانشین خود شیوهٔ بسیار مشکلی به جا گذاشتی.» و به هنگام وفات فرمود: حضرت عمر با ادامهٔ تجارت من موافقت نکرده، برایم از بیت المال جیره‌ای مقرر کرده و تاکنون از بیت المال شش هزار درهم صرف من شده است، لذا فلان باغ مرا فروخته، این مبلغ را به بیت المال برگردانید. امّا حضرت عمر به وارثین دستور داد: اکنون من ولی امر مسلمین هستن و این مبلغ را به شما بخشیدم. (۱) نسبت به کفن خویش وصیّت نمود که همین لباسی که به تن دارم، کفن من است، به قسمتی از آن رنگ زعفران رسیده است آن را بشویید.

آری او از جهان کاملاً پاک دامن رفت و در عهد خلافت خویش هیچ گونه پست و مقامی به هیچ یک از اقوام و بستگان خود نداد و فرمانروایی جایی را به آنان واگذار نکرد و برای خلافت، کسی را بعد از خود از بستگان نامزد ننمود.

بعد از وفات وقتی که از بیت المال بازدید به عمل آمد، کاملاً خالی بود. کیسه‌ها تکانیده شدند. فقط از یک کیسه درمنی بیرون آمد که به طور اتفاقی مانده بود. امنیت و اتحاد تا جایی برقرار بود که حضرت عمر قاضی مدینه می‌فرمودند: ماهی گذشت و حتی دو پرونده جهت دادخواهی نزد من نمی‌آمد. (۲)

آیات و احادیثی چند در فضایل حضرت ابوبکر صدیق

در قرآن مجید برخی آیات وجود دارند که عموماً در مقام مدح مهاجرین و انصار نازل شده‌اند و یقیناً شامل صدّیق اکبر نیز می‌شوند. و بعضی دیگر آیاتی هستند که مشتمل بر خلاف خلفای راشدین و ذکر خلافت ایشان‌اند. اولین مصداق این آیات نیز حضرت ابوبکر صدیق است که تفسیر این دو نوع آیات را در رساله مستقل فراهم آورده، تألیف کرده‌ام که با خواندن آن، ایمان خوانندگان تازه خواهد شد. و بعضی از آنها آیاتی است که مخصوصاً در حقّ صدّیق اکبر و فضایل وی نازل شده است و در اینجا به ذکر چند آیه بسنده خواهد شد.

آیات

۞ـ آیهٔ غار که در آن وقت رفاقت ابوبکر صدیق در سفر هجرت و فضیلت بی‌نظیر آن مذکور است و تفسیر این آیه در رسالهٔ مستقلّی به نام «تفسیر مدح مهاجرین» آمده است.

۞ـ آیهٔ قتال مرتدّین که در آن خداوند حضرت ابوبکر صدیق و فرمانبرداران او را محبوب و محبّ خود خوانده است و فرموده است که ایشان با مسلمانان نرمخو و با کفّار سخت‌اند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت ملامتگران باکی ندارند و تفسیر این آیه هم در رسالهٔ مستقلّی بنام «آیهٔ قتال مرتدّین آمده است.

۞ـ «وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِيْ يُؤْتِيْ مَالَهُ يَتَزَكّىٰ» ترجمه: و نجات داده می‌شود از آتش دوزخ، بزرگترین پرهیزگار، آنکه مال خود

۱- طبقات ابن سعد، چاپ آلمان / ۳

۲- طبقات ابن سعد / ۳

را خرج کرده پاکیزگی حاصل می‌کند. مفسّرین اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن حضرت ابوبکر صدّیق نازل شده است، زمانی که تمام اموال خود را در راه خدا صرف کرده، پیاپی هفت نفر را که به علّت مسلمان شدن مورد اذیت و آزار کفار واقع شده بودند، خریده و آزاد فرمودند.

خداوند متعال در این آیه حضرت ابوبکر صدیق را «اَتْقٰی» یعنی بزرگترین متقّی معرفی کرده و در آیهٔ دیگر فرموده است: «اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقَاكُمْ» یعنی گرامی‌ترین شما در نزد خدا، پرهیزگاترین شماست. از تطبیق این دو آیه چنین بر می‌آید که حضرت ابوبکر صدّیق از تمام صحابه بزرگتر و گرامی‌تر است.

۞ـ وَ لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ اَنْ يُّؤْتُوْا أُولِى الْقُرْبىٰ.

ترجمه: کسانی که از شما دارای وسعت و فضل هستند از دادن به نزدیکان و خویشاوندان انکار نکنند. این آیه هم به اتفاق مفسرین دربارهٔ حضرت ابوبکر صدّیق نازل شده است زمانی که به عایشهٔ صدّیقه تهمت زده شد و برای تبرئه‌اش آیاتی نازل گشت، حضرت ابوبکر صدّیق از انفاق بر «مسطح» که در تهمت شرکت کرده و از خویشاوندان وی بود امتناع ورزید در حالی که قبلاً با وی رفتاری نیکو داشت، امّا پس از نزول آیهٔ بالا حضرت ابوبکر صدّیق روال قبلی را ادامه داد و عطیهٔ «مسطح» را جاری ساخت.

لذا در این آیه خداوند او را دارای فضل و بزرگی اعلام داشتند.

احادیث

احادیث صحیح بسیاری هم در بیان فضیلت ایشان وارد شده که برخی از آن در ذیل بیان می‌شود:

۞ـ عن ابی سعید الخدری عن النبی قال: ان من امّن الناس علی فی صحبته و ماله ابابکر و لو کنت متخذا خلیلاً لا تخذت ابابکر خلیلاً و لکن اخوة الاسلام و مؤدته، لا یبقین فی المسجد خوخة الاّ خوخة ابی‌بکر. (صحیحین)

ترجمه: از حضرت ابوسعید خدری روایت شده که آن حضرت فرمود: همانا از همه بیشتر

نام آن حضرت، عمر، لقب، فاروق و کنیه‌اش ابوحفص است. نسب وی و نسب پیامبر اکرم در نیای نهم به کعب می‌رسد. [1]

«کعب» دو پسر داشت، یکی به نام «مرّه» که پیامبر اکرم از نسل وی و دیگری «عدیّ» که حضرت عمر رضی الله عنه از نسل وی می‌باشند. در سال سیزدهم بعد از عام الفیل متولد شد. سن ایشان نیز ٦٣ سال بود. در سال ششم بعثت در سن ٢٧ سالگی مشرّف به اسلام گردید. پیش از او ٤٠ مرد و ١١ زن مشرّف به اسلام شده بودند. رنگش سفید مایل به سرخی، امّا بر اثر قحط سالی و تناول غذاهای نامناسب، آثار سیاهی بر چهرهٔ انورش پدیدار گشته بود. چهره‌ای کم گوشت و صورتی لاغر داشت. قد مبارکش بلند بود به طوری که هرگاه در میان مردم می‌ایستاد از همه بلندتر به نظر می‌رسید. بطوری که گویا بر مرکبی سوار است. بسیار شجاع، دلیر و نیرومند بود. همان شکوه و هیبتی که پیش از اسلام داشت، پس از اسلام نیز از آن برخوردار بود. دین اسلام با مسلمان شدن او بسیار تقویت شد. در زمان آن حضرت به عنوان وزیر ایشان، تعیین و حضرت ابوبکر رضی الله عنه در زمان خلافت خود با حفظ این منصب، عهدهٔ قضاء را نیز به او تفویض نمود. و سرانجام، به جانشینی ابوبکر رضی الله عنه برگزیده شد.

خدماتی که در زمان خلافت خویش برای اسلام انجام داد و توسعه و فتوحات ارزشمندی که نصیب اسلام گشت، در طول تاریخ نمی‌توان چنان نمونه‌ای یافت.

ده سال و شش ماه و پنج روز، منبر خلافت را زینت بخشید و سرانجام، هنگام نماز فجر، به دست ابو لؤلؤ، بردهٔ مجوسی ایرانی، در محراب مسجد النبی ضربت خورد و در یکم ماه محرّم سال ٢٤ هـ جام شهادت را نوشید و دار فانی را وداع گفت. در روضهٔ اطهر و در کنار مقبره حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه مدفون گردید و اقبال مسلمین همراه با رحلت ایشان از دنیا رخت بربست. ازدواجهای متعدّدی کرده بود، امّا هنگام خلافت فقط یک همسر داشت که نسبت به او بسیار مهر می‌ورزید.ولی از بیم این که مبادا نسبت به موضوعی در پرونده‌ای سفارش کند و وی را از مسیر عدالت فاروقی بلغزاند او را طلاق داد.

سپس در سال هفدهم هـ با حضرت ام کلثوم، دختر حضرت علی رضی الله عنه که از بطن فاطمه زهرا متولّد گشته بود، ازدواج نمود و بر خلاف روش معمول، چهل هزار درهم مهریه او را تعیین نمود. فرزندان ایشان عبارتند از: ام المؤمنین حضرت حفصه **رضی‌الله عنها** همسر پیامبر اکرم صص، عبدالله، عبیدالله، عاصم، ابو شحمه یعنی عبدالرحمن مجیر.

احوال قبل از اسلام

حضرت عمر رضی الله عنه از شخصیتهای معروف و برجستهٔ قریش به شمار می‌رفت، در دوران جاهلیت، وظیفهٔ سفارت را به عهده داشت. هرگاه قریش در جنگ یا در مواقع دیگر احتیاج به سفیری پیدا می‌کردند او را تعیین و اعزام می‌داشتند. ابوجهل سردار مکّه دایی ایشان بود.

١- لقب و کنیت وی، هر دو عطیهٔ پیامبر اکرم می‌باشند (طبقات ابن سعد/٣)

احوال بعد از اسلام، پیش از هجرت

۱ـ اسلام آوردن ایشان هم یکی از معجزات رسول اکرم بود، زیرا که چند روز قبل، آن حضرت چنین دعا نموده بود: «بار الها! دین اسلام را با مسلمان شدن عمر تقویت کن.» دعای آن حضرت پذیرفته شد، مشیّت الهی او را هدایت نمود و به دربار رسالت رساند. در ازالة الخفا، جملات زیبایی در این باره نگاشته شده: «تدبیر غیبی خواه ناخواهاو را به اسلام آورد. (چنانکه شاعر گفته است) گر نیاید به خوشی، موی کشانش آرید

(فاروق) مراد بود نه مرید، مُخْلَصْ بود نه مخلص، و «شتّان بین المرتبتین» در این راه نیامد تا آنکه از در و دیوار، ندایش نکردند و بر خوان نعمت نرسید تا آنکه مکرر به هر زبانش نخواندند.»

واقعهٔ اسلام آوردنش مختصراً از این قرار است: روزی به تحریک و ترغیب ابوجهل به قصد شهادت پیامبر اسلام روانه شد، در راه با یکی از اصحاب برخورد نمود، آن صحابی از دیگر وضعیت ظاهری او مشکوک شده، از او پرسید؟ عمر کجا می‌روی؟ او در جواب به صراحت اعلام نمود: برای قتل پیامبرتان می‌روم. صحابی گفت: پس چه خوب است که قبل از اجرای این تصمیم، خبری از خانهٔ خودت بگیری، چون خواهرت فاطمه و شوهرش سعید بن زید ﵁ مسلمان شده‌اند. وقتی این خبر به او رسید بی درنگ به خانهٔ خواهرش رفته، داماد خود را یافت و او را مورد ضرب و شتم بسیار قرار داد تا این که خون از سرش روان شد و او را به زمین انداخته گلویش را فشرد تا هلاکش کند.

خواهر، این ماجرا را دیده، جلو آمد و گفت: ای برادر! ما مسلمان شده‌ایم هر چه دلت می‌خواهد، بکن. با شنیدن این سخن، اثر خاصی بر دلش نشست و داماد را رها کرده از خواهر پرسید: شما چرا مسلمان شده‌اید؟ ایشان چگونگی کامل اسلام آوردن خود را بیان کردند و ذکری از قرآن به میان آمد. حضرت فاروق ﵁ تقاضای استماع قرآن نمود. خواهرش برگی آورد که در آن چند آیه از قرآن نوشته شده بود و حضرت فاروق خواست که خود، آن را در دست گرفته بخواند. امّا خواهرش فوراً گفت: ای برادر! مردم ناپاک نمی‌توانند بر این کتاب دست بزنند. سپس قرآن برای او خوانده شد. این چند آیه از ابتدای سورهٔ «طه» بودند. از شنیدن این آیات انقلاب بزرگی در درون ایشان پدید آمد. سری که سودای کفر داشت اکنون پر از سودای اسلام است! همان زمان در محضر آن حضرت حاضر شده، مشرّف به اسلام گردید.

۲ـ وقتی که جهت اظهار اسلام به خدمت رسول الله رسید، آن حضرت چند قدم از جای خود به پیش رفته و او را در آغوش گرفت و سه بار دست مبارک را بر سینه‌اش مالیده، دعا نمودند که «خداوندا! کینه و عداوت را از سینهٔ او بیرون انداخته و آن را از ایمان پر کن.» سپس جبرئیل برای تبریک گفتن به زمین آمده، گفتند: ای رسول خدا! اهل آسمان خبر خوش اسلام آوردن عمر ﵁ را به یکدیگر تبریک گفتند.

۳ـ در آن وقت حساس و پر خطر، اسلام آوردن خود را اعلام نموده و اشعاری چند در جلوی کفّار خواندند. کفار او را محاصره کرده ولی او به تنهایی با آنان درگیر شد و آنها را مجروح ساخت و نزدیک بود که او را به شهادت برسانند دراین هنگام «عاص بن وائل» آمده و او را از جنگ کفار رهانید.

٤ـ به مجرد اسلام آوردن ایشان، پیامبر به طور علنی در کعبه نماز خواندند و شوکت و قوّت اسلام روز به روز رو به فزونی نهاد. حضرت عبدالله بن مسعود﵁ فرموده‌اند: مسلمان شدن عمر ﵁ فتح اسلام، هجرت ایشان نصرت الهی، و خلافت

ایشان رحمت خداوندی بود.
۵ـ حضرت عمر قبل از مهاجرت پیامبر با شکوه خاصی به مدینه هجرت نمودند. هنگام رهسپار شدن از مکه، کعبه را طواف نموده، مجمع کفّار را مورد خطاب قرار داد : من اکنون قصد هجرت دارم، فردا نگویید که عمر پنهانی گریخت. کسی که می‌خواهد زنش بیوه و بچه هایش یتیم شوند با آمدن در این رودخانه جلوی مرا بگیرد.اماکسی جرأت نکرد او راجواب گوید.

احوال بعد از هجرت

بعد از هجرت، بزرگ‌ترین خدمت ایشان به اسلام، جهادها و غزوات بود و به جز حضرت فاروق ﷺ چه کسی می‌توانست در آنها سبقت بگیرد؟ در تمام غزوات آن حضرت شرکت نموده، خدمات ارزنده‌ای انجام دادند. به طور مثال به نمونه‌های ذیل توجه شود:

غزوهٔ بدر

بزرگ‌ترین کاری که در این غزوه انجام داد این بود که در میدان کار زار، دایی خویش «عاصم بن هشام» را به دست خود نابود ساخت. مردم قصد قتل حضرت عباس عموی آن حضرت که در این نبرد، با کفّار همراه بود و نهایتاً در جمع اسرای بدر گرفتار شده بود را داشتند، امّا حضرت عمر ﷺ این عمل را خلاف مزاج مقدّس آن حضرت دانسته، از ایشان کاملاً حمایت کردند.
غیر از عباس نسبت به بقیهٔ اسرای بدر، حضرت فاروق رأی به کشتن دادند و فرمودند: هر مسلمانی باید خویشاوندش را به دست خود از بین ببرد. سرانجام اگر چه رأی ایشان به مرحلهٔ اجرا در نیامد، ولی آن چنان مورد رضایت الهی قرار گرفت که آیات قرآن در تایید آن نازل گشت.

غزوهٔ احد

در این غزوه با وجود پراکندگی (که به علّت شایع شدن شهادت آن حضرت و دخول لشکر کفار) در میان سپاه مسلمانان رخ داده بود، حضرت فاروق ﷺ از محل پیکار قدمی به عقب بر نداشت. وقتی که آن پیامبر بر کوه احد تشریف بردند، ایشان برای جان نثاری همراه بودند و به گفته‌های ابوسفیان جوابی دندان شکن می‌داد.

غزوهٔ خندق

در این غزوه، حفظ ناحیه‌ای به ایشان تفویض شده، بود چنانکه بعداً به رسم یادگار در آنجا مسجدی به نام او ساخته شد.

غزوهٔ بنی مصطلق

در این غزوه، فرماندهی سپاه به عهدهٔ وی گذاشته شده بود و ایشان جاسوسی از کفار را دستگیر کرده تمام احوال مخفی دشمن را دریافت نمودند و سپس او را به قتل رساندند. در اثر این حادثه، رعب و وحشتی بزرگ بر کفار چیره شد. در این

غزوه، این وظیفه نیز به او تفویض شده بود که هنگام جنگ اعلام نمایند: کسی که کلمهٔ اسلام را بر زبان جاری سازد در امان خواهد بود.

غزوهٔ حدیبیه

در این غزوه، غیرت ربّانی و حمّیت دینی به اندازه‌ای بر فاروق اعظم رضی الله عنه غلبه یافت که بر صلح تحمیلی به هیچ وجه راضی نبودند و در این جوش و خروش با آن حضرت تماس گرفته، عرض کردند:
«آیا شما پیامبر بر حقّ نیستید؟ و آیا ما بر حقّ و دشمن ما باطل نیست؟ آن حضرت فرمودند: بله. او گفت: پس چرا مغلوب شده، صلح کنیم؟!» ولی در نهایت از این کلام خود پشیمان شده می‌فرمودند: من بسیار روزه گرفته، نماز خوانده‌ام، صدقات داده‌ام، غلام آزاد کرده‌ام تا کفّارهٔ این جسارت قرار را ادا نمایم. [1] هنگام برگشت از غزوهٔ حدیبیه، وقتی سورهٔ «فتح» نازل شد (که در واقع مرهمی برای دلهای مجروح مسلمین بود) آن حضرت پیش از همه آن را بر فاروق رضی الله عنه قرائت نمودند، زیرا بزرگ‌ترین بشارت و فضیلت در این سوره برای ایشان است. [2]

غزوهٔ خیبر

در این غزوه، فرماندهی جناح راست لشکر به عهدهٔ ایشان بود و در این نبرد هر شب یکی از اصحاب کرام وظیفهٔ نگهبانی را انجام می‌داد. در آن شب که نوبت به ایشان رسید، یک یهودی را اسیر کرده، نزد آن حضرت آورده و با جستجو از او، همهٔ احوال خیبر آشکار شد و کسب این اطلاعات، بزرگ‌ترین عامل فتح خیبر قرار گرفت. ایشان هم یک روز جهت فتح قلعهٔ خیبر اعزام گردیدند، اگر چه فتح قلعه میسّر نشد، اما شکی نیست که بسیاری از نیروهای یهود نابود شدند.

غزوهٔ حنین

در این غزوه، یک پرچم از مهاجرین به ایشان سپرده شده بود که بیانگر اعطای امیری جماعت مهاجرین به ایشان بود. در نتیجه در تمام غزوات اقدامات شایسته‌ای انجام می‌داد و آن حضرت در سال هفتم بعد از هجرت او را به عنوان فرماندهی یک گروه سی نفره تعیین نموده به سوی «هوازن» اعزام نمود.

متفرقات

۱ـ بعد از فتح مکه از پیامبر برای انجام اعتکاف در کعبه یا ادای عمره اجازه خواستند و آن حضرت ضمن اجازه دادن با جمله‌ای بس زیبا ایشان را مورد نوازش و اکرام قرار دادند که خود فاروق اعظم رضی الله عنه می‌فرمایند: اگر در عوض این جمله تمام

۱ـ اصل الفاظ روایت از این قرار است: ما زلتُ اصوم و اتصدّق و اصلی و اعتق من الذی صنعت یومئذ مخافة کلامی الذی تکلمت به حتی رجوت ان یکون خیرا.(از الة الخفاء به حوالهٔ سیرة بن اسحاق)
۲ـ مراجعه شود به تفسیر آیهٔ دعوات اعراب.

دنیا به من برسد خوشحال نخواهم شد. و آن جمله این بود: «**یا اخی اشرکنا بشیءٍ من دعآئک و لا تنسنا**»، یعنی ای برادرم! ما را هم در دعای خود شریک گردان و ما را از یاد مبر.

۲ـ از نفاق و منافقین به حدّی نفرت داشتند که هرگاه از کسی عمل نفاق صادر می‌گردید، فوراً خشمگین شده و عرض می‌کرد: ای رسول خدا! اجازه دهید گردن او را بزنم.

روزی یک منافق و یک یهودی را دید که با هم به بحث و نزاع مشغول بودند. هر دو برای قضاوت پیش ایشان حاضر شدند، یهودی گفت: قضاوت این موضوع را حضرت ابوالقاسم انجام داده‌اند امّا این شخص راضی نیست، لذا پیش شما آمده‌ایم. ایشان فرمود: لحظه‌ای درنگ کنید من قضاوت خواهم کرد، به خانه رفت و شمشیرش را آورد و گردن آن منافق را زد و فرمود: هر که بر قضاوت آن حضرت راضی نمی‌شود، قضاوت من در حق او این است.

وقتی رئیس منافقین «عبدالله بن ابی» مرد، رسول اکرم به خاطر تسلّی فرزندش که فردی مخلص و متدّین بود، خواستند بر او نماز جنازه بخوانند، حضرت فاروق راضی نبود. اگر چه پیامبراکرم به خاطر وعده بر او نماز جنازه خواندند، امّا متعاقب آن، آیهٔ زیر نازل شد:

﴿**لَا تُصَلِّ عَلَى اَحَدٍ مِّنْهِمْ مَاتَ اَبَداً وَّ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ**﴾ یعنی ای رسول خدا اگر منافقی مرد، بر او هرگز نماز جنازه نخوانید و بر سر قبرش هم حاضر نشوید.

۳ـ چه بسا وحی الٰهی در مقام تایید رأی ایشان نازل می‌شد. رأی ایشان دربارهٔ اسرای بدر، نماز جنازه منافقان، حجاب ازواج مطهّرات، مصلّی قرار دادن مقام ابراهیم، حرمت شراب و مواردی دیگر از این قبیل مورد تایید قرآن مجید قرار گرفته است. بعضی علما در این خصوص تصانیف مستقلّی نگاشته‌اند و تمام آیاتی را که در موافقت رأی ایشان نازل شده است، جمع نموده‌اند.

٤ـ دختر ایشان حضرت حفصه **رضی‌الله عنها** یکی از امّهات المؤمنین بود، یک بار آن حضرت او را طلاق رجعی داد امّا حضرت فاروق ﷺ آن را زشت ندانست و در نهایت به واسطهٔ وحی به آن حضرت دستور رسید که به حفصه رجوع کند. در واقعهٔ «ایلاء» [1] از دختر خود، هیچ گونه طرفداری ننمود، بلکه به او صریحاً گفت که اگر رسول خدا از تو ناراضی شده و تو را طلاق دهند من تو را در خانهٔ خودم راه نخواهم داد.

٥ـ وقتی که دوران خلافت حضرت ابوبکر ﷺ رسید، از او کمال اطاعت نشان داده مؤدبانه در خدمت ایشان بود و او را از خودش بسیار خشنود می‌کرد.

٦ـ حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ در پایان عمرش با نوشتن نامه‌ای به خلافت ایشان توصیه نمود و فرمود: من از رسول خدا

۱– ایلاء عبارت است از اینکه شخصی قسم یاد کند که من نزد اهل خود نمی‌روم. انتهای مدّت آن را شرع چهار ماه قرار داده است. تمام ازواج مطهرات متفق شده ذکری از فقر و فاقه و پریشانی‌های خود را در میان آوردند و از آن حضرت نان و نفقه خواستند. این امر بر آن حضرت ناگوار امد که ذکر دنیا در خانهٔ نبوت چطور است؟! لذا آن حضرت تا یک ماه ایلاء فرمودند و تا مدت مذکوره به خانه تشریف نبردند. در این واقعه آیهٔ تطهیر نازل شده، فضیلت ازواج مطهرات را روشن ساخت. (رجوع شود به تفسیر رساله آیهٔ تطهیر)

شنیدم که فرموده است: آفتاب بر کسی بهتر از عمر طلوع نکرده است و فرمود: من به دربار خداوند عرض می‌کنم: خداوندا! بهترین مخلوقات تو را خلیفه کردم و بعداً برای استقامت او در امر خلافت دعا نمود و به او نصیحتهای لازم را کرد که دستور العمل زندگی او قرار گرفت. حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ پیش از نوشتن این نامه آرای عمومی را هم بررسی کرده بوده، استفسار از حضرت عثمان و حضرت عبدالرحمن بن عوف **رضی‌الله عنهما** برای همین منظور بود. بعداً حضرت ابوبکر صدیق ابوبکر ﷺ آن نامه را به غلام خود داد و فرمود: آن را در مجمع عمومی قرائت کن. و خود ایشان بالای خانه رفته، به مجمع خطاب فرمود که: ای مردم! من از نزدیکان و بستگان خود کسی را خلیفه نکرده‌ام، بلکه عمر بن خطاب را خلیفه کرده‌ام. آیا همهٔ شما به این حکم رضایت دارید؟ همه گفتند: **سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا**

خلافت امیر المؤمنین فاروق اعظم

خلافت ایشان نمونه‌ای عجیب از قدرت کامله و رحمت واسعهٔ خداوندی بود. کمالاتی که تعلیم و تربیت رسول خدا در ذات عالی صفات ایشان به ودیعت نهاده بود، در هنگام خلافت به منصهٔ ظهور رسید. همهٔ وعده‌هایی که خداوند به رسول خود داده بود و پیشگوییهایی که در قرآن و احادیث نسبت به تمکین دین و ظهور هدایت و فتوحات آمده است، عالی‌ترین وجوه عملی آنها در عهد خلافت ایشان به پایهٔ تمکین رسید. اگر بنا باشد عملیات و اقدامات دوران خلافت و کمالات ظاهری و باطنی ایشان بیان شود دفترهای زیادی پر خواهد شد.

اگر بر عدل، انصاف، نظم کشور و فتوحات ایشان نظر افکنده شود، عقل آدمی حیران می‌شود که ایشان کارهایی انجام داده‌اند که مشابه به آنها قبلاً در جهان وجود نداشته است و اگر کمالات روحی و خدمات دینی آن جناب ملاحظه شود، عقل خیره می‌ماند که مثالی برای آن در اوراق تاریخ نمی‌توان یافت. در حقیقت هر یک از عملکرد ایشان گواهی است برای تمام جهان که مرشد ایشان، سیّد کونین و امام الانبیاء و الرسول است. و آنچه که در این رساله آمده، نمونهٔ کوچکی از چشم انداز زندگی سراسر افتخار ایشان است.

اخلاق و احوال حضرت عمر فاروق

۱ـ بعد از وفات حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ در سال سیزده هجری، به خلافت انتخاب شدند و در مدت نه چندان طولانی، فرمانروایی کوچک اسلامی را به جامعهٔ بزرگ و قدرتمندی مبدّل ساختند، همانطوری که بوسیلهٔ وحی، آن حضرت قبلاً اطلاع یافته بود.[۱]

از نظر اخلاقی مزاج جلالی داشت و خیلی زود به خشم می‌آمد و کاملاً اخلاق حضرت موسی عليه السلام را داشتند. اما با این حال دارای دو صفت عجیب و غریب هم بودند: اول اینکه هیچ وقت به خاطر خود خشمگین نمی‌شد. دوم اینکه، اگر کسی هنگام خشمگینی او نام خدا را می‌برد یا آیه‌ای از قرآن تلاوت می‌نمود، خشمش فرو می‌نشست، به طوری که گویی اصلاً خشمگین نشده است.

وقتی که ایشان به عنوان خلیفه انتخاب شدند، مردم از سختگیری ایشان تا حدّی واهمه داشتند که از منزل بیرون آمدن و نشستن را ترک کردند، وقتی این وضع را مشاهده نمود، خطابه‌ای در این خصوص ایراد و در آن خطابه چنین فرمودند: ای مردم! سختی من هنگامی بود که شما از سایهٔ نرم و پرلطف آن حضرت و ابوبکر صدّیق ﷺ بهره می‌بردید، سختی من با

۱- در صحیح بخاری روایت است که روزی آن حضرت خواب دید. (خواب انبیاء هم وحی الٰهی است) و خوابش را برای اصحاب بیان فرمود که من دیدم که از چاهی آب بیرون می‌کشم. پس از لحظاتی ابوبکر آمد و دلو را از دستم گرفت و یک یا دو دلو کشید آنگاه عمر آمد و دلو را گرفت به مجرد اینکه دلو در دست عمر قرار گرفت به یک دلو بزرگی تبدیل شد و هیچ شخص نیرومندی را ندیدم که مانند عمر با دلوی بزرگ آب از چاه بیرون کشند.

نرمی آنان آمیخته می‌شد و حالتی معتدل پدید می‌آمد. اما اکنون که مسئولیت حکومت اسلامی به عهدهٔ من گذاشته شده است بر شما درشتی نخواهم کرد و شدّت من فقط در حقّ ظالمان و بدکاران خواهد بود. آنگاه چنین فرمود: ای مردم! اگر من بر خلاف سنّت نبوی و سیرت صدّیقی به شما دستور بدهم چه خواهید کرد؟ مردم چیزی نگفتند: باز سخن خود را تکرار نمود، نوجوانی شمشیر بر کشید و برخاست و گفت: **فَعَلْنَا هٰكَذَا** یعنی با شمشیر سر از تن تو جدا می‌کنیم. ایشان با شنیدن این جواب خیلی شادمان شدند.

۲ـ به محض قبول خلافت، دستور عمومی صادر نمود مبنی بر اینکه هر گاه کسی بر سخنانم اعتراض دارد مرا به اشتباهم واقف سازد. و از طرف او اعلام عمومی شد که: «**احبّ النّاس الی من رفع الیّ عیوبی**» یعنی بیشتر از همه کسی را دوست دارم که مرا بر عیبهایم آگاه سازد. بعد از این اعلام از طبقاتِ پایین مردم افرادی لب به خرده‌گیری و اعتراض گشودند، اگر چه اغلب خرده گیریها به ناحق بود، ولی ایشان با سعه صدر بر خورد می‌کردند و از انتقاد، اظهار نارضایتی نمی‌نمودند و با دقت تمام به سخنان مردم گوش می‌دادند.

۳ـ صفت تواضع به قدری در او وجود داشت که عقل بشر از تصوّر آن عاجز می‌باشد، با وجودی که شاه عرب و عجم بلکه حاکم و فرمانروای شاهان نیز محسوب می‌شد، فروتنی و تواضع او به حدّی بود که به خود اجازه نمی‌داد به هنگام ایراد سخنرانی از پله‌ای که صدّیق اکبر ﵁ در آن قرار می‌گرفت، پا را فراتر بگذارد. با وجودی که مردم می‌گفتند: بالاتر بنشین، می‌فرمود: اگر آنجایی که پای ابو بکر ﵁ قرار گرفته است به من برسد، مرا کافی خواهد بود. در بدو امر، مردم خواستند که او را به لقب «خلیفه رسول الله» یاد کنند، اما خودش فرمود: من سزاوار آن نیستم. و در نهایت برای نخستین بار به او لقب «**امیر المؤمنین**» دادند. هنگامی که از کمالات علمی و فضایل دینی نیاکان صحبت می‌شد، خود را در ردیف هیچکدام قرار نمی‌داد و دیگران را سزاوارتر از خود می‌دانست. حال آنکه مطابق ارشادات نبوی، خود او از دیگران اعلم و برتر بود.

روزی در خطابه‌ای فرمود: اگر کسی در مسائل مربوط به قرآن سؤالی دارد با «ابی بن کعب» تماس بگیرد و اگر دربارهٔ حلال و حرام استفسار می‌کند از «معاذ بن جبل» دریافت کند و اگر از مسائل میراث سؤال می‌کند نزد «زید بن ثابت» برود و اگر احتیاج به مال دارد پیش من بیاید و عبارتِ «**لولا فلان لهلک عمر**» را نسبت به چندین نفر فرمودند، یعنی اگر فلانی نمی‌بود، عمر هلاک می‌شد. روزی برای زنی که از زنا حامله شده بود، حکم سنگسار را صادر کرد، حضرت معاذ ﵁ فرمود: ای امیر المؤمنین! زنِ محکومه حامله است و سنگسار شدن وی مستلزم هلاکت بچه‌اش خواهد بود. ایشان به محض شنیدن این سخن، حکم سنگسار را لغو کرد و فرمود: «**لولا معاذ لهلک عمر**»، یعنی اگر معاذ وجود نمی‌داشت، عمر هلاک می‌شد. باری دیگر زنی را محکوم به سنگسار کرد، حضرت علی ﵁ فرمود: آیا شما از رسول خدا ﷺ نشنیده‌اید که سه نوع از مردم احکام شرعی بر آنها اجرا نمی‌شود: ۱ـ دیوانه ۲ـ نابالغ ۳ـ و شخصی که در خواب است. فرمود: بلی! مگر چه شده است؟ حضرت علی ﵁ گفت: زنی که شما حکم سنگسارش را صادر کرده‌اید، دیوانه است. حضرت عمر ﵁ بلا فاصله حکم را لغو نموده و فرمود: «**لولا علی لهلک عمر**»، یعنی اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.(۱)

۱- باید توجه داشت که این از شهامت و شجاعت ایمانی یک قاضی است که اگر اشتباه حکمی، برای معلوم شد از رأی و نظر خود رجوع کند. و این حقانیت و عدالت خواهی حضرت عمر فاروق را ثابت می‌کند که به محض اینکه حدیث پیامبر یادآوری شد و

روزی در خطبهٔ خود فرمود: ای مردم! مهریهٔ زنان را زیاد تعیین نکنید و اگر کسی بیشتر از مهریهٔ ازواج مطهّرات و دختران پیامبر ﷺ مهریه تعیین کند آن را ضبط کرده در بیت‌المال منظور خواهم کرد. پیرزنی بلند شده گفت: شما حقّ ندارید چنین کنید. زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ اٰتَيْتُمْ اِحدٰهُنَّ **قنطاراً فلا تأخذوا منه شيئاً**﴾ [1] این را شنیده از منبر فرود آمد و فرمود: «**كلّ الناسِ اعلم من عمرَ حتى العجائز**» یعنی همهٔ مردم حتی پیر زنان از عمر دانا ترند.

٤ـ حالت زهد و ترک دنیا در وی به حدّی بود که حقوق خود را از بیت المال کمتر از همه در نظر گرفته بود به طوری که به هیچ وجه ضروریات زندگی ایشان را کفایت نمی‌کرد و تا حدّی سلسلهٔ تجارت هم بر قرار بود، اما شخصاً به آن رسیدگی نمی‌کرد، لذا در آمد آن هم بسیار ناچیز بود گاهی اوقات کار به وام گرفتن از بیت المال می‌انجامید.

مصارف این حقوق بیشتر میهمانان به اصطلاح دولتی بودند.اما ایشان از بیت المال چیزی بر نمی‌داشت و می‌فرمود: «برایم این اندازه مقرّر است که به طور متوسط خرج من و خانواده‌ام را کفایت کند.» روزانه دو درهم از بیت المال سهمیه داشت و هر سال دو دست لباس، یک دست برای تابستان و دیگری برای زمستان و نیز مرکبی برای رفتن به حجّ و عمره برایش تعیین شده بود. [2]

وضع خوراکش چنان بود که نیازمندترین شخص در آن زمان به خوردن خوراک ایشان رغبت نمی‌کرد! حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه می‌فرمایند که غذای عمدهٔ ایشان متشکل از سه نان بود که گاهی بر آن روغن زیتون مالیده بود و گاهی روغن گوسفند. و گاهی همراه نان خشک شیر تازه بود و گاهی گوشت خشک کوبیدهٔ جوش داده و به ندرت گوشت تازه می‌پخت. [3]

روزی از عراق چند میهمان از آن جمله حضرت جریر بن عبدالله نزد ایشان آمدند ولی نتوانستند خوراک ایشان را بخورند.

کیفیت لباس امیرالمؤمنین چنان بود که در تمام سال فقط دو دست لباس از بیت المال تحویل می‌گرفت. آن هم از پارچهٔ کلفت و زبر و هرگاه پاره می‌شد، پیوند می‌زد و گاهی از پوست پیوند می‌زد. یک بار شمرده شد که در میان دو شانهٔ پیراهن چهار پیوند و در ازار دوازده پیوند وجود داشت. حضرت زید ابن ثابت می‌فرماید: یک بار من در لباس ایشان هفده پیوند

برایش معلوم گردید که آن زن دیوانه است، حکم خود را لغو نمود.

و این گفتهٔ ایشان که «لولا علی لهلک عمر» نیز دلیل بزرگی بر تواضع و عزت نفسی ایشان است زیرا اگر علی در آنجا حضور نمی‌داشت و حکم سنگسار اجرا می‌شد، به لحاظ شرعی هیچ گناهی متوجه امیر المؤمنین نمی‌شد، چون برایش معلوم نبود که آن زن دیوانه است و گناه در صورتی است که با آگاهی از دیوانگی زن، حکم سنگسار صادر می‌شد. پس نویسندگانی که با آب و تاب این جمله را ذکر می‌کنند و روی آن مانور می‌دهند، فقط به ظاهر جمله توجه کرده و از اصل موضوع یا آگاهی ندارند و یا تجاهل می‌کنند.

١ـ ترجمه: ای شوهران! اگر شما زن خود را مال زیاد می‌دادید، باز آن را نگیرید. جواب آن پیر زن آسان بود زیرا او شوهر را بر امیر المؤمنین قیاس کرد، حال آنکه این قیاس درست نبود، زیرا امیر المؤمنین سیاستاً اختیاراتی دارد که شوهر ندارد. و با توجه به اینکه از ویژگیهای اخلاقی امیر المؤمنین این بود که: **كان وقّافاً عند كتاب الله** هرگاه آیه‌ای از قرآن تلاوت می‌شد در مقابل آن قرار نمی‌گرفت بلکه از نظر و تصمیم خویش باز می‌ایستاد لذا، بلادرنگ از منبر پایین آمد و تصمیم خود را اجرا ننمود.

٢ـ طبقات ابن سعد ٣ـ طبقات ابن سعد

شمردم، زمانی که به طرف ملک شام عازم شد، لباس پیوند زده بر قامت مقدّس پوشیده بود. مسلمانان گفتند: امروز علمای یهود و نصارا برای ملاقات شما می‌آیند و تو را به دیدۀ حقارت می‌نگرند و می‌دانی به ما چه می‌گویند؟ فرمود: ما از بدگفتن کسی پروا نداریم. خداوند ما را به اسلام عزّت بخشیده است نه لباس.

هنگام قیام در بیت المقدس، پیراهن مبارکش از جانب پشت پاره شده بود که آن را به کسی داد تا شسته و پیوند بـزند، در صورتی که پیراهن نو از پارچۀ خوب دوختند و هر دو را به خدمت ایشان تقدیم کردند، ولی ایشان بر پیراهن جدید دستی مالیده فرمود: زیاد نرم است، بر گردانید و فرمود: همان پیراهن من خوب است که عرق در آن جذب می‌شود.

روزی بر خلاف معمول، از منزل دیر تشریف آورده فرمود: لباسم کثیف بود شستم وقتی خشک شد پوشیدم و بیرون آمدم.(چون لباس دیگری نداشت که آن را بپوشد) روزی پنجاه نفر از صحابه کرام **رضی‌الله عنهم** که از مهاجرین بودند در مسجد نبوی گرد آمده بودند و یاد زهد حضرت عمر فاروق رضی‌الله‌عنه در میان آمد. آنگاه مشورت و مذاکره کردند که کسی که سلطنت کسریٰ و قیصر در قبضۀ اوست و حکمش در شرق و غرب نافذ است و وفود عرب و عجم به محضرش می‌آیند و او را در این حال می‌بینند که به لباس او دوازده پیوند زده شده است، او را باید گفت که این لباس را عوض کند و لباس خوب بپوشد که از لباس خوب هم نوعی هیبت حاصل می‌شود و برای خوراک نیز نظم شایسته‌ای به کار برده شود و برای هر وعده، سفرۀ کاملی پهن گردد و مهاجرین و انصاری که برای ملاقات می‌آیند در خوردن شرکت کنند.

اما کسی جرأت نکرد که این پیشنهاد را به محضر امیرالمؤمنین عرض نماید. بالاخره جملگی بر آن شدند که به حضرت علی رضی‌الله‌عنه که پدر زن اوست بگویند تا ایشان با وی در میان بگذارد به طوری که همه متفقاً نـزد حـضرت عـلی رضی‌الله‌عنه آمـدند و تصمیمشان را ابراز داشتند. او فرمود: من چنین سخنی را به او نمی‌گویم. به امّهات المؤمنین بگویید تا به وی بگویند.

احنف بن قیس می‌گوید: سپس مردم به محضر عایشۀ صدّیقه و حفصه **رضی‌الله عنهما** حاضر شدند هر دو با هم در جایی جمع شدند. حضرت عایشه **رضی‌الله عنهما** گفت: خوب است من به او می‌گویم. حضرت حفصه **رضی‌الله عنهما** فرمود: نمی‌پذیرد. اما با اصرار مردم، امّهات المؤمنین هر دو تشریف بردند و با برنامه ریزی مفصّل و طرح مسایل مقدماتی به گفتگو با او پرداختند. آن جناب شنیده به گریه افتاد و تنگی معیشت آن حضرت را یاد کرده آنها را هم به گریه انداخت و فرمود بشنوید: من دو رفیق داشتم. آنان را در چه حالی دیده‌ام! اگر مسیری خلاف آنها اختیار کنم دوستی ایشان نصیب من نخواهد شد.

بالاخره، فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه در ارادۀ خود همچنان مصمّم و ثابت قدم باقی ماند و از مسیر سیرۀ نبوی و ابو بکر صدّیق، ذرّه‌ای منحرف نگشت. حضرت عبدالله ابن عمر رضی‌الله‌عنه روزی اندکی روغن در گوشت ریخت و آن را پخت. حضرت عـمر رضی‌الله‌عنه از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود: من آن حضرت را دیده‌ام که هر گاه دو نوع خوراک نزد ایشان آورده می‌شد، یکی را می‌خورد و دیگری را به مستمندان می‌بخشید. در طول خلافت خود هیچ وقت خیمۀ مستقلی نداشت. در هنگام سفر هر گاه به منزل، می‌رسید برای محفوظ ماندن از آفتاب یا باران، چادر یا پوست بر درختی می‌انـداخت و در زیـر سـایه آن استراحت می‌کرد. هرگاه مال غنیمت از جایی می‌آمد، چنان تقسیم می‌نمود که سهم خودش مساوی با سهم دیگران شود. روزی این واقعه روی داد: چند چادری را که در اموال غنیمت بود، همه را در میان مردم توزیع کرد. و به هر نفر یک چادر داد. بعد از آن در روز جمعه که برای خطبه تشریف آورد، از آن چادرها یکی را پوشیده و دیگری را ازار بسته بود. مردم اطّلاع پیدا

کرده بودند که آن جناب از انتقاد خوشحال می‌شود. لذا حضرت سلمان فارسی ﷺ برخاست و گفت: ما خطبهٔ شما را نمی‌شنویم زیرا به هر یک از ما یک چادر داده‌اید و خود دو چادر بر داشته‌اید. حضرت فاروق ﷺ شنید و تبسّمی کرد و فرمود: من ازار کهنه خود را شسته، برای خشک شدن انداختم و یک چادر از عبدالله گرفتم. حضرت سلمان ﷺ گفت: بلی، ما اکنون خطبهٔ شما را می‌شنویم.(۱)

روزی چند چادر بین زنان مدینه تقسیم نمود. یک چادر بزرگ باقی ماند. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این چادر را به نوهٔ رسول خدا (یعنی دختر علی، امّ کلثوم، بدهید) که همسر شما می‌باشد. فرمودند: نه! امّ سلیط (۲) مستحق‌تر است. باری دیگر چنین اتفاقی افتاد و مردم گفتند: این را به صفیه دختر ابی عبید، زن پسرت (عبدالله ابن عمر) بدهید. باز همان پاسخ را داد. (فتح الباری)

حضرت ابو موسی اشعری ﷺ روزی بیت المال را جارو می‌کرد که از میان خاکروبه‌ها یک درهم یافت. به یکی از نوه‌های حضرت فاروق ﷺ که بسیار کوچک بود داد. آن جناب که درهم را در دست کودک دید گفت: از کجا یافتی؟ کودک گفت: ابو موسی به من داده است. فاروق اعظم ﷺ برآشفت و درهم را از دست کودک گرفته به بیت المال برگردانید و فرمود: ای ابو موسی! خانه‌ای را ذلیل‌تر از خانه ما نیافتی؟ نظیر همین واقعه برای دختر پسرش پیش آمد که او درهمی را در دهان گذاشته بود و می‌دوید و گریه می‌کرد. اما آن جناب انگشت در دهانش گذاشت و درهم را بیرون آورد.

روزی از بحرین قدری مشک و مواد خوشبو آوردند، آن جناب فرمود: اگر زنی اینها را وزن می‌کرد، من تقسیم می‌کردم. همسر ایشان عاتکه اظهار داشت: من وزن می‌کنم. فرمود: خیر، زیرا دستت با آن آلوده می‌شود، آنگاه دستت را به گردنت می‌مالی، در نتیجه، سهم تو افزون تر از سایر مسلمانان خواهد شد. در آخرین لحظهٔ زندگی به فرزندش عبدالله فرمود: هشتاد هزار درهم به بیت المال بدهکارم، باغ و چیزهای دیگر مرا فروخته و مبلغ آن را به بیت المال پرداخت کنید. ای عبدالله! شما در جلوی من ضامن باش. چنانکه عبدالله ﷺ ضامن شد و پیش از دفن ایشان اعضای شورا و چند نفر از انصار را بر این گواه کردند و در ظرف یک هفته اشیای مزبور را فروخته، تمام وجه مذکور را به حضرت عثمان ﷺ تحویل داده رسید، دریافت نمود و که چند نفر، آن رسید را گواهی کردند.(۳)

۵ـ اهمیت عبادت را بسیار مد نظر می‌داشت. نماز جماعت را بیشتر اهمیت می‌داد. به تمام مراکز استانها دستور صادر و ارسال داشت که متن آن دستور در صفحات آینده نقل خواهد شد. اگر کسی را در صف نماز جماعت نمی‌دید از او سؤال می‌کرد. چنانکه یک بار سلیمان بن حثمه را در نماز فجر ندید. به خانه‌اش تشریف برده معلوم گشت که به نماز تهجّد مشغول بوده و به همین دلیل در خانه نماز خوانده است، ناراضی شده و فرمود: نزد من نماز فجر از تهجّد محبوب‌تر است.(۴)

در نماز به خشوع و توجه به الله بیش از حدّ تأکید می‌نمود. وقتی که مجروح شد، وقت نماز فجر بود. کسی گفت: امروز

۱- این است والاترین نمونه عدالت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه. حال بنگریم که حکام مسلمین در عصر حاضر چه وضعی دارند؟

۲ـ امّ سلیط صحابیه‌ای از زنان انصار بود. وی در غزوهٔ احد برای مردان با مشک آب می‌برد (صحیح بخاری)

۳ـ طبقات ابن سعد ۴- مشکوة المصابیح

نماز فجر امیرالمؤمنین قضا شد، و آن جناب بی هوش بود. با شنیدن این سخن به هوش آمده چشم باز کرد و فرمود: فوراً کاری کنید تا من بتوانم نماز بخوانم زیرا هر کس که نمازش فوت شود بهره‌ای از اسلام نمی‌برد. به تهجّد رغبت زیادی داشتند که هیچ وقت آن را ترک نمی‌کرد و اهل خانهٔ خود را هم بیدار می‌نمود و این آیه را می‌خواند: ﴿وَأْمُرْ اَهْلَکَ بِالصَّلٰوةِ﴾ اساس نماز تراویح را رسول اکرم گذاشت، اما ایشان سلسلهٔ ختم قرآن را به آن اختصاص داد. (و بر تعداد صفحات آن افزود) حضرت علی ﷺ در ماه مبارک رمضان می‌فرمود: خداوندا! قبر او را روشن بگردان که مساجد ما را روشن گردانید.[۱]

به زکات و صدقات بسیار اهمیت می‌داد و به مساکین چنان می‌بخشید که مستغنی می‌شدند. در اواخر عمر پی در پی روزه می‌گرفت به جز پنج روز که روزه در آن منع شده بود. و گاهی نیز افطار می‌نمود. در بدوِ خلافتش یعنی سال ۱۳ هجری عبدالرحمن بن عوف ﷺ را امیر حج تعیین کرد. بعد از آن در هر سال خودش تشریف می‌بردند و در دوران خلافت ۱۰ حج ادا کرد و در سال ۲۳ هجری که آخرین سال خلافت ایشان بود، ازواج مطهّرات را برای ادای حج برد.[۲]

در عهد خلافت خویش سه عمره ادا کرد یکی در ماه رجب سال ۱۷ هجری و دیگری در ماه رجب سال ۲۱هجری و سومی در ماه رجب ۲۲ هجری.[۳]

از خشیت الهی و خوف آخرت بسیار بیمناک بود، تا حدی که شاید نظیر آن در کسی یافته نمی‌شد. روزی برگ گیاهی را از زمین برداشت و فرمود: ای کاش! من این برگ بودم، و کاش به وجود نمی‌آمدم. روزی سورهٔ تکویر را تلاوت می‌کرد، وقتی به این آیه رسید:﴿وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾ بیهوش شده بر زمین افتاد و تا چند روز حالش طوری شد که مردم برای عیادتش می‌آمدند. روزی گذرش به کنار خانه‌ای افتاد، اتفاقاً صاحب خانه در نماز سورهٔ طور را می‌خواند، وقتی به آیهٔ ﴿اِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ لَوَاقِعٌ﴾ رسید از اسب پایین آمده تا مدتی بر دیوار تکیه زده نشست و بعد از آن به خانه تشریف آورد، تا یک ماه بیمار بود و مردم به عیادتش می‌آمدند و کسی ندانست که بیماریش چیست؟! گاهی شتری را که از بیت المال گم می‌شد خودش جهت پیدا کردن آن می‌رفتند. باری در فصل تابستان هنگام ظهر که باد گرم می‌وزید و آن جناب در پی یافتن شتر گم شده می‌رفت، با حضرت عثمان ﷺ بر خورد کرد. ایشان پرسیدند: ای امیرالمؤمنین! در این هنگام کجا تشریف می‌برید؟ حال آن که این کار را فرد دیگری هم می‌تواند انجام دهد. فرمود: روز قیامت از من سؤال می‌کنند. با وجود خوف، امیدش به حدی بود که می‌فرمود: اگر روز قیامت اعلام بکنند تا همهٔ مردم به دوزخ بروند به استثنای یکی، امیدوارم که آن یکی من باشم و اگر اعلام شود تا همهٔ مردم به بهشت بروند مگر یکی، می‌ترسم که مبادا آن یکی من باشم.

صفت رعیت پروری و شفقت بر خلق الله در وجود ایشان بی‌نظیر بود که وقایعی چند در این خصوص می‌گردد:

برای دریافت احوال رعایا از خانه بیرون می‌رفت و به گشت زنی می‌پرداخت که چند واقعه از آن در صفحات آینده درج می‌گردد. در زمان ایشان قحط سالی بزرگی واقع شد و به نام «عام الرماد» در میان عرب شهرت یافت. در این هنگام به طور کلّی از خوردن روغن و گندم و گوشت خودداری کرد. نان خشک جو و گاهی روغن زیتون بر آن مالیده تناول می‌نمود به طوری که هضم نمی‌شد. روزی شکم خود را مورد خطاب قرار داده فرمود: تا وقتی که خداوند این قحطی را از مسلمانان دفع

۱- شرح اربعه ترمذی
۲- طبقات ابن سعد
۳- طبقات ابن سعد

نکند، غذای دیگری به تو نخواهد رسید. در همین قحطی به علّت کثرت فقر و غذای نامناسب رنگ چهرهٔ مبارک سیاه شده بود و برای دفع این قحطی، به استانداریهای خود نوشت که برای مدینه گندم ارسال دارید، چنانکه حضرت عبیده چهار هزار بار شتر از گندم از ملک شام فرستاد و حضرت عمرو بن العاص صد بار کشتی از مصر از طریق دریا ارسال داشت و به همان نرخی که گندم در مصر خرید و فروش می‌شد در مدینه بین مردم توزیع گردید. و در این قحطی آنچه از درهم و نقدینگی که در بیت المال وجود داشت بین فقراء و مساکین توزیع نمود و در نهایت این قحطی به برکت دعای ایشان برطرف شد.

شخصی رسول خدا را به خواب دید که فرمود: برو به عمر بن الخطاب بگو برای دفع قحط سالی دعا کند. چنان که ایشان دعا نمود و دست حضرت عباس ﷺ را گرفت و گفت: بار خدایا به عموی پیامبراکرم توسّل می‌جوییم که بر ما باران نازل فرمایی. هنوز دعا پایان نیافته بود که بارش باران آغاز گردید. گاهی به در منازل خانواده‌هایی که مردان آنها در خارج بودند، رفته می‌ایستاد و می‌فرمود: اگر از بازار چیزی نیاز است بگویید تا بخرم و آن خانواده‌ها افرادی را با ایشان همراه کرده، جمع بزرگی تشکیل می‌شد و با فاروق اعظم ﷺ به سوی بازار روانه می‌شدند و برای آنها اجناس مورد نیازشان را می‌خرید و به صاحبان آنها می‌رسانید. و اگر کسی جهت خرید مایحتاجِ خود پولی در اختیار نداشت از جیب خود می‌خرید و به آنها می‌داد.

هنگامی که نامه‌های مجاهدان اسلام می‌رسید، شخصاً آنها را به خانه‌های مورد نظر تحویل می‌داد و می‌فرمود: مردان مجاهد در راه خدا به جهاد مشغول‌اند و شما در شهر رسول الله اقامت دارید. نیز می‌فرمود: اگر کسی نیست که نامه‌های شما را بخواند پشت در منزل قرار گیرید تا نامه را برایتان بخوانم. باز می‌فرمود: فلان روز پُست و پیک می‌رود نامه‌های خود را آماده کنید تا بفرستم و اگر کسی نمی‌توانست بنویسد، برایش می‌نوشت و بدین ترتیب وجود او مایهٔ آرامش دلها و آسایش فکرها به شمار می‌رفت. و فوق العاده بر مسلمانان شفقت و عطوفت داشت. حتی آسایش و راحتی کفار ذمی را نیز دقیقاً مد نظر داشت و به جانشین خویش وصیّت نمود که: احوال کفار ذمّی را مراعات نماید. روزی پیرمردی را دید که به گدایی مشغول است و معلوم شد که وی یهودی است و به علّت فراوانی جزیه راه گدایی را اختیار نموده است. پس او را به خانه برد و چیزی به او داد و حکمی را صادر نمود مبنی بر اینکه از این گونه اشخاص جزیه دریافت نشود. حلم و بردباری ایشان به حدّی بود که یک بار کفار محارب، به منظور تجارت، اجازه خواستند تا وارد سرزمین اسلامی شوند که به آنان اجازه داد.

برای توزیع سهمیه از بیت المال، برنامهٔ بسیار جالبی تنظیم کرده بود و دفتر جداگانه‌ای برای آن تهیه نمود و اسامی مسلمانان را در آن نوشت. از همه بیشتر به خویشاوندان رسول اکرم توجه خاصی مبذول داشت. و بعد از آن اصحاب با فضیلت را. این کار مشکلی بود که انجام آن فقط بر عهدهٔ ایشان قرار گرفته بود. برای حضرت عبّاس ﷺ دوازده هزار درهم و برای هر یک از ازواج مطهّرات ده هزار درهم سهمیه مقرر نمود. و به عایشهٔ صدّیقه **رضی‌الله عنها** دوازده هزار درهم می‌داد و برای هر یک از اصحاب بدر پنج هزار و برای هر یک از انصار چهار هزار و برای مهاجرین حبشه هم چهار هزار و برای عمر بن سلمة به خاطر مادرش ام سلمة چهار هزار درهم تعیین نمود. و برای هر یک از حضرت حسن و حسین پنج هزار و برای زنان مهاجر و انصار از دویست تا چهار صد و برای بعضی از مهاجرین و انصار دو هزار و برای بقیه مسلمانان از سیصد تا چهار صد درهم مقرر فرمودند. دفتر هر قبیله‌ای و نیز دفتر سرداران سپاه جدا بود.

خویشاوندان رسول اکرم را مورد توجه قرار می‌داد. مقرری پسر خود را سه هزار و مقرری حضرات حسن و حسین

هر یک را پنج هزار درهم در نظر گرفته بود. حتی مقرری اسامه رضی الله عنه را چهار هزار تعیین نمود: وی یک بار لباس پوشیده برای نماز جمعه می‌رفت. در مسیر راه، ناودان منزل حضرت عباس رضی الله عنه بود و در آن موقع در خانه حضرت عباس دو جوجه مرغ ذبح شده بود. همین که حضرت عمر رضی الله عنه نزدیک ناودان رسید، خون آن مرغها با آب آمیخته از ناودان روان شد که بر اثر آن لباس ایشان آلوده گشت. آنگاه به منزل برگشت و لباس دیگری پوشید و دستور داد که جهت ناودانها از راه یک سو و منحرف شود. وقتی حضرت عباس این را شنید، گفت: خود آن حضرت این ناودان را نصب نموده است. حضرت عمر رضی الله عنه با شنیدن آن به حضرت عباس رضی الله عنه فرمودند که شما را به خدا قسم می‌دهم که پا بر دوش من بگذار و ناودان را باز در همان جایگاهی نصب کن که آن حضرت نصب کرده بود. به طوری که حضرت عباس چنین کرد.

امام زهری رحمه الله می‌گوید: چون مقداری مال از عراق آمد حضرت عمر رضی الله عنه موجبات ازدواج مجرّدان بنی هاشم را فراهم کرد و کسی که برده و کنیز نداشت به آنان برده و کنیز بخشید. از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که یک بار برای حضرت عمر رضی الله عنه چند حلّه [1] از یمن آوردند که آنها را در میان مهاجرین و انصار توزیع نمود، ولی هیچ یک از آن حلّه‌ها به اندازۀ حضرات حسن و حسین نبود پس به فرمانروای یمن نوشت که برای آنها متناسب قامتشان حلّه درست کرده ارسال دارد، چنانکه از آنجا حلّه درست کرده و فرستاد و حضرات حسنین پوشیدند. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: من از پوشیدن دیگران چنان خوشحال نشدم که حالا خوشحال شدم. یک بار حضرت حسن رضی الله عنه با حضرت حسین نزد حضرت عمر رضی الله عنه آمدند و دیدند که حضرت عبدالله ابن عمر رضی الله عنه جلوی در نشسته و به او اجازه داده نمی‌شود، برگشتند، همین که حضرت عمر رضی الله عنه مطّلع شد کسی را به دنبال ایشان فرستاد و فرمود: ای برادرزاده! چرا برگشتید؟ او جواب داد: ما خیال کردیم که وقتی به عبدالله بن عمر رضی الله عنه اجازه داده نمی‌شود پس چگونه به ما اجازه داده می‌شود؟ ایشان فرمود: ای برادرزاده! مگر شما و عبدالله بن عمر رضی الله عنه یکی هستید؟

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که وقتی مداین فتح شد و غنایم را آوردند، حضرت عمر رضی الله عنه دستور داد که در مسجد فرش بگسترانند و این اموال را روی آن قرار دهند. وقتی اصحاب کرام **رضی‌الله عنهم** جمع شدند، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه قبل از همه هزار درهم به حضرت امام حسن رضی الله عنه و هزار درهم به حضرت امام حسین رضی الله عنه دادند و بعداً غنایم را در میان مردم تقسیم نمودند و به فرزند خویش عبدالله بن عمر رضی الله عنه پانصد درهم داد، وی عرض کرد یا امیر المؤمنین! من در زمان رسول‌الله به جهاد می‌رفتم و حضرات حسن و حسین در آن موقع خردسال بودند حال آنکه شما به هر یک از آنان هزار درهم دادید و به من پانصد درهم. آن جناب فرمود: پدری مانند پدر آنان مادری همچون مادر آنان، جدّی مانند جدّ آنان، مادر بزرگی چون مادر بزرگ آنان، عمویی مثل عموی آنان، دایّی مانند دایی آنان خاله‌ای همچون خالۀ آنان برای خود ارائه دهید و شما هرگز با آنان برابری نخواهید کرد. [2]

۱- حلّه: پارچه گران قیمت را می‌گویند.

۲- حضرت عمر فاروق رضی الله عنه مقام خود را از پدر حضرات حسنین، حضرت علی رضی الله عنه پایین‌تر نشان داد. این تواضعشان بود و گرنه پس از ابوبکر صدّیق رضی الله عنه افضل الامّت بود نشان قطعی است. حقّا که:

سعدیا که مردان راه خدا ... به عزّت نکردند بر خود نگاه

بشنو! پدرشان علی مرتضی، مادرشان فاطمة الزهراء، جدّشان محمّد و جدّهٔ ایشان حضرت خدیجه کبری، عمویشان حضرت جعفر طیار، دایی‌شان حضرت ابراهیم بن رسول الله و خالهٔ ایشان رقیّه و ام کلثوم هستند که دختران آن حضرت می‌باشند.

شخصی از حضرت ام المؤمنین ام سلمه **رضی‌الله‌عنها** حقی را تقاضا کرده، کلمات بی ادبانه‌ای به او نوشت. وقتی حضرت عمر ﷺ اطلاع یافت، دستور داد که او را سی ضربه تازیانه بزنند.

عدل و انصاف ایشان شهرهٔ آفاق است. خودش بر فرزندش ابوشحمه حدّ جاری کرد، زیرا او در مصر به شراب نوشیدن متّهم بود و حضرت عمرو بن عاص ﷺ در خانه بر او حدّ جاری کرده بود، حضرت عمر ﷺ اطلاع یافته به عمرو نوشت: ای عمرو بن عاص! بر جرأت تو تعجب می‌کنم که چگونه بر خلاف دستور من عمل کردی! لذا چاره‌ای جز عزل تو ندارم، زیرا تو ابوشحمه را به جهت اینکه فرزند امیرالمؤمنین است در خانه مجازات کردی حال آنکه برای تو مناسب بود که نسبت به او همان حکمی را صادر می‌کردی که دربارهٔ دیگران انجام می‌دادی. اکنون او را فوراً به سوی من اعزام دار تا به کیفر اعمال بد خود برسد. چنانکه وقتی آمد، حضرت عبدالرحمن بن عوف سفارش کرد که ای امیرالمؤمنین! او یک بار سزا دیده است. اما ایشان به حرف وی گوش نداد. ابوشحمه به گریه در آمد و گفت: من مریض هستم اگر دوباره مجازات شوم می‌میرم. باز هم به این اعتنا نکرد و طبق مقررات بر او حد جاری ساخت که بواسطهٔ آن، بیماریش افزون گشت و بعد از یک ماه در گذشت. و بر برادرزاده‌اش «قدامة بن مظعون» نیز حد شراب جاری ساخت و خویشاوندی را در نظر نیاورد. قدامه در این باره با وی مذاکره کرد. سرانجام، عمر فاروق ﷺ توانست به سختی رضایت وی را جلب نماید.

روزی از راهی می‌گذشت مردی را دید که با زنی دارد صحبت می‌کند به او یک ضربه شلاق زد. او گفت: ای امیرالمؤمنین! این زن من است. فرمود: پس چرا در راه ایستاده‌ای و با او گفتگو می‌کنی و مردم را به غیبت خود مبتلا می‌سازی؟ او عرض کرد: یا امیر المؤمنین! همین حالا ما وارد مدینه شده‌ایم و با هم مشورت می‌کنیم که کجا اقامت گزینیم. وقتی این را شنید شلاّق را به دست او داد و فرمود: ای بندهٔ خدا از من قصاص بگیر. او گفت: ای امیر المؤمنین! من تو را بخشیدم. باز گفت: نه! قصاص بگیر، بار سوّم گفت: به خدا قسم تو را بخشیدم. فرمودند: خداوند عوض او را به شما عنایت فرمایند. روان شناسی وی به حدّی بود که چون کسی را به کاری می‌گماشت گویی او برای همان کار آفریده شده بود و اگر خوبی یا عیب هر کس را به زبان می‌آورد گویی تقدیر وی چنان بود. و آن شش نفری را که پس از خود نامزد خلافت مقرر کرد به هر یکی چیزی گفت که در آخر همان طور واقع شد. نسبت به حضرت عثمان ﷺ فرمود که ایشان به افراد قبیلهٔ خود توجه خاصّی مبذول خواهند داشت و نسبت به حضرت علی ﷺ فرمود که او در مقابل رأی خود مشورت کسی را گوش نخواهد داد. یا این که افراد قبیلهٔ خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد. درباره روان شناسی ایشان داستانهای عجیبی نقل شده هر کس می‌خواهد بیشتر مطلع شود به کتاب «ازالة الخفاء» مراجعه نماید. حضرت ابو عثمان نهدی می‌گوید. اگر حضرت عمر ﷺ به جای ترازویی قرار می‌گرفت به اندازهٔ سر مویی گرفتار خطا نمی‌شد.

وقایع انتظام کشوری وصولت و سیاست ایشان بی‌شمار است. در این باره به زبان اردو کتابهای زیادی نگاشته شده است. لذا در اینجا به وقایعی چند اکتفا می‌شود:

چندین شهر را بنیان گزاری کرده و سپس آباد ساخت. از جمله آبادانی کوفه و بصره به همّت ایشان انجام گرفت. بنیاد تاریخ

اسلامی را پایه گذاری نمود. پیش از او تاریخ تنها با ماه بدون ذکر سال نوشته می‌شد، به همین جهت اشتباهات زیادی رخ می‌داد. ولی ایشان تاریخ مسلمانان را از سال هجرت آغاز نمود. در تمام شهرها و حوزه‌های مفتوحه، والی و قاضی و خزانه دار به صورت جداگانه مقرر می‌نمود. چنانکه در کوفه «عمّار بن یاسر رضی الله عنه» را حاکم و «عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه» را وزیر و معلم مسایل دینی قرار داد و دستور داد که مساحت کشورهای بدست آمده را پیموده بر مبنای آن خراج مقرر نمایند. به همین منظور «عثمان بن حنیف» و «حذیفة ابن الیمان» را به عراق فرستاد. در آمد حاصل از خراج بر اساس عدالت و انصاف و رعیت پروری به حدی بود که در ادوار بعدی با وجود ظلم و ستمی که روا داشته می‌شد بـه دست نـمی‌آمد. حـضرت عـمر ابـن عبدالعزیز نسبت به حجاج ابن یوسف فرمودند: وی نه لیاقت دینی داشت و نه از لیاقت دنیا بر خوردار بود. به طوری که با ظلم و زور بالاترین مبلغ خراج را که بالغ بر بیست میلیون و هشتاد هزار درهم بود از مردم وصول می‌کرد که این خود در تاریخ بی سابقه است و «زیاد» یکصد میلیون و یکصد و پنجاه هزار درهم وصول کرده است.

در اواخر دوران حکومت مأمون الرشید که به لحاظ در آمد مالیات بهترین دوران به حساب مـی‌آید، مـبلغ در آمـد مالیات از پنجاه میلیون و چهار صد و هشتاد هزار تجاوز نکرده است. حال آنکه در زمان فاروق اعظم رضی الله عنه تنها از سرزمین عراق یکصد میلیون و دویست و هشتاد هزار درهم آن هم با رضایت مردم وصول می‌شد. و آنچه که مربوط به املاک شخصی شاهان جاهلیت بود مانند املاک شاه ایران، همهٔ آنها ملّی و به بیت المال واریز شدند. و در خصوص مصرفش چنین مقرر شد که به کسی به طور خالصة می‌دادند یا حقوقی برای اهل و عیال شهدا مقرر می‌کردند. از همین منبع در بنادر و دریاها کسانی مقرر شدند تا از مال تجارت خمس وصول کنند و همچنین بر راهها گمرکهایی برقرار ساخت تا زکات امـوال تـجارت را از مسلمانان و عُشر را از کفار دریافت کنند و هر جایی که مورد هجوم بود و مردم امنیت نداشتند، مأمورانی را جهت برقراری نظم و امنیت تعیین نمود تا آشوب و نا امنی ایجاد نشود.

شعر را اکیداً ممنوع ساخته بود تا نسبت به احدی هجو نگویند. شاعری در هجو زرقانی شعری گفت، دستور داد تا او را درون خانه‌اش بازداشت کنند. در نهایت به سفارش عبدالرحمن و حضرت زبیر رضی الله عنه رهایی یافت، ولی از او تعهد گرفته شد که در آینده هرگز مرتکب چنین عملی نشود. و تأکید شدید فرموده بود بر اینکه غیر مسلمان بر مسلمان هیچ حاکمیتی نباید داشته باشد. وقتی حضرت ابوموسی رضی الله عنه والی بصره، به همراه، سردبیر خود حاضر شده، دفاتر خود را ارائه داد، آن جناب از عملکرد سردبیر ایشان خوشحال شد. روزی به او فرمود که منشی شما کجاست تا این نامه را در حضور مردم در مسجد بخواند؟آنگاه حضرت ابوموسی رضی الله عنه عرض کرد: یا امیر المؤمنین! او نصرانی است و نمی‌تواند به مسجد بیاید. به محض شنیدن این مطلب شدیداً به حضرت ابوموسی اعتراض کرد و فرمود: اینها رشوه را حلال قرار داده‌اند و خداوند ایشان را خائن معرفی کرده و شما آنها را امین خود قرار داده‌اید؟! لذا اگر دوباره چنین چیزی شنیدم تو را مجازات خواهم کرد.

اگر کسی را به سمت استانداری منصوب می‌کرد، قبلاً عدالت و امانتداری او را کاملاً آزمایش می‌نمود و بعداً رفتار و کردارش را بررسی می‌کرد. به رعایا دستور داده بود که اگر به احدی از شما، از طرف حکام، کوچک‌ترین اذیتی برسد، بدون ترس و خطر به من اطلاع دهید. تا جایی که برای کوچک‌ترین عملی، والیان را بازخواست می‌کرد. و هنگام تعیین استانداران دستورالعملی که مشتمل بر ارشادات زیر بود، می‌نوشت:

۱ـ لباس نازک نپوشید. ۲ـ نان از آرد غربال شده نخورید. ۳ـ درب خانهٔ خود را به روی مردم نبندید و نگهبان مقرر ننمایید تا

هر حاجتمندی به راحتی بتواند با شما تماس بگیرد. ٤ـ به عیادت بیماران بروید و در تشییع جنازه شرکت کنید.
روزی به تمام استانداران کشور فرمان داد هنگام حج با من ملاقات نمایید. چنانکه همهٔ ایشان در وقت معّین جمع شدند و عمر فاروق ﷺ میان مردم بلند شده و فرمود: من ایشان را منصوب کردم تا این که به شما راحتی برسانند نه اینکه بر شما ظلم کنند، و اگر حاکمی بر کسی از شما ظلم کرده است بلند شود. در آن جمع عظیم تنها یک نفر بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! حاکم ما به من صد تازیانه زده است. آن جناب فرمود: خوب است شما هم به او صد تازیانه بزنید. بر خیز و در جلوی من قصاص بگیر. حضرت عمرو بن عاص ﷺ بر خاست و گفت: یا امیرالمؤمنین اگر وضع چنین باشد کسی برای فرماندارانی که از جانب شما انتصاب شده‌اند ارزشی قایل نخواهد شد. آن جناب فرمودند: منظور شما این است که قصاص گرفته نشود؟! حال آنکه من رسول خدا را دیده‌ام که فرمودند: از من قصاص بگیرید. ای شخص بر خیز و قصاص بگیر! عمرو بن عاص ﷺ گفت: یا امیرالمؤمنین! اجازه بفرمایید تا ما او را راضی گردانیم. چنانکه آن شخص چنین رضایت داد که عوض هر تازیانه به او دو سکّه داده شود.

روزی حضرت عمر ﷺ آن جناب از راهی می‌گذشت که ناگهان شخصی صدا زد: یا امیرالمؤمنین! این شرایطی که شما نسبت به والیان خود مقرر کرده‌اید، نجات نخواهید یافت. چرا که «عیاض بن غانم» استاندار مصر لباس نازک می‌پوشد و به در خانهٔ خود نگهبان گماشته است. با شنیدن این مطلب، «محمد ابن مسلمه» را احضار کرد (زیرا که مأموریت بازخواست استانداران به ایشان محوّل شده بود.) و دستور داد که به مصر رفته، «عیاض ابن غانم» را در هر حالی که یافتند با خود بیاورند. محمد ابن مسلمه وقتی به آنجا می‌رسد می‌بیند که نگهبان بر در خانه ایستاده است و زمانی که وارد خانه می‌شود می‌بیند که «عیاض ابن غانم» پیراهن نازک پوشیده است. محمد ابن مسلمه او را مخاطب قرار داده، می‌گوید: برخیز! امیرالمؤمنین تو را احضار کرده است. جواب داد اجازه دهید تا لباس عوض کنم. اما محمد ابن مسلمه اجازه نداد و همانگونه وی را به محضر حضرت عمر فاروق ﷺ رسانید. حضرت عمر فاروق ﷺ چون او را دید، فرمود: این لباس نازک را از تن بدر کن و پیراهن کلفتی به وی داد که بپوشد و گلهٔ گوسفندان را جهت چرا به او سپرده، وی را از استانداری عزل نمود و فرمود: گوسفندان را به چرا ببر و اوقات خود را با آنها بگذران و به مسافرانی که گذرشان از کنار تو می‌افتد بده و آنچه باقی می‌ماند، برای ما نگهدار. شنیدی؟ عیاض ابن غانم گفت: بلی، شنیدم! اما مرگ برای من از این بهتر است. آن حضرت فرمود: از این کار عار داری؟! پدر شما گوسفند می‌چرانید و بدین جهت «به غانم» (یعنی گوسفنددار) موسوم گردید. خوب! آیا روش بهتری در خصوص تو می‌توان اعمال نمود؟ عیاض ابن غانم گفت: بلی، یا امیرالمؤمنین! بعد از این هیچگونه شکایتی از ناحیهٔ من نخواهید شنید. پس آن جناب فرمود: خوب است، اکنون بر سر کارت برو! از آن پس او به گونه‌ای رفتار می‌کرد که هیچ حاکمی بهتر از او پیدا نشد.

حضرت ابراهیم نخعی ﷺ می‌گوید: وقتی که حضرت عمر ﷺ می‌شنید استانداری برای عیادت بیماران نمی‌رود یا مردم فقیر و مسکین نمی‌توانند نزد او بروند، فوراً او را عزل می‌کرد. وقتی که به کشور شام تشریف بردند، حضرت معاویه ﷺ لباس نسبتاً خوبی پوشیده، با شأن و شوکت به استقبال آمد. فرمود: این کسرای عرب است و خطاب به او فرمود: ای معاویه! این چیست؟ شنیده‌ام که نیازمندان نمی‌توانند خود را به دربار تو برسانند. حضرت معاویه ﷺ به لرزه افتاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! چون جاسوسان دشمن اینجا سکونت دارند، برای اظهار هیبت و مرعوب گردانیدن آنها چنین شده است. اما

اگر شما منع فرمایید در آینده چنین نخواهم کرد.

نسبت به عمرو ابن عاص رضی‌الله‌عنه (که اواخر عمر به حکومت مصر رسید) این سخن به او رسیده بود که در نزد او مال فراوانی از شتر، گوسفند، غلام و غیره، وجود دارد. پس نامه‌ای برایش نوشت که این همه مال که نزد توست از کجا آمده است؟ افرادی بهتر از تو اینجا وجود داشت، تو را فقط به خاطر تکلّف و ریاضت به این منصب مقرر نموده‌ام. اما اگر چنین کرده باشی، مانعی از عزل شما وجود نخواهد داشت. هر چه سریع‌تر جواب گوی! عمرو ابن عاص رضی‌الله‌عنه جواب داد: ای امیرالمؤمنین! من خیانت نکرده‌ام. اما چون اینجا کالا ارزان است، سهمیه‌ای که از مال غنیمت به من رسیده با آن این اشیاء را خریده‌ام. سپس حضرت فاروق رضی‌الله‌عنه در جوابش نوشت که این گفته‌ها مرا قانع نمی‌سازد. من محمد ابن مسلمه را می‌فرستم. نصف اموالت را به او تحویل بده!

یک بار تاجری مسیحی نزد ایشان آمد و عرض کرد: من اسبی را که قیمتش بیست هزار درهم بود برداشته و رفتم. مأمور وصول خراج که «زیاد ابن جدیر» است از من یک هزار درهم وصول کرد. سپس در وسط همان سال که با همان اسب از آنجا گذشتم باز از من یک هزار درهم دیگر می‌خواهد. عمر فرمود: همین قدر بس است! نصرانی چنین پنداشت که شکایتش پذیرفته نشد و در دل تصمیم گرفت که باید یک هزار درهم را بپردازد. همین که به آن جا رسید. معلوم گردید که فرمان حضرت فاروق رضی‌الله‌عنه قبلاً رسیده است که در ظرف یک سال مالی که از آن یک بار خراج وصول شده است بار دوم در همان سال نباید گرفته شود. زیاد ابن جدیر فرمان را در جلوی نصرانی خواند و گفت: مطابق این فرمان من از تو چیزی نمی‌توانم وصول کنم. آن شخص با شنیدن آن سخن عرض کرد که من از مسیحیّت توبه می‌کنم و دین شخصی را اختیار می‌نمایم که این فرمان را صادر کرده است. و به این ترتیب به اسلام مشرّف شد.

حضرت سعد ابن ابی وقّاص رضی‌الله‌عنه فاتح ایران را فقط به این دلیل عزل نمود که او در منزل را به روی خود بسته بود. اما در آخر عمر فرمود که من سعد را بر اثر هیچ خیانتی عزل نکرده‌ام.

حضرت خالد و حضرت مثنی رضی‌الله‌عنهما را به این سبب از فرماندهی لشکر عزل کرد که مردم گمان برده بودند که علت فتوحات شخص آنها می‌باشد.در حالی که بعد از عزل آنان در وضع فتوحات، کوچک‌ترین خللی واقع نشده است. این بود سیاست و فراست ویژهٔ ایشان که با کمال کاردانی و درایت خویش چرخ حکومت عظیمی را که دامنهٔ وسعت آن تا به اقصی نقاط دنیا راه یافته بود، می‌چرخانید و هر مهره‌ای را در هر کجای دنیا که لازم می‌دانست، جا به جا می‌کرد و در این رابطه، برای هیچ فردی کوچک‌ترین تفاوتی قایل نمی‌شد.

حضرت خالد را بعد از عزل از مقام فرماندهی، به استانداری «قنسرین» منصوب کرد، وی به شاعری که مدح او را گفته بود، هزار درهم پاداش داد. وقتی که این موضوع به اطلاع حضرت عمر فاروق رضی‌الله‌عنه رسید به حضرت ابوعبیدة ابن الجراح نامه‌ای نوشت که من خالد ابن ولید را از استانداری قنسرین عزل کردم، او را نزد خود احضار کن و در مجمع عمومی دستهایش را با عمّامه ببند و از وی در مورد این که این مبلغ هنگفت را از کجا به شاعر داده است، سؤال کن. اگر از بیت المال داده، مرتکب خیانت شده و اگر از خود داده، اسراف کرده است. چنان که با حضرت خالد «سیف الله» رضی‌الله‌عنه چنین رفتار شد و حضرت خالد رضی‌الله‌عنه با وجود شجاعت و اقتداری که داشت، مطیع و فرمان بردار اوامر امیر المؤمنین بود و بر اجرای حکم فاروقی خاضعانه گردن نهاد. و پس از آن به حضرت خالد رضی‌الله‌عنه مسئولیت مهمی واگذار ننمود. اما طی بخشنامه‌ای به تمام

استانداران کشور اطلاع داد که حضرت خالد رضی الله عنه به علّت خیانت عزل نشده است.
انجام و نتیجهٔ سیاست فاروقی این شد که آن عدالت و انصافی که در دوران خلافت ایشان وجود داشت، قبل از آن و بعد از آن[۱] نیز نمی‌توان برایش نظیری یافت.

وقایعی چند از گشت زنی حضرت فاروق اعظم

۱ـ کجای دنیا شاهد چنین پادشاه و فرمانروایی بوده است که وظیفهٔ نگهبانی را هم خودش انجام دهد؟! حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه شبها تنها در کوچه و خیابانهای مدینه گشت می‌زد و فقط یک تازیانه در دست داشت و در راهی که می‌گذشت اگر به خلاف کاری که قابل مجازات و تنبیه بود برخورد می‌کرد، او را تنبیه می‌نمود. نه تنها در مدینه بلکه هر گاه به سفر می‌رفت، آن را با خود می‌برد و مردم می‌گفتند که تازیانهٔ ایشان از شمشیر دیگران ترسناک‌تر است. وقایع گشت زنی ایشان بسیار است. و همچنانکه از بقیهٔ اوصاف و احوال ایشان مقداری نوشته شد، وقایعی چند از نگهبانی و گشت زنی فاروق اعظم رضی الله عنه ذکر می‌گردد:

روزی قافله‌ای از تجار وارد مدینه شده در بیرون از شهر قصد توقف و اتراق نمود. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه به عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه فرمود: بیا من و تو امشب برای این قافله نگهبانی دهیم، چنانکه آن شب نگهبانی قافله را به عهده گرفتند و هر دو در آنجا نماز تهجّد ادا کردند تا اینکه صدای گریهٔ بچه‌ای چند بار شنیده شد. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نزد مادر بچه رفت و گفت: چرا فرزندت را به گریه در آورده‌ای. در آخر شب باز آواز گریه به گوش رسید. دوباره به آن جا رفت و گفت: تو مادر خوبی نیستی. فرزندت در تمام شب آرام نگرفت. آن زن گفت: ای بندهٔ خدا تو مرا پریشان کرده‌ای، من می‌خواهم او را از شیر باز دارم، اما او از شیر باز نمی‌آید، و بدین سبب آرام نمی‌گیرد. ایشان پرسیدند: بچه چند ماه سن دارد؟ جواب داد: چند ماهی بیشتر سن ندارد. آن جناب فرمود: چرا به این زودی بچه را از شیر باز می‌گیری؟ او گفت: حقیقت این است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بچه‌ای را حقوق می‌دهد که از شیر باز داشته شود. وی گفت: شتاب نکن.

وقتی که برای نماز صبح تشریف آورد، بعد از نماز بسیار گریه کرد و اظهار داشت: چه بد است حال عمر! از کجا معلوم، که وسیله مرگ چند بچّه شده است. سپس دستور داد تا اعلام شود: مردم در بازداشتن شیر از بچه‌ها شتاب نکنند و حقوق فرزندان به مجرّد تولدشان تعیین خواهد شد و سپس همین فرمان را به تمام استانها نوشت.

حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: حضرت فاورق رضی الله عنه در شبی به گشت زنی و نگهبانی مشغول بود. گذرش به اعرابی‌ای افتاد که جلوی خیمهٔ خود نشسته است. ایشان هم رفتند و پهلوی او نشستند و با هم صحبت می‌کردند آنگاه از او پرسید: چگونه گذرت به اینجا افتاد؟! ناگهان صدای گریه‌ای از داخل خیمه بلند شد. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه پرسید این گریه برای چیست؟ او گفت: به تو ارتباطی ندارد، زنی است که در حال وضع حمل می‌باشد. حضرت فاروق رضی الله عنه به منزل رفته و به همسرش «ام کلثوم» رضی الله عنها[۲] گفت: برخیز، لباست را بپوش و همراه من بیا، آنگاه او را همراه خود برد و نزد اعرابی

۱ـ مقصود پیش از اسلام است، نه زمان پیامبر و صدّیق اکبر رضی الله عنه
۲– ام کلثوم دختر حضرت علی و فاطمه رضی الله عنهما می‌باشد.

رسید و به او گفت: آیا اجازه هست این زن داخل خیمه برود و او را در امر زایمان یاری دهد؟ اعرابی اجازه داد. ام کلثوم وارد خیمه شد، بعد از مدتی ام کلثوم آواز داد ای امیر المومنین! به دوست خود مژده بده که پسری متولد شد. اعرابی با شنیدن کلمهٔ «امیر المؤمنین» به لرزه افتاد و فوراً با ادب نشست و معذرت خواست. حضرت عمر ﷺ فرمود: باکی نیست، صبح نزد ما بیا! آنگاه برای پسر او حقوق تعیین نمود و به خودش هم چیزی داد.

حضرت فاروق اعظم ﷺ وقتی از سرزمین شام بازگشت، روزی تنها برای گردش بیرون رفت و به پیرزنی برخورد و جویای احوال پیرزن شد. از او پرسید که عمر «امیر المؤمنین شما» چگونه مردی است؟ آن پیرزن به بدی از ایشان یاد کرد و گفت: از روزی که عمر خلیفه شده درهمی هم به من نرسیده است! وی فرمود: عمر از حال تو چه خبر دارد، چرا به او اطلاع ندادی؟ پیرزن گفت: او امیر المؤمنین است، باید از مشرق و مغرب همهٔ احوال را بداند. فاروق اعظم ﷺ با شنیدن این سخن به گریه در آمد و فرمود: مرا بر حال عمر رحم می‌آید. شما در مقابل آنچه عمر ﷺ کرده است، عوض می‌خواهی؟ پیرزن گفت: مرا مسخره نکن. عمر گفت: مسخره نمی‌کنم. این گفتگو جریان داشت تا اینکه حضرت علی ﷺ و حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ از آن طرف آمدند و عرض کردند: السلام علیکم یا امیر المؤمنین! پیرزن با شنیدن نام امیرالمؤمنین سخت مات و مبهوت شد که به امیرالمؤمنین بد گفته است. آن جناب فرمود: اشکالی ندارد آنگاه با توافق پیرزن، روی قطعه پوستی نوشتند که حضرت عمر فاروق ﷺ در مقابل پرداخت ۲۵ اشرفی، از جانب پیرزن مورد عفو قرار گرفت. لذا این پیرزن در روز قیامت پیش خداوند نمی‌تواند ادّعایی داشته باشد. در پایان آن رضایت نامه، گواهی حضرت علی و حضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله عنهما نیز درج گردید.

شبی مشغول گشت زنی بود، ناگهان از خانه‌ای صدای ساز و موسیقی به گوش رسید، از بالای دیوار وارد خانه شد، مردی را دید که در کنار زنی نشسته است و در پیش خود شراب گذاشته است. به او فرمود: ای دشمن دین! تو چه خیال کردی؟! آیا با وجود این معاصی، خداوند از تو چشم پوشی می‌کند؟ او گفت: یا امیرالمؤمنین! در مجازات عجله نکن؛ من فقط یک گناه مرتکب شده‌ام امّا شما [1] مرتکب سه گناه شده‌اید. اول اینکه خداوند فرموده است: در پی تجسّس عیب کسی نباشید و شما شدید. دوم اینکه خداوند می‌فرماید: از در وارد خانه‌ها شوید و شما از جانب پشت بام داخل شدید. سوم اینکه خداوند می‌فرماید: بدون اجازه کسی وارد منزل او نشوید و شما بدون اجازه وارد خانهٔ من شدید. آن جناب فرمود که اگر تو را ببخشم، آیا این گناهان را ترک می‌کنی؟ او گفت: آری، یا امیرالمؤمنین! دوباره هرگز چنین نخواهم کرد.

شبی دیگر در حال گشت زنی به خانه‌ای نزدیک شد. شنید که زنی به دخترش می‌گوید در شیر آب بریز. دختر جواب داد از جانب امیرالمؤمنین اعلام شده است که آب در شیر نریزید و نفروشید. پیرزن گفت: این وقت نه امیرالمؤمنین اینجا است و نه منادی او. دختر گفت: به خدا قسم این کار درستی نیست! که در ظاهر اطاعت کنیم و در باطن مخالفت. وقتی فاروق اعظم ﷺ این سخن را شنید بسیار خوشحال شد و به غلام خود «اسلم» که همراهش بود، گفت: این خانه را شناسایی کن. روز بعد

۱- جواب ایراد سه گانهٔ آن شخص آسان بود؛ امّا آن جناب عادت نداشت که اگر کسی از او ایراد بگیرد آن را رد نماید و این هر سه ایراد به حاکم وقت وارد نیست، زیرا در امور انتظامی می‌توانند تجسّس کنند و در خانه‌ها از پشت و بدون اجازه وارد شوند. (همان طوری که امروزه نیز متداول است)

کسی را آنجا فرستاد و آن دختر را برای فرزندش «عاصم» خواستگاری نمود و فرمود: این نکاح با برکت خواهد بود، چنانکه این ازدواج صورت گرفت و حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمه‌الله از نسل همان دختر متولد شد.

شبی امیرالمؤمنین گشت می‌زد، گذرش به خانه‌ای افتاد که در آن زنی بود و چند بچه دور او را گرفته و گریه می‌کردند و دیگی را بر آتش نهاده بود.از زن پرسید این بچه‌ها برای چه گریه می‌کنند؟ زن جواب داد: از گرسنگی! سپس پرسید که در دیگ چه چیزی پخته می‌شود؟ زن جواب داد: از آب پر کردم که به نحوی بچه‌ها را تسّلی دهم تا بخوابند به محض شنیدن این سخن اشک از چشمان ایشان سرازیر شد و فوراً برگشت و وارد بیت المال شده از آنجا مقداری آرد و روغن، قدری خرما، لباس و مبلغی پول برداشت و به اسلم گفت: همهٔ اینها را بر پشتم بگذار. اسلم گفت: یا امیرالمؤمنین! من آنها را حمل می‌کنم. حضرت عمر اظهار داشت روز قیامت از من باز پرسی می‌شود. آنگاه آنها را بر پشت خود حمل کرده به خانهٔ آن زن برد و دیگ را از روی آتش بر زمین نهاد و در آن مقداری آرد و روغن و خرما ریخته و با هم آمیخت و زیر دیگ آتش روشن کرد. چون ریش مبارک بلند بود، موهای آن پر از دود شد. وقتی غذا آماده شد، با دست خود غذاکشید و در جلوی بچه‌ها گذاشت. وقتی آنها خوردند و سیر شدند، از آنجا برگشت.

هنگامی که از آخرین حج خود بر می‌گشت، در میان راه به محلّی رسید و فرمود: خدا را شکر که غیر از او معبودی نیست. اوست که اگر بخواهد چیزی به کسی بدهد خواهد داد. این «صنجان» همان موضعی است که من در آن شتران پدرم «خطاب» را می‌چرانیدم و ایشان چون سخت تند خو بود، با کوچک‌ترین تقصیری، مرا مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. اکنون خداوند مرا به مقامی نایل گردانیده که غیر از او خوفی ندارم.

روزی از مسجد بیرون رفت. «جارود» همراه ایشان بود. با زنی برخورد و به او سلام نمود. او جواب را داده، گفت: ای عمر! آیا آن زمان به یادت می‌آید که مردم در بازار «عکاظ» تو را «امیر» می‌خواندند. پس از چند روز مردم تو را «عمر» خطاب کردند و اکنون «امیرالمؤمنین» هستی. پس ترس از خدا را در نظر داشته باش و کار کن. جارود می‌گوید: به آن زن گفتم: تو در حق امیرالمؤمنین سخنان خشونت آمیزی گفتی. حضرت عمر فاروق رضی‌الله‌عنه گفت: تو او را نمی‌شناسی، این «خوله بنت حکیم» است که سخنان او را خداوند متعال بالای هفت آسمان گوش داد.(۱) پس عمر رضی‌الله‌عنه بیشتر مستحق است که به سخنان او گوش فرا دهد.

در عهد خلافت خود وقتی به سرزمین شام تشریف برد، یک راهب مسیحی به محضر ایشان حاضر شد و سندی به ایشان تسلیم کرد. وی با خواندن آن بسیار تعجب کرد. آنگاه گفت: «لیس لِعُمَرَ وَ لاَ لِإبْنِهِ» یعنی: این مال نه از آن عمر است و نه از آن فرزندش. سپس اظهار داشت در زمان جاهلیت با قافله‌ای از تجّار وارد سرزمین شام شدم. هنگام برگشتن کار ضروری پیش آمد. لذا من از وسط راه برگشتم و با خود اندیشیدم که قافله آهسته می‌رود و من با عجله رفته و سپس به قافله ملحق خواهم شد. در بازار راه می‌رفتم که یک عالم مسیحی با من برخورد کرد و مرا گرفت و با خود برد. من می‌خواستم خود را رها کنم ولی نتوانستم ؛ تا اینکه مرا به کلیسا برد. در آنجا مقداری خاک بود. او به من تیشه‌ای داد و گفت این خاکها را از اینجا

۱- اشاره است به آیهٔ کریمهٔ «قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِيْ تُجَادِلُکَ فِيْ زَوْجِهَا» الایه

ترجمه: همانا خداوند سخن آن زن را که با تو دربارهٔ شوهرش گفتگو می‌کرد شنید.(شکایت می‌کرد پیش خدا)

برداشته آنجا بریز. و از بیرون در را قفل نمود و رفت. هنگام ظهر آمد و دید که من هیچ کاری نکرده‌ام یک سیلی بر من نواخت. من همان تیشه را برداشته بر سرش کوبیدم که مغزش متلاشی شد و از آنجا بیرون شده و راه افتادم و بقیّهٔ تمام روز و شب را راه رفتم.

از قضای الهی به وقت صبح به کلیسایی رسیدم و چند دقیقه در سایهٔ آن نشستم. از آن کلیسا همین شخص بیرون آمد که اکنون این سند را به من داد. او برای من آب و نان آورد و یک بار از سر تا پا در من نظر انداخت و گفت: تمام اهل کتاب می‌دانند که در روی زمین از من عالم‌تر به علوم آسمانی کسی نیست و من در وجود تو تمام نشانه‌های آن مردی را می‌یابم که ما را از این بتکده بیرون می‌کند و بر این شهر مسلط می‌شود. به او گفتم چرا سخنان بیجا می‌گویی؟ گفت: خیلی خوب! نام تو چیست؟ گفتم عمر بن الخطاب. گفت: قسم به خدا آن شخص تویی و در این هیچ شکّی نیست و بعداً به من گفت: برایم مکتوبی بنویس که آنچه مربوط به این کلیسا است از هر گونه گزند و تعرض در امان است. به او گفتم: تو این قدر به من احسان کردی ؛ اجر آنها را با تمسخر و استهزا از بین مبر. گفت: شما بنویسید، اگر خیالم اشتباه باشد، در نوشتن به تو نقصانی نخواهد رسید. چنانکه من آنچه را که او گفت، نوشتم و به او دادم و امروز او همان یادداشت را پیش من آورده و می‌گوید: به وعده‌ای که دادی وفا کن. و من جواب دادم که این کلیسا نه مال من است و نه از آن پسرم.

هر گاه عده‌ای از مردم یمن می‌آمدند، از تک تک آنان سؤال می‌کرد که آیا «اویس قرنی» در میان شما است؟ تا اینکه زمانی اویس قرنی رضی الله عنه شخصاً تشریف آورد. از او پرسید: تو از شاخهٔ قراء قبیلهٔ مراد هستی؟ او گفت: بلی! باز از او پرسید آیا در بدن تو داغهای سفیدی وجود داشته که همهٔ آنها خوب شده‌اند به جز یکی که به اندازه درهم باقی مانده است؟ او گفت: بلی! باز پرسید که مادرت زنده است؟ او گفت: آری! باز فرمود: همهٔ اینها را رسول خدا در مورد تو به من فرموده است. و نیز فرموده است: «عزت و منزلت او (اویس قرنی) در دربار خداوند متعال به اندازه‌ای است که اگر به اعتماد خدا بر چیزی قسم یاد کند، خداوند قسم او را برآورده می‌سازد و نمی‌گذارد حانث شود. ای عمر! اگر توانستی به او بگو تا برایت استغفار کند.» چنانکه اویس قرنی رضی الله عنه برای ایشان طلب مغفرت نمود. آنگاه از وی پرسید: اکنون قصد عزیمت به کجا داری؟ گفت: به کوفه. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: اگر بخواهی برایت نامه‌ای به حاکم کوفه بنویسم. ایشان گفتند نه! من می‌خواهم در میان مردم، گمنام باشم. سال بعد چند نفر از اشراف قبیلهٔ او به حج آمدند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه از آنان پرسید اویس قرنی رضی الله عنه را شما در چه حال گذاشتید؟ گفتند: ما او را در شکسته حالی و مفلسی گذاشته‌ایم.فرمود: اکنون نزد او بروید و بگویید تا برای شما طلب مغفرت نماید، چنانکه آنان هنگام برگشتن با اویس قرنی رضی الله عنه ملاقات کردند و از او خواستند که برای ایشان استغفار کند. اویس قرنی رضی الله عنه گفت: اکنون که شما دارید از حج می‌آیید باید برای من استغفار کنید. چون دید که مردم بسیار اصرار دارند، گفت: این طور معلوم می‌شود که شما با حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات کرده‌اید، برای آنان است استغفار کرد اما در دل خیال نمود که الان من مشهور شدم. پس باید به جایی دیگر رفت، چنانکه از آنجا رفت و دیگر اثری از او یافت نشد.

خدمات دینی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه ظرف ده سال خلافت خویش، چنان به تبلیغ و تعلیم دین پرداخت که اگر کسی دارای چشم بصیرت باشد، می‌گوید که کسی دیگر در ظرف بیست سال هم نمی‌توانست چنین خدماتی انجام دهد. در واقع، ایشان در میان پیامبر و امّتش جهت تبلیغ دین بزرگ‌ترین واسطه و وسیله بودند. در دین مهم‌تر از هر چیز قرآن مجید است پس از آن سنّت نبوی. یعنی اقوال و افعال و احوال آن حضرت . در رابطه با مسائل دینی، ذیلاً نمونه هایی از خدمات ارزنده فاروق اعظم رضی الله عنه در این باره ذکر می‌شوند:

قرآن مجید

نسبت به تلاوت قرآن مجید بسیار علاقه‌مند بود و مردم را به تلاوت آن دستور می‌داد و خود به آن گوش می‌داد. معلوم است که از این روش، شوق تلاوت در میان مردم تا چه حدی ایجاد می‌گردد. یک روز در حال گشت زنی به کنار مسجد رسید. دید که چند نفر در مسجد نشسته‌اند. عادت ایشان این بود که بعد از نماز عشاء مردم را از مسجد بیرون می‌کرد به جز کسانی که به نماز مشغول بودند. از آنان پرسید چه کسانی هستند و برای چه نشسته‌اند؟ پاسخ رسید که «ابی بن کعب رضی الله عنه» با چند نفر دیگر به ذکر خداوند مشغول هستند. آنگاه نزد ایشان آمد و نشست و از هر یک از ایشان خواست تا قرآن بخوانند. ابو سعید مولای ابو سعید رضی الله عنه می‌گوید: وقتی نوبت به من رسید، هیبت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بر من غالب شد و زبانم بند آمد، به طوری که ایشان نیز متوجه شدند و فرمودند: بهتر است به دعا مشغول شوید.(۱)

در نماز فجر سورهٔ طویلی قرائت می‌نمود تا مردم با شنیدن قرائت او قرآن را یاد بگیرند.

در سال ١٤ هجری، نماز تراویح را رایج کرد و به تمام استانداران نوشت تا در قلمرو خود نماز تراویح را بخوانند و رایج گردانند و در مدینه منوره برای نماز تراویح، دو امام، یکی برای زنان و دیگری برای مردان مقرر نمود.(۲) این امر زمینهٔ خوبی برای حفظ قرآن را فراهم آورد.

در اقصی نقاط حکومت اسلامی تدریس قرآن را دایر و معلم تعیین نمود و برای معلمین حقوق و مزایایی تعیین نمود، به ویژه برای معلمین مکاتب قرآن مدینه منوره، که برای تعلیم اطفال ساخته شده بودند، برای هر یک پانزده درهم در هر سال تعیین نمود.(۳)

تعلیم اجباری قرآن مجید را در میان بادیه نشینان رایج نمود و شخصی به نام ابوسفیان را با هیئت چند نفره مأمور ساخت تا قبایل اعراب را بررسی کنند و از آنان امتحان بگیرند و کسی را که اصلاً از قرآن چیزی نمی‌داند تنبیه کنند.(۴)

حضرت معاذ بن جبل و عبادة بن صامت و ابی بن کعب رضی‌الله‌عنهم را به شام اعزام داشت و فرمود: «اولاً به «حمص» رفته، چند روزی توقف کنید و نظام تعلیم قرآن را ترتیب دهید. و از آنها خواست تا یکی در حمص بماند و یکی به دمشق برود و دیگری به فلسطین. حضرت عباده رضی الله عنه در حمص باقی ماند و حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه به دمشق و حضرت معاذ رضی الله عنه به

۱- طبقات ابن سعد جلد ۳ و ۲

۲- طبقات ابن سعد جلد ۳ و ۲

۳- سیرة العمرین ـ ابن جوزی

۴- الاصابة فی تمییز الصحابة

فلسطین رفتند.

حضرت ابوالدرداء ﷺ روزانه بعد از نماز فجر در مسجد جامع دمشق می‌نشست و درس قرآن می‌داد و جماعتهای ده نفری ترتیب داده، برای هر جماعتی یک استاد معین کرد و خودش آنان را سرپرستی می‌کرد. طلاب خصوصی را شخصاً درس می‌داد. روزی از شرکت کنندگان آمار گرفت، معلوم شد که روزانه شانزده هزار نفر در درس قرآن شرکت می‌کنند.[۱]
تعلیم قرآن از فرایض مهم سربازان به شمار می‌آمد. در هر سال از استانداران و فرماندهان سپاه اسلام، آمار فارغ التحصیلان درجهٔ حفظ قرآن را می‌خواست. به طوری که حضرت سعد ﷺ، اسامی سیصد نفر از سربازان خود را فرستاد و حضرت ابوموسی ﷺ از استان بصره در یک سال، فهرست دو هزار حفّاظ را ارسال داشت. لذا فاروق اعظم ﷺ از او خیلی خشنود شده و حقوق او را اضافه نمود. در سالهای بعد نیز چندین فهرست طویل برای ایشان فرستاده شد و بعدها آمار حفّاظ قرآن در عهد فاروقی به چندین هزار نفر رسید.

قابل ذکر است که تنها خواندن قرآن مجید، منحصر به الفاظ قرآن نبود و اهتمام وافر آن جناب این بود که علاوه بر حفظ قرآن، قاریان در درک مفاهیم و معانی نیز کوشش نمایند. چنانکه امروز «حافظ قرآن» لقب کسی است که فقط الفاظ قرآن را حفظ نموده است. آیا امکان دارد که صحابهٔ کرام به کسی درس قرآن بدهند و فقط بر حفظ الفاظ قناعت نمایند؟!
حضرت عمر ﷺ بسیار تاکید می‌کرد که قرآن مجید را از کسی یاد بگیرید که سلسلهٔ یاد گیری او به رسول خدا برسد. روزی از یک اعرابی شنید که اِعراب آیه‌ای را اشتباه می‌خواند. آنگاه فرمان داد تا دستور زبان عربی آموخته شود، و این اولین بنیاد و اساس علم نحو بود که پایه گذاری شد.
برای خدمت به قرآن مجید بقدری مشتاق بود که برای نوشتن آن اهتمام خاصی ورزید و از نوشتن با قلم خفی منع می‌کرد. (۲)

در تعلیم تفسیر قرآن مجید، مخصوصاً آنچه مربوط به توضیح آیات و احکام و تفهیم مطالب می‌باشد، توجه خاصی مبذول داشت. البته توجه ایشان به مباحث غیر ضروری مانند داستانها و شأن نزول کم بود. روی همین اساس شاه ولی الله در ازالة الخفا مرقوم می‌دارد: «اما تفسیر قرآن عظیم پس ذروهٔ سنام به دست حضرت فاروق ﷺ به ظهور آمده» و چنانچه کسی می‌خواهد تفسیر آیات قرآن را که توسط حضرت فاروق ﷺ روایت شده ملاحظه کند، به «ازالة الخفاء» مراجعه نماید که در آن مجموعه بزرگی در این خصوص وجود دارد و گواه بر این است که حضرت عمر فاروق ﷺ چه قدر به قرآن مجید توجه داشته‌اند.

سنّت نبوی یا مسائل دینی

در زمان اصحاب کرام، علم فقه علم مستقلی نبود، همین مسائل دینی که فقه نامیده می‌شود و یا از آن به حدیث تعبیر می‌شود، وجود داشت. این علم را نیز حضرت عمر فاروق ﷺ توسعه داد و در این رابطه بزرگ‌ترین کاری که انجام داد این بود که بر اثر برنامه ریزی و انتظام خاص ایشان، کسی نمی‌توانست چیزی را اشتباهاً به پیامبر اکرم منسوب نماید و در دین

۱- ملل و نحل، ابن حزم.

۲- الاتقان فی علوم القرآن للسیوطی

افترا پردازی شود. به همین علّت حضرت معاویه ﷺ در زمان خویش حکم داده بود که کسی که غیر از احادیث رایج زمان حضرت عمر فاروق ﷺ، روایت دیگری را ارائه دهد مورد مجازات قرار خواهد گرفت.

نمونه‌هایی دیگر از خدمات ارزندهٔ فاروق اعظم

۱ـ هنگام انتصاب استانداران، به آنها می‌فرمود: شما را برای مسلمانان راهنما و مربّی قرار داده اعزام می‌کنم، لذا از تعلیم مذهبی آنها غفلت نکنید.

۲ـ در ممالک مفتوحه در تعیین قاضی و معلّم درنگ نمی‌کرد و بزرگان صحابه را برای تعلیم به اطراف و اکناف آن بلاد اعزام می‌داشت. حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را به کوفه فرستاد، حضرت عبادة بن صامت رضی الله عنه را قاضی فلسطین مقرر کرد. حضرت حسن بصری می‌گوید: عبدالله بن مغفّل از جمله ده نفری بود که حضرت عمر رضی الله عنه آنان را برای تعلیم دین به وطن ما «بصره» اعزام داشته بود. حضرت ابوموسی رضی الله عنه وقتی که به استانداری بصره منتخب شد، هنگام ورود به بصره فرمود: ای مردم! مرا حضرت عمر رضی الله عنه نزد شما فرستاده تا کتاب خدا و سنّت رسولش را به شما بیاموزم.

۳ـ در فرمانهایی که برای استاندار هر استان ارسال می‌کرد، مسایل ضروری دین را مرقوم می‌داشت و دستور می‌داد که این فرمان را در میان مردم کاملاً انتشار دهید. حضرت امام مالک رحمه الله یک بخشنامه‌ای را که متعلّق به نماز و اوقات آن است بیان فرموده، واقعاً قابل توجه و التفات است.

٤ـ در خطبه‌های خود و ملاقاتها، مسایل دینی را به مردم می‌آموخت.

۵ـ در مسایلی که اختلاف وجود داشت، با علمای صحابه گفتگو و مباحثه و تحقیق می‌کرد و آنچه متفق علیه می‌بود آن را اشاعه و نشر می‌کرد. مسایلی را که مجتهدین آنها را اجماعی گفته‌اند، همان مسایلی است که در عهد فاروقی منتشر شده‌اند.

بدون تردید هر اندازه که علم دین در دورترین نقاط دنیا انتشار می‌یافت، یا مسلمانانی که از جاهای دور مسایل را حاصل می‌کردند، همه در نتیجهٔ سعی و تلاش آن حضرت می‌باشد. کثرت مسایل دینی که از آن جناب نقل شده، از هیچ کس دیگری نقل نشده است. چنانکه حضرت شیخ ولی الله محدّث دهلوی، تمام روایاتی را که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نسبت به مسایل دین نقل کرده، همه آنها را در یک کتاب مستقل جمع آوری کرده است و کتابهای فقه را به ترتیب از کتاب الطهارت تا کتاب المیراث گرد آورده و بنام فاروق اعظم رضی الله عنه نامگذاری کرده و آن را جزیی از ازالة الخفاء قرار داده است. و حضرت شیخ می‌فرماید: از این کتاب معلوم می‌گردد که مذاهب اربعه در اصل، شرح همین متن هستند.

٦ـ بسیار تاکید می‌کرد که احادیث رسول الله روایت شوند. چنانکه وقتی جماعتی را از انصار به کوفه فرستاد به آنان فرمود: هر گاه شما وارد کوفه می‌شوید، مردم به نزد شما می‌آیند و می‌گویند که اصحاب محمد آمده‌اند و از شما احادیث دریافت می‌دارند، شما احادیث رسول خدا را بیان کنید و در این باره من هم شریک شما هستم. صاحب ازالة الخفاء می‌فرماید: امام دارمی جریان را چنین بیان کرده است: وقایع تاریخی رسول خدا را بیان کنید و از روایت کردن سنن و فرایض کوتاهی نکنید.

باز صاحب ازالة الخفاء می‌فرماید: اما مطلبش نزد من این است که روایت عادات و شمایلی را که مسایل شرعی با آن ارتباطی ندارند، بیان کنید، یا این که بدون تحقیق روایتی را نقل نکنید. ولی بنظر بنده (مولف) وقتی که خود حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه مقصود خود را ظاهر کرده است احتیاج به بیان مطلب دیگری نیست. در مصنف عبدالرزاق از آن جناب این مضمون با این الفاظ نقل شده است:

قال ابوهریرة لمّا ولی عمر رضی الله عنه قال اقلّوا الروایة عن رسول الله الاّ فیما یعمل‌به

یعنی: حضرت ابوهریره ﷺ می‌گوید: وقتی که حضرت عمر ﷺ به عنوان خلیفه تعیین شد، دستور داد، روایات مربوط به غیر اعمال را کمتر نقل کنید. معلوم می‌شود که مقصود حضرت فاروق ﷺ این بود که فقط احادیث وابسته به اعمال رسول الله بیان شوند و روایات غیر اعمال کم نقل شوند. چه قدر این سخن واقع بینانه بوده است، زیرا که در وهلهٔ اول فقط روایات اعمال کار آمد بودند. چون اساس عقاید بر آنها مبتنی نخواهد بود، باز نقد احادیث اعمال توسط تعامل صحابه کرام خواهد انجامید. و روایات غیر اعمال اینگونه نقد نخواهند شد. امروز تمسک اهل بدعت اکثراً به همان روایات غیر، اعمال است و اگر آنها وجود نمی‌داشتند کوچک‌ترین چیزی هم در دین الهی برای اتکای اهل بدعت پیدا نمی‌شد.

متفرقات

۱ـ یک هزار و سی و شش شهر با حومهٔ آنها را فتح کرد. و هر شهر و محلی که به تصرف در می‌آمد، دستور می‌داد تا آن جا مسجدی بنا کنند و در مساجد ائمه و مؤذنینی را تعیین می‌کردند. طبق آمار به دست آمده برای نمازهای پنج گانه چهار هزار مسجد و برای نماز جمعه نهصد مسجد جامع در زمان ایشان ساخته شده است.

۲ـ در سالی که برای عمره به مکهٔ معظمه، تشریف بردند مسجد الحرام را توسعه دادند و دستور صادر کردند که در میان مکه و مدینه در هر منزل قیامگاه‌هایی ساخته شود و چاه حفر گردد و چاههایی که پر از خاک شده‌اند، از نو حفر شوند. و برای این کار چهار نفر را تعیین نمود.

۱ـ مخرمه بن نوفل، ۲ـ ازهر بن عوف، ۳ـ سعید بن یرفوع، ٤ـخویطب بن عبدالعزیز

۳ـ مسجد نبوی را توسعه داد و مقرر نمود تا در تعمیر آن چوب درخت خرما و خشت خام به کار رود. چنان که در زمان رسول‌خدا مرسوم بود که در مساجد حصیر می‌انداختند فرمان داد تا در مسجد فرش حصیری گسترده شود. چنان که از «عقیق» بر می‌آید، حصیر آورده و پهن گردید.

٤ـ حکم جلوگیری از نکاح اهل کتاب را صادر نمود. ولی با وجود این تصریح کرد که خداوند آن را حلال گردانیده و من حلال را حرام نمی‌کنم، بلکه این جلوگیری بنابر مصلحت است. واقعاً این اقدام چقدر به جا بود امروز اگر نسل‌هایی که مادرانشان یهودی یا مسیحی هستند به این امر توجه کنند، از این حکم تقدیر خواهند کرد.

۵ـ در دوران خلافت فرمان داد کسی می‌تواند در بازارهای ممالک اسلامی مغازه باز کند که نسبت به مسایل دینی و معاهلاتی واقف باشد، که این خود تدبیری بزرگ برای ترویج علوم دینی بود.

٦ـ در محضر خویش برای کسی احترام قایل بود که در علوم قرآنی برتری داشت و اکثراً در علوم قرآن از مردم امتحان می‌گرفت کسی که پذیرفته می‌شد، برایش احترام زیادی قایل می‌شد. به حضرت عبدالله بن عباس ﷺ به حدی احترام می‌کرد که بزرگان صحابه بر وی خرده‌گیری می‌کردند، ولی ایشان می‌فرمود که : وی در علوم قرآن برتری دارد و برای اثبات این مدّعا چند بار از او امتحان گرفت و برتری او را بر همه ظاهر کرد. آن جناب برای ترویج در علوم قرآنی تدابیر زیادی اختیار کرده بود بطوری که ظرف ده سال تمام جهان را علم و دانش دینی فرا گرفت. کفار زیادی در عهد او مشرف به اسلام شدند که آمار آنها را به غیر از خداوند علیم و خبیر کسی دیگر نمی‌داند. اسلامی که در میان یهودیان، مسیحیان، و مجوسیان انتشار یافت همه از برکات آن جناب می‌باشد. **جزاه الله تعالی عن الاسلام و المسلمین جزاءً وافیاً**

اگر شخصی منصف فعالیت‌ها و خدمات دینی و علمی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه را ملاحظه و بررسی کند، بدون چون و چرا خواهد پذیرفت که آن جناب همان قدر که در دیانت از همه برتر بود، در علم هم از همه سبقت گرفته بود. انکار برتری او در دیانت و علم به منزله این است که کسی روز را بگوید شب است. و احادیث نبوی گواه بر علم و دیانت او هستند. از صحابه کرام نسبت به ایشان روایات زیادی نقل شده است. حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گفت: اگر علم ده جـزء باشد، حضرت عمر از نُه جزء آن برخوردار است. باری، شخصی به او گفت: این گفته شما در حالی است که هنوز بزرگان صحابه زنده هستند، وی جواب داد: منظور من از علم، علم به الله است.

فتوحات عهد فاروقی

از همه اینها که بگذریم و تمام امتیازات و مفاخر ایشان را نادیده بگیریم و فقط به فتوحات زمان ایشان نظری بیفکنیم، قدرت خداوندی هویدا می‌گردد. و واضح می‌شود که، تایید غیبی و وعدهٔ راستین خداوندی همراه ایشان بود.و مفهوم ﴿**لِيُظْهِرَهُ على الدين كله**﴾ داشت با دست ایشان ایفاء می‌شد و پیشگوییهای رسول خدا راجع به فتح ایران و روم بوقوع می‌پیوست. این دو دولت قدرتمند و بزرگ دنیا (ایران و روم) که از ثروت سرشار و سربازان تربیت یافته‌ای که با انواع و اقسام سلاح و ساز و برگ جنگی آراسته بودند و سلطنت روم از چهارصد سال قبل ادامه داشت و سلطنت ایران از زمان کیومرث [1] بود که در تاریخ طبری بنا بر قولی کیومرث نام دیگر حضرت آدم علیه السلام می‌باشد. آیا در گمان کسی این سخن می‌گنجد که به دست چند عرب بی‌ساز و برگ در مدت کوتاهی این دو دولت بزرگ و مقتدر واژگون و متلاشی شوند به ویژه شاهان ایران که عربها را غلام خود می‌پنداشتند و وقتی که فرمان بلند سرور انبیا به خسرو پرویز صادر شد، وی با دهان کجی و بـا گسـتاخی و بی‌شرمی تمام، این سخن را بر زبان راند که غلام من برای من چنین بنویسد: (نعوذ بالله من ذلک)

شیخ ولی الله در ازالة الخفاء کاملاً درست فرموده است که: شکست دادن این دو دولت بزرگ که حکـومت آنـها از مـدت چهارصد سال قبل تا آن زمان ادامه داشت و با آن همه ساز و برگ و شهامت و سپه سالاری در مدت کوتاهی به دست تنی چند از اعراب بی ساز و برگ، هرگز و در هیچ زمانی مانندی نداشته و نخواهد داشت. نه در زمان اسکندر ذی القرنین، نه هنگام ترکان چنگیز و نه در ایام تیمور.

بر کاوشگران فن تاریخ پوشیده نیست، که در فتح بلاد هر چند مساعدت بخت، غالب باشد، باز هم نمی‌شود با لشکر کوچک و بی‌ساز و برگی دو ابر قدرت ایران و روم را در مدت زمان کوتاهی شکست داد. چرا که بخت و اقبال و مساعدت هم حد و غایتی دارد. فتوحاتی که در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه وقوع یافت، از حدّ و غایت تصور خارج است به هر کیفیتی که باشد در این کتاب مختصری از احوال فتوحات نوشته می‌شود. زیرا احوال مفصل آن حتی در صفحات بسیار تاریخ نخواهد گنجید.

۱- اگر عروج سلطنت ایران را در نظر داشته باشیم و از زمان کورش حساب کنیم باز هم تا حمله مسلمانان (۱۲۰۰) یک هـزار و دویست سال از سلطنت گذشته است.

فتح ایران

در سال ۱۳ هجری که حضرت عمر فاروق ﷺ بر مسند خلافت نشست، تدابیر نابودی حکومت، ایران را آغاز نمود. کدام مسلمان بود که در دل، حس انتقام گیری از ایرانیها را نداشت.(۱) نخست تا چند روز متواتر حضرت عمر فاروق ﷺ خطبه ایراد می‌فرمود و در آن مسلمانان را علیه ایرانیان به جهاد ترغیب می‌نمود. آیه‌های قرآنی را قرائت می‌فرمود و احادیث نبوی را بیان می‌کرد. و وعدهٔ فتح ایران را که خدا و رسولش به مسلمانان داده بودند، به یادشان می‌آورد و در دلهای‌شان قلق و تپش خاص جهاد را بوجود آورد. (۲)

نخست ابوعبیده ثقفی که یکی از اکابر تابعین بود به ندای ایشان لبّیک گفته و آن جناب از این اقدام وی بسیار تشکر کرد. و فوراً سپاه اسلام را به دسته‌های مختلف ترتیب داد و گسیل داشت که بعضی از اصحاب بزرگ هم جزء آنها بود حتی یک صحابی بدری به نام سلیط بن قیس ﷺ هم وجود داشت. فرماندهی را به ابوعبیده ثقفی سپرد. و فرمان داد: که بدون مشورت اصحاب هیچ کاری را انجام ندهید. به مثنی حارثه که قبلاً بنا به دستور حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ در عراق استقرار یافته بود، دستور داد. که او سپاه خود را به حرکت درآورد، این هر دو فرمانده با قشون خود به جانب ایران حرکت کردند. ایرانیها از دیر وقت مشغول آماده کردن لشکریان خود بودند، رستم پسر فرخ زاد که فرمانده بزرگ نیروهای ایران بود، فوراً به «جابان» دستور داد که با سپاهی نیرومند در مقابل نیروهای اعراب آماده گردد. چنان که هر دو ارتش در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و بعد از نبرد بزرگی، فتح نصیب مسلمانان گردید و اموال بسیاری به غنیمت گرفته شد. هنوز غنایم توزیع نشده بودند. که «نرسی» پسر خاله شاه ایران با نیرویی بزرگ در مقابل مسلمانان قرار گرفت. و از طرف دیگر «رستم» به سرداری «جالینوس» نیز لشکر بزرگی را حرکت داد. اما ابوعبیده ثقفی قبل از این که نرسی و جالینوس به هم به پیوندند. بر نرسی حمله کرد، و او را فراری داد و اموال شان را به غنیمت گرفت، سپس بی‌درنگ بر جالینوس و لشکریان او حمله ور شد، و او را نیز شکست داد و از او هم اموال فراوانی بدست آورد. پس از پایان این سه نبرد، خمس (یک پنجم) اموال غنیمت و اسیران را به دارالخلافه روانه کرد. و بقیه اموال را بین مجاهدین تقسیم نمود. وقتی که خبر شکست سپاهیان ایران به ملکه پارس، پوران دخت رسید، بهمن جارود را با سی هزار نفر سپاهی جنگاور و سی هزار فیل روانه داشت و در میان آنها فیل سفیدی وجود داشت که از زمان خسرو پرویز و خیلی میمون و خوش‌شانس محسوب می‌شد. و در هر معرکه‌ای که می‌رفت، فتح حاصل می‌گشت، به همراه درفش کاویانی که از زمانهٔ فریدون در خزانهٔ شاهی گذاشته شده بود و برای فتح و کامیابی نشانهٔ بزرگی پنداشته می‌شد، به جنگ با مسلمانان گسیل داشت و رستم نیز سپاهیانی تازه نفس جهت یاری رساندن به بهمن جارود روانه کرد.

حضرت ابوعبیده این بار از حدّ شجاعت گذشت و به حدّ تهوّر رسید و از پل فرات عبور کرد و مشغول کار زار گردید. در هنگام شروع جنگ مسلمانان کمی متزلزل شدند. در همین حال یکی از مسلمانان پل را شکست، که اگر خدای ناخواسته

۱-خسرو پرویز شاه ایران که نامه حضرت رسول خدا ﷺ را که به نام او مبنی بر دعوت اسلام ارسال داشته بود، پاره کرد و رسول خدا ﷺ فرمود که خداوند سلطنت او را پاره کند.

۲-در قرآن مجید آیات متعددی وجود دارد که خداوند در آن مژده و فتح ایران و روم را به مسلمانان داده است.

شکست روی دهد، مسلمانان نتوانند بگریزند. سپاهیان اسلام از حمله فیلهای ایرانیان بسیار پریشان شدند. زیرا در میان اعراب فیل نبود و چون اسبها و شترها فیلها را می‌دیدند، می‌ترسیدند و فرار می‌کردند، در آخر، حضرت ابوعبیده رضی الله عنه با چند نفر دیگر از اسبها پیاده شدند و شروع به قطع خرطوم فیلها کردند. و خود حضرت ابوعبیده رضی الله عنه خرطوم فیل سفید را قطع کرد اما وقتی که عقب رفت، پایش لغزید و بر زمین افتاد و فیل سفید فوراً او را زیر دست و پاهایش له کرد. بعد از شهادت ایشان هفت نفر یکی بعد از دیگری پرچم را بلند کردند و شهید شدند. در آخر حضرت مثنی خود پرچم را به دست گرفت. و ایرانیان شکست خوردند و مسلمانان پل شکسته را تعمیر کردند و باز به آن طرف پل برگشتند. در این جنگ چهار هزار مسلمان شهید شدند و نزدیک بود که ترس بر سپاه مستولی شود، اما خداوند متعال قلبهایشان را نیرو بخشید و تا چند روزی جنگ متوقف شد، در همین زمان سال ١٤ هجری شروع شد و رومیان وقتی دیدند که تمام نیروهای مسلمین به طرف ایران روانه شده‌اند، لذا از آن طرف جنگ را آغاز کردند که شرح آن را بعداً بیان خواهم کرد.

حضرت فاروق رضی الله عنه بدون تردید و دغدغه خاطر برای مبارزه با رومیان نیز آماده شد. در همین هنگام، حضرت جریر بن عبدالله بجلی همراه با چهار هزار نفر از یمن آمد. حضرت فاروق رضی الله عنه فوراً دستور داد که عازم ایران شوند و تحت فرماندهی حضرت مثنی قرار گیرند و به مثنی رضی الله عنه نوشت که جریر بن عبدالله یکی از صحابه است، احترام و اکرام وی را کاملاً در نظر داشته باشید. ایرانیان این بار مهران همدانی را سر لشکر قرار داده برای نبرد، فرستادند. جنگ سختی در گرفت که نام آن در تاریخ «یوم الاعشار» گذاشته شده است، زیرا که در این جنگ صد نفر از مسلمانان، هر یک ده نفر از کافران را کشته ساخته بودند. مهران هم به دست غلامی کشته شد. در این هنگام حضرت مثنی رضی الله عنه به میمنه سپاه ایران حمله کرده بسیاری از طلاها و جواهرات را که ارزش زیادی داشتند، به دست آورد. در این زمان سال پانزده هجری شروع شد و مسلمانان خود را برای نبرد بزرگ تاریخ اسلام، که آن را جنگ قادسیه می‌گویند آماده ساختند. حضرت شاه ولی الله دهلوی در ازالة الخفاء می‌نویسد: «به کوشش حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در این جنگ فرقان اکبر در میان اسلام و کفر ظهورپذیر شد، وقتی جنگ به شروع شدن نزدیک شد، حال اضطراب حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به نحوی بود، که نبی اکرم در جنگ بدر برای پیروزی مسلمین و شکست کفار دعای قنوت می‌خواند.» حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به تمام جوانب و اطراف فرمان داد تا سرباز استخدام کرده به مدینهٔ منوره اعزام دارند. حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را که یکی از عشرهٔ مبشره بود، فرمانده تمام قشون عراق قرار داد و او را به تقوا، صبر و ثبات قدم توصیه فراوان کرد. حضرت سعد رضی الله عنه همراه با سی هزار نفر که از آن جمله هزار نفر از اصحاب و نود و نه نفر از اهل بدر بودند عازم عراق گشت.

در عراق به اندازه‌ای سپاه بود که آمار مجموع آن سربازان شصت هزار نفر ذکر شده است. از طرف دیگر، ایرانیان ملکه را معزول کردند و یزدگرد را بر تخت نشاندند، زیرا مرد کارهای جنگی را بهتر از زن می‌تواند انجام دهد. در نتیجه، خزاین و دفینه‌های شاهان قدیم بیرون آورده شدند و برای آمادگی و اسلحه‌سازی و استخدام لشکر ثروت بی‌شماری صرف شد و رستم قشون را همراه خود وارد کار زار کرد. بر رودخانه پل بست و از آن گذشت، حضرت سعد رضی الله عنه کثرت سپاه و ساز و برگ دشمن را به حضرت عمر رضی الله عنه نوشت. آن جناب در جواب نوشتند: «هیچ تردیدی به خود راه ندهید، و به ساز و برگ دشمن نیندیشید، رحمتهای خداوندی را در نظر بگیرید.» از قضای الهی آبله‌هایی بر جسم مبارک حضرت سعد رضی الله عنه بیرون آمده بطوری، که آن حضرت نمی‌توانست از جای خود حرکت کند. و از طرف دیگر، یزدگرد در «مداین» نشسته بود و هر روز

سپاه تازه‌ای را حرکت می‌داد. یزدگرد چندین پیک را جهت اطلاع از میدان جنگ گمارده بود طوری که هر لحظه خبر از میدان جنگ به او برسد.

حضرت سعد ﷛ در محل فرماندهی که در وسط قشون قرار گرفته بود، اقامت گزید و تمام سربازان خود را جمع کرد و برای آنان سخنرانی نمود و پیشگوییهای فتح ایران را از احادیث رسول الله به گوش تمام مجاهدان رسانیده و فرمود: من چهار بار تکبیر می‌گویم با اولین تکبیر، شما هم تکبیر بگویید، و اسلحه‌های خود را آماده سازید، در تکبیر دوم لباسهای جنگی را بپوشید، و با تکبیر سوم صفهای خود را منظم کنید و با تکبیر چهارم **لا حول و لاقوة الا بالله العلی العظیم** گویان بر دشمن حمله کنید. چنانکه این طور نیز شد و به طور متوالی سه روز و یک شب جنگ ادامه پیدا کرد. و شاید دنیا هرگز در خواب خود هم چنین معرکه و جنگ سختی را ندیده است. در تاریخ اسلام روز اول جنگ را «یوم‌الارماث» و روز دوم را «یوم الاغواث» و روز سوم را «یوم العماس» و آخرین شب را «لیلة الهریر» نام نهاده‌اند. در «لیلة الهریر» حضرت سعد ﷛ در جایگاه خود به دعا مشغول بود. سپاهیان هر دو طرف سخت مشغول کار زار بودند و درهای جنت و جهنم باز شده بود.، در نیمه شب از جانب خداوند بر دل حضرت سعد ﷛ سکینه و نوید امداد غیبی نازل شد. الهام ربانی آمد و آن جناب در همان وقت مسلمانان را بشارت داد، که مدد خدا نزدیک است و بادهای نصرت خواهد وزید.

در اثر این گفتهٔ ایشان دل مسلمانان قوّت گرفت و با چنان نیرویی به قتل و غارت کفّار مشغول شدند، که افسانه‌های شهامت ایرانیان به خاک سپرده شد. تا این که صبح فرا رسید و کمی خورشید برآمد. هلال بن علقمه به قلب سپاه ایران نفوذ کرد و به رستم رسید و با یک حمله سر آن مغرور را از تن جدا کرده و بر نیزه گذاشت و فریاد برآورد: «**انّی قتلتُ رستما**» با بلند شدن این صدا، در میان ایرانیان اضطراب پدید آمد. و جسم بی‌جان رستم در جلوی حضرت سعد ﷛ انداخته شد. در این زمان ایرانیان پا به فرار گذاشتند. مسلمانان به تعقیب آنها پرداختند. تا حدّی که آنها را نابود کردند و آمار گرفتن از کشته‌ها مشکل بود. مورخین تخمین زده‌اند، که در این جنگ تعداد یکصد هزار ایرانی کشته شدند. و شش هزار مسلمان شهید شدند، و اموال غنیمت زیادی از اشیاء عجیب و با ارزش، به دست مسلمانان افتاد. و مصداق آیه قرآن مجید: ﴿**وَ أُخْرىٰ لَمْ تَقْدِرُوْا عَلَيْهَا**﴾ بوقوع پیوست. حضرت سعد ﷛ خمس مال غنیمت را جدا کرد و به دارالخلافه ارسال نمود. و بشارت پیروزی مسلمانان را به حضرت عمر فاروق نوشت. حضرت فاروق اعظم سپاس و شکر پروردگار را با کلمات زیبایی بیان فرموده است.

هشتاد معرکه بین مسلمانان و ایرانیان بوقوع پیوست. که بزرگتر از همه همین بود که ذکرش گذشت، بعد از این سه الی چهار جنگ دیگر واقع شد سپس تمام ایران به تصرّف مسلمین در آمد. و به جای کفر و آتش پرستی، ندای تکبیر برخاست، آتشکده‌ها خاموش شد. مساجد الله بنا گردید. سرزمینی که نسبت به فرمان و نامهٔ رسول الله در آن گستاخی روا داشته شده بود، جای فرمانبرداران و مریدان آن حضرت قرار گرفت و یزدگرد بعد از شکست قادسیه به «حلوان» گریخت. سپس به ری رفت و از آنجا معلوم نشد که به کجا رفت. پس از آن که عاجز شد، از خاقان ترک و فغفور چین طلب کمک کرد. و به این منظور ضمن عزیمت به طوس مهمان حاکم طوس شد و بعد با بیژن جنگید و شکست خورد و از آنجا هم گریخت به آسیابانی پناه برد. آسیابان او را کشت و تاج شاهی و لباس زرّین او را از تنش درآورد. و جسم او را برهنه به دریا انداخت. یزدگرد، در آخر که از تمام جهات ناامید شده بود، با حسرت می‌گفت: ای کاش همان اول تسلیم مسلمانان می‌شدم. این بود سزای آن

گستاخی و بی ادبی‌ای که نسبت به نامهٔ مبارک سیّد الانبیاء صورت گرفت.! در این جنگ امدادهای غیبی و وقایع عبرت آموز زیادی پدید آمد. که برخی از آنها بیان می‌گردد.

۱ـ در «یوم الارماث» مهران حاکم آذربایجان با شأن عجیبی بر اسب تیز پایی سوار شد و وارد میدان کار زار گردید و گفت: امروز ما اعراب را پایمال می‌کنیم، همراهی که با او بود گفت: اگر خدا بخواهد! آن مغرور گفت: اگر خدا بخواهد یا نخواهد، این کلمه را هنوز تمام نکرده بود، که حضرت منذر بن حسّان جنّی نیزه‌ای به پهلویش زد، و او را نقش زمین کرد.

۲ـ در «یوم الاعماث» سواری از قشون ایرانیان با رجز خوانی بسیار به میدان آمد، مسلمانی لاغر و کوتاه قد به مقابل او رفت. سرباز ایرانی او را با یک ضربه از اسب به پایین انداخت و خود از اسب پیاده شد و بر سینه‌اش نشست، همین که خواست سر از تن او جدا کند، ناگهان اسب سرباز ایرانی گریخت و چون مهار اسب بر کمر او پیچیده بود، او را هم به دنبال خود کشید. آنگاه مسلمان از زمین برخاست و با یک ضربه او را روانه جهنم کرد.

۳ـ «یوم الاعماث» عمرو بن معدیکرب به تنهایی به سپاه دشمن حمله کرد، به طوری که چند تن از پهلوانان دشمن را به جهنم گسیل داشت. سپاه دشمن بر او هجوم آورد، چنان که اسب او کشته شد، آنگاه پای یکی از اسب های گریزان دشمن را گرفت، طوری که اسب از دویدن باز ماند. وقتی سوار آن اسب قدرت او را دید، فرار را بر قرار ترجیح داد و بی‌درنگ از اسب پایین آمده گریخت. حضرت عمرو بن معدیکرب بر آن اسب سوار شد.

٤ـ در «روز اغواث» ابومحجن ثقفی که به جرم شرابخواری زندان بود به سلمیٰ همسر سعد رضی الله عنه گفت: مرا از بند رها کن و اسب سعد و اسلحه او را به من بسپار، زیرا امروز دل من برای میدان جنگ بی‌قرار است. اگر من زنده ماندم قول می‌دهم نزد شما برگردم تا زندانم کنی. سلمیٰ درخواست او را پذیرفت، ابومحجن وارد میدان جنگ شد و چنان رشادتی از خود نشان داد که تمام جنگجویان چشم به او دوخته بودند، به طوری که صدها پهلوان و دلاور ایرانی را به جهنم روانه کرد. در آن زمان مسلمانان تصوّر کردند که او فرشته‌ای است که برای کمک آنها اعزام شده است. روز دوم که حضرت سعد از ماجرا اطلاع یافت، خیلی خوشحال شد و ابومحجن را خواست و فرمود: اکنون من تو را رها کردم و در آینده شرابخواری به تو هرگز کیفر داده نخواهد شد، او جواب داد: به این چیز پلید (شراب) نزدیک نخواهم شد، چرا که پیش از این اگر من شراب را ترک کرده بودم، از ترس سزا و کیفر بود، ولی امروز فقط از ترس خدا آن را ترک می‌کنم.

۵ـ بعد از پایان جنگ قادسیه، ایرانیان پل رودخانهٔ دجله را شکستند و کشتیها را به کنار دریا کشیدند، تا سپاه اسلام داخل «مداین» نشود. حضرت سعد رضی الله عنه فرمود: پروایی نیست، نام خدا را یاد کرده، عدل و انصاف حضرت فاروق رضی الله عنه را وسیله قرار داده با اسب خود وارد رودخانه شد به محض اینکه اسب او وارد رودخانه شد، سپاه شصت هزار نفری مسلمانان نیز وارد رودخانه شدند. به ترتیبی که هر دو نفر از مسلمانان در کنار هم بودند. حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه می‌فرماید: شصت هزار شهسوار اسلام بر سطح آب متحرک رودخانه دجله طوری دیده می‌شد که گویی در سبزه زار باغ قدم می‌زنند. و هر کجا که اسبها خسته می‌شدند تپه یا زمین خشکی پدید می‌آمد. تا اسبها بر روی آن آرامش یابند نه کسی در رودخانه غرق شد و نه از کسی چیزی گم گردید. همگی در یک لحظه از آن عبور کردند. فقط لیوان مجاهدی در رودخانه افتاد. زیرا ریسمانی که لیوان به او بسته شده بود، در امواج رودخانه قطع شد. همین که از رودخانه عبور کرد گفت: به خدا قسم چنین نمی‌شود، که لیوان مرا امواج خروشان رودخانه ببرد. هنوز در این گفتگو بود که موجی از رودخانه آمد و لیوان را به ساحل انداخت. و آن روز در

تاریخ عرب به نام «یوم الماء» معروف گشت. ایرانیان این تایید ربانی دور از عقل و باور را مشاهده کرده و «مداین» را تخلیه نمودند و مسلمانان بدون جنگ و خونریزی بر آن تسلط یافتند.

یادآوری

بر فردوسی به جهت اینکه رافضی بود این فتوحات عظیم مسلمانان، زوال سلطنت ایرانیان و شکست و هزیمت مجوسیان، بسیار سخت آمده است و تاب تحمل آن را نکرده و هنگام نوشتن احوال جنگ قادسیه در شاهنامه بغض مسلمانان و دشمنی با اعراب در هر لفظ او هویدا است، ابتدا او از طرف (۱) خود برای زوال سلطنت ایران مرثیه‌ای نوشت، که در آن کلمات بسیار توهین آمیزی نسبت به عربها روا داشته است. سپس در جای جای شاهنامه بر این توهین افزود.(۲) فردوسی این را هم تحمل نکرد که رستم سپه سالار ایران به دست سربازی معمولی کشته شده. بلکه حضرت سعد ﷺ را قاتل وی معرفی کرد، در حالی که حضرت سعد نتوانست حتی در میدان جنگ قادسیه قدم بگذارد سپس مرثیهٔ (۳) قتل یزدگرد را طوری دردناک

۱- فردوسی در شاهنامه چنین سروده است:

چنان بُد کجا سرفراز عرب — که از تیغ او روز گشتی چو شب
عمر آنکه بُد مومنان را امیر — ستوده ورا خالق بی نظیر
گزین سعد وقاص را باسپاه — فرستاد تا رزم جوید زشاه
چو بخت عرب بر عجم چیره شد — همی بخت ساسانیان تیره شد
بر آمد ز شاهان جهان را فقیز — نهان شد زرو گشت پیدا پشیز
دگرگون شد چرخ گردون بچهر — ز آزادگان پاک ببرید مهر

۲-اشعار شاهنامه از زبان یزدگرد:

همانا که آمد شما را خبر — که ما را چه آمد ز اختر بسر
از این مار خواران هوس چهرگان — ز دانایی و شرم بی بهره گان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نه داد — همی داد خواهند گیتی بیاد
از این زاغ ساران بی آب رنگ — نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ
بشیر شتر خوردن و سوسمار — عرب را بجایی رسید است کار
که تخت کیانی کند آرزو — تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

۳- اشعارش در این موقع از این قرار است:

بدینگونه بر تاجداری نمرد — هم از لشکر او سواری نمرد
دریغ آن سرو تاج و بالا و برز — دریغ آن برو شاخ و آن دست گرز
دریغ آن سرو تخمه اردشیر — دریغ آن سوار جوان هژیر
تنومند بودی خرد باروان — ببردی خبر زین به نوشیروان
که در آسیا ماهر وی تو را — جهاندار و دیهیم جوی تو را
بدشنه جگرگاه بشکافتند — برهنه به آب اندر انداختند

نوشته است که در حقیقت بیانگر کینه و تأثر قلبی اوست.(۱)

فتح شام و روم

فتوحات شام و روم مانند فتوحات عراق است. از سال ۱٤ هجری حضرت فاروق اعظم ﵁ نظر خود را به سوی شام و روم معطوف داشتند و تا سال ۲۲ هجری آن را تکمیل کردند. وقایع عجیب، غریب و تاییدات غیبی هر روز در این فتوحات هم پدید می‌آمد. در بعضی مواقع جنگ به وقوع می‌پیوست و بعضی از بلاد بدون جنگ به تصرف مسلمین در می‌آمد. بیت المقدس بدین نحو بدون جنگ به تصرف مسلمین درآمد. زیرا علمای یهود و نصارا گفته بودند که عمرو بن العاص بیت المقدس را نمی‌تواند فتح کند زیرا سیره و حلیه فاتح بیت المقدس در کتب ما به گونه‌ای نوشته شده است که با عمروبن العاص ﵁ منطبق نمی‌گردد. عمرو بن العاص ﵁ حضرت فاروق اعظم ﵁ را از این ماجرا مطلع نمودند. آنگاه حضرت عمر عازم بیت المقدس شد وقتی به بیت المقدس رسید مسیحیان با مشاهده و ملاقات او فوراً در را گشودند و اظهار داشتند: این همان شخص است. ایشان در بیت المقدس در محل حضرت «جابیه» درباری تشکیل داد که تمام افسران قشون در آن شرکت داشتند آنگاه احکام و شعائر اسلام را به طور کامل اعلان فرمود. مصر، اسکندریه، حلب، اهواز، آذربایجان و غیره هم با معرکهٔ بزرگی فتح شدند و فتوحات خراسان و قسطنطنیه هم آغاز شد و در زمان حضرت عثمان تکمیل گشت.

سرانجام، وعدهٔ خداوند متعال به دست حضرت فاروق اعظم ﵁ ایفا شد و دین حق بر تمام ادیان غالب آمد و سرزمین تمام قدرتهای بزرگ به تصرف مسلمانان در آمد و بر روی زمین هیچ قدرت و نیرویی که بر مسلمانان فایق آید، باقی نماند. «**والحَمْدُ للهِ اولاً و آخراً.**»

کشف و کرامات حضرت فاروق اعظم

در احادیث نبوی همچنان که برای حضرت فاروق اعظم ﵁ کمالات دیگری بیان شده است، خوارق عادت نیز از او منقول است. خوارق عادات و مکاشفاتی که از ایشان به ظهور پیوسته، از اصحاب دیگر دیده نشده است. بزرگ‌ترین کرامت ایشان

همانا که آن خاک گریان شود روانش بدین سوگ بریان شود
شاهنامه فردوسی /۵۲۵

۱- اشعار این موقع از این قرار است:

سه روز اندر آن جایگه بود جنگ | با ایرانیان بر ببود آب تنگ
شد از تشنگی دست گردان زکار | هم اسب گران مایه از کار زار
لب رستم از تشنگی شد چو خاک | زبان گشت اندر دهان چاک چاک
خروشی بر آمد بکردار رعد | از این سوی رستم و از آن سوی سعد
بپوشید دیدار رستم زگرد | بشد سعد پویان ز جای نبرد
یکی تیغ زد بر سر ترک وی | که خون اندر آمد ز ترکش بروی
چو رخسار رستم بخون تیره گشت | جهان جوی تازی بر او چیره گشت

همان فتوحات بزرگی است که در اندک مدتی با وجود کمبود ساز و برگ جنگی حاصل شد. نیز از بزرگ‌ترین کرامات ایشان خدمات ارزنده‌ای است که برای اسلام انجام دادند. تأییدات و امدادهای غیبی الهی که با سپاه و ارتش وی همراه بوده است، جزو کرامات ایشان به حساب می‌آید.

بنده در اینجا فقط چند مورد را در ذیل درج می‌کنم:

۞ روزی در مدینه منوره در حالی که خطبهٔ جمعه را ایراد می‌کرد، دو یا سه بار فرمود: «یا سارية الجبل» و بعداً خطبه را ادامه داد. تمام حاضرین در حیرت فرو رفتند که این جمله بی ربط چگونه بر زبان مبارکش جاری شد. ایشان به عبدالرحمن بن عوف علاقهٔ زیادی داشت. حضرت عبدالرحمن رضی الله عنه از او پرسید که امروز شما در میان خطبه عبارت «یا سارية الجبل» را به چه منظور بر زبان آوردید؟ وی از لشکری ذکر کرد که در نهاوند عراق مشغول به جهاد بود و فرمانده لشکر «ساریه» نام داشت. فرمود: ملاحظه کردم که این لشکر در دامنه کوه مشغول به جنگ است و قشون دشمن از جلو و عقب می‌آمد و آنان از او خبری نداشتند، با دیدن این وضع، نتوانستم خود را کنترل کنم و ساریه را صدا زدم که به سمت کوه بروند. بعد از چند روزی که قاصد ساریه آمد، جریان امر را بیان نمود که ما مشغول به جنگ بودیم، ناگهان ندای «یا سارية الجبل» را شنیدیم، با شنیدن این آواز، به کوه پناه بردیم و پیروز شدیم.

۞ وقتی سرزمین مصر فتح شد، اهالی آن، نزد حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه فاتح مصر آمدند و گفتند: در این سرزمین تنها راه ارتزاق ما کشاورزی است که از رود نیل میسّر می‌گردد و مرسوم است که هر سال یک دختر باکره که در حسن و جمال ممتاز باشد به رودخانه انداخته می‌شود و چنانچه این رسم بجا آورده نشود، آب دریا افزوده نخواهد شد و قحطی واقع می‌شود. حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه موضوع را برای حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نوشت. ایشان در پاسخ فرمود: اسلام این گونه آداب وحشیانه را مجاز نمی‌داند و نامه‌ای خطاب به دریای نیل این گونه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

«این نامه بندهٔ خدا عمر بن الخطاب به رود نیل در مصر است. اما بعد، اگر تو به اختیار خود جاری هستی ما به تو کاری نداریم و اگر به دستور خدا جاری هستی پس به نام خدا جاری باش.»

با انداختن این نامه، رود نیل رو به فزونی نهاد به طوری که سطح آب نسبت به سالهای قبل حدود شش متر بالا آمد و از آن روز این رسم بد متوقف شد و از بین رفت.

۞ یک بار در حالی که قحط سالی بود، حضرت عمر فاروق رضی الله عنه دعای طلب باران خواند بلادرنگ، باران باریدن گرفت به طوری که چند نفر بادیه نشین از خارج آمدند و گفتند یا امیر المؤمنین! ما، در فلان روز و فلان وقت در جنگلهای خود بودیم که ناگهان ابری نمودار شد که از جانب آن این صدا شنیده می‌شد «اتاک الغوث ابا حفص اتاک الغوث ابا حفص» یعنی ای ابوحفص! برای تو باران آمد.

۞ هنگامی که اسود عنسی ادعای نبوّت کرد، شخصی به نام عبدالله بن ثوب را گفت به نبوّت من اقرار کن. او گفت: من هرگز تو را پیامبر نمی‌دانم. اسود کذّاب گفت: آیا به نبوّت محمد اعتراف داری؟ عبدالله بن ثوب گفت:آری، اسود با شنیدن این کلمه بسیار ناراحت شد دستور داد آتش بیفروزند و عبدالله را در آن انداخت، اما آتش بر او اثر نکرد. سرانجام، اسود او را از شهر بیرون راند. وی عازم مدینه شد همین که داخل مسجد شد، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه با دیدن او گفت: این

همان شخص است که اسود خواست او را در آتش بسوزاند در حالی که خداوند متعال او را نجات داد. این واقعه را حضرت فاروق ﷺ نه از کسی شنیده بود و نه در مدینه کسی از آن اطلاع داشت. سپس بلند شد و با عبدالله بن ثوب معانقه کرده فرمود: خدا را شکر که در این امت شبیه حضرت ابراهیم خلیل الله ﷺ را زیارت کردیم.

❁ هنگامی که قشون مسلمانان به دامنهٔ کوه حلوان عراق رسید و برای نماز عصر اذان گفته شد، از کوه جواب اذان آمد و چون مؤذن گفت: «**الله اکبر**» جواب آمد «**الله اکبر کبیرا**» یعنی ای مؤذن تو بزرگی ذات بزرگی را بیان کردی وقتی که مؤذن گفت: «**اشهد انّ محمّداً رسول الله**» جواب آمد این همان پیامبراکرم است که حضرت عیسی ﷺ به او بشارت داده است. وقتی که از اذان فارغ شد، مسلمانان گفتند: ای شخص! خدا بر تو رحمت کند تو جنّی یا فرشته یا بنده‌ای دیگر از بندگان خدا که آواز خود را به ما رساندی شکل خود را نیز به ما نشان بده زیرا ما از اصحاب محمد و فرستاده حضرت عمر بن الخطاب ﷺ هستیم. با این گفته سنگی شکافته شد و پیرمردی نمودار گشت و بعد از سلام، گفت: اسم من «زریت بن برثملا» یکی از اصحاب حضرت عیسی ﷺ هستم که ایشان مرا تا زمان نزول خویش در اینجا رها کرده و برای درازی عمر من دعا نموده است. سلام مرا به حضرت عمر بن الخطاب ﷺ رسانده، بگویید که قیامت نزدیک شده است. و سخنانی دیگر از این قبیل گفت و از نظر غایب شد هر چند که تلاش کردند او را نیافتند.

❁ روزی از خواب بیدار شده فرمود: در این وقت شخصی را می‌بینم که از نسل عمر پیدا شده و روش عمر را اختیار خواهد کرد. این اشاره به سوی عمر بن عبدالعزیز ﷺ بود که از نوادهٔ فرزندشان حضرت عاصم است.

❁ روزی حضرت علی مرتضی ﷺ خواب دیده بود که نماز فجر را پشت سر رسول خدا می‌خواند و آن حضرت پس از نماز به محراب تکیه زد و نشست. دختری یک طبق خرمای خشک آورد و پیش آن حضرت گذاشت. ایشان یک دانه برداشت و در دهان من نهاد بعداً یکی دیگر برداشت باز در دهان من نهاد آنگاه بیدار شدم و دلم از شوق زیارت رسول خدا لبریز و دهانم از مزهٔ خرما شیرین بود. پس از آن وضو گرفته در مسجد حاضر شدم و پشت سر حضرت عمر ﷺ نماز صبح خواندم و او به همان نحو بر محراب تکیه داد و نشست من خواستم که خواب خود را بیان کنم. اما پیش از این که چیزی بگویم، زنی آمد و یک طبق خرما در دست داشت بر در مسجد ایستاد و آن طبق را جلو حضرت عمر ﷺ گذاشت و رفت او به همان نحو دو دانهٔ خرما یکی بعد از دیگری برداشته در دهان من نهاد و بقیه را در میان اصحاب تقسیم نمود خواستم که بیشتر به من بدهد، او فرمود که ای برادر! اگر رسول خدا از این بیشتر به شما می‌داد من نیز می‌دادم. حضرت علی ﷺ می‌فرماید: من به حیرت فرو رفتم که آن چه من در خواب دیده‌ام همه برای او معلوم است. فرمود: ای علی! مؤمن با نور ایمان می‌بیند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! شما راست می‌گویی من به همین نحو خواب دیده‌ام. و از دست شما هم، خرما همان لذت و ذائقه را داشت که از دست رسول خدا رسیده بود.

❁ در روز جمعه خطبه‌ای خواند و در آن، یادی از حضرت رسول خدا و حضرت ابوبکر ﷺ کرد و فرمود: من خواب دیدم که مرغی آمد و بر من سه بار منقار زد و من تعبیر آن را چنین می‌دانم که مرگ من نزدیک است.

❁ در زمان خلافتش زلزله‌ای آمد و زمین پیوسته حرکت می‌کرد. ایشان حمد و ثنای خدا را بیان کرد و تازیانه‌ای بر زمین زد و فرمود: آرام باش! آیا من بر روی تو عدل و انصاف برقرار نکرده‌ام؟ فوراً زلزله متوقف شد.

❁ در زمان خلافت حضرت عثمان، حضرت زید بن خارجه رضی الله عنهما وفات نمود وقتی او را کفن پوشانیدند، از

سینه‌اش زمزمهٔ آهسته‌ای بگوش رسید آنگاه به سخن درآمد و گفت: **احمد احمد فی الکتاب الاوّل صدق صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القویّ فی امر الله فی الکتاب الاول: صدق، صدق عمر بن الخطاب القوی الامین، فی الکتاب الاول: صدق، صدق عثمان بن عفان علیٰ منهاجهم مضت اربع و بقیت سنتان اتت الفتنة و اکل الشدید الضعیف و قامت الساعة و سیاتیکم خبر بیر اریس و ما بیر اریس**(۱)

و بعد از او شخصی از قبیلهٔ بنی خطم هم فوت کرد و بعد از پوشانیدن کفن به حرف آمد و گفت «**ان اخابنی الحارث بن خزرج صدق**»(۲)

۞ حابس بن سعد طایی خواب دیده بود که خورشید و ماه دارند با هم نزاع می‌کنند و با هر یک چند ستاره همراه است. این خواب خود را برای حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه بیان کرد. ایشان پرسید شما همراه کدامیک بودید گفت: من همراه ماه بودم. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود: از این به بعد تو را برای هیچ مسئولیتی منصوب نمی‌کنم. زیرا تو همراه نشان تاریکی بودی. چنانکه وی در جنگ صفین در سپاه حضرت معاویه رضی الله عنه بود و در آن جنگ شهید شد؟

۞ از سوراخ کوهی آتشی بر می‌خاست به هر جایی که می‌رسید همه چیز را می‌سوزاند و خاکستر می‌کرد. این آتش در عهد حضرت عمر فاروق رضی الله عنه نیز پدید آمد وی حضرت ابوموسیٰ اشعری رضی الله عنه یا تمیم داری را دستور داد تا برود و آتش را در سوراخش باز گرداند چنانکه حضرت ابوموسی به آنجا رفت و آتش را به وسیله چادر خویش به سمت سوراخ هدایت نمود تا اینکه داخل سوراخ شد. و پس از آن اصلاً پدید نیامد.

۞ باری شخصی عجمی در مدینه منوّره در جستجوی فاروق اعظم رضی الله عنه می‌گشت. کسی اطلاع داد که ایشان به صحرا رفته‌اند و در این لحظه ممکن است در خواب باشند. چنانکه او به طرف صحرا رفت و دید که آن جناب روی زمین خوابیده و تازیانه زیر سر نهاده است. در دل تصور کرد که در تمام جهان از وجود این شخص فتنه به پا است و کشتن او بسیار آسان است. با این اراده شمشیر از نیام برکشید. در همین لحظه دو شیر نمودار گردیده بر وی حمله ور شدند، او جیغ و فریاد کشید، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه بیدار گشت. و آن شخص تمام حکایت را بازگو کرد و سپس مسلمان شد.

۞ باری سپاه ایشان در مکان بسیار دوری مشغول جهاد بود. روزی آن جناب در مدینه نشسته بود ناگهان گفت: **یالبّیکاه!** احدی درک نکرد که این چه رمزی است تا اینکه آن لشکر برگشت و فرمانده آن توضیح فتوحات را بیان کرد. ایشان فرمودند: این گفتگو را رهاکن حال شخصی را اطلاع بده که به آبش فرستادی بر او چه گذشت؟ سپه‌سالار لشکر گفت: قسم به خدا! ای امیرالمؤمنین! من نسبت به وی سوء قصدی نداشتم. حقیقت این است که ما به آبی رسیدیم که از عمق آن اطلاعی نداشتیم تا

۱– ترجمه: احمد، احمد در کتاب گذشته راستگو است ابوبکر که در کارهای خود ضعیف و در امور خدا قوی بود در کتاب گذشته راست است – عمر بن خطاب که خیلی قوی و امین است در کتاب اول راست است عثمان بن عفان بر روش آن سه است که بر آن چهار سال گذشته و دو باقی است.

فتنه نزدیک آمده و صاحب قدرت ضعیف را خورد قیامت برپا شد. نزدیک است که بیاید – خبر بیر اریس (نام چاهی است) و آن خبر بزرگی است. (و در همین چاه انگشتری رسول خدا ﷺ از دست حضرت عثمان رضی الله عنه افتاد.)

۲– نضر بن حارث بن خزرج یعنی زید بن خارجه آنچه گفته حق و راست گفته است.

بتوان از آن عبور کرد. من او را جهت مشخص کردن عمق آب فرستادم که شدت سرما در وی اثر انداخت. فریاد کشید **واعمراه! واعمراه!** و از دنیا رفت. زمانی که مردم این قصه را شنیدند، دانستند که لبّیک آن روز به خاطر همین مظلوم بوده است. سپس حضرت فاروق اعظم ﷺ به آن فرمانده فرمود که اگر این اندیشه به خاطر نمی‌آمد که این عمل من پس از من به یک قانون تبدیل می‌شود، دستور می‌دادم سر از تنت جدا کنند. اکنون برو به اهل و عیال او دیه بپرداز و پس از این رنگت را نبینم زیرا نابودی مسلمانی نزد من از قتل چند کفار گرانتر است.

۞ روزی که حضرت فاروق اعظم ﷺ رحلت فرمودند، اشعار ذیل از یک هاتف غیبی به سمع رسید. اما گوینده دیده نشد.

لبیک علی الاسلام من کان باکیا — فقد اوشکوا هلکی و ما قدم العهد

و ادبرت الدنیا و ادبر خیرها — و قد ملها من کان یؤمن بالوعد

مفهومش چنین است: باید بگرید بر اسلام. کسی که می‌خواهد بگرید زیرا زمانه خیلی نگذشته که مردم به هلاکت رسیدند: خیر و برکت رخصت کرد و مردمان نیکوکار در آن پریشان ماندند.

سخنان گهربار حضرت فاروق اعظم

حق این است که اگر سخنان ایشان گردآوری شوند، کتابی ضخیم تألیف می‌گردد و اگر مجموعه‌ای از کلام ایشان که در ازالة الخفاء وجود دارد، تدوین گردد، به اندازه چند برابر حجم نهج البلاغه خواهد رسید. باز هم این تفاوت وجود دارد که بیشترین قسمت نهج البلاغه ساختگی است که به سوی حضرت علی مرتضی ﷺ نسبت داده‌اند. و در آن، تعلیمات دینی و مذهبی اندکی وجود دارد، زیرا بیشتر شامل حکایات مختلف و شکوه‌هایی از مردم است و به علت به کار بردن لغات نامأنوس، مشکل شده و منافی با مقام والایی چون مقام حضرت علی مرتضی است. برخلاف سخنان حضرت عمر فاروق ﷺ که هیچ یک از این وجوهات در او یافت نمی‌شود. نه قصه‌ای در آن وجود دارد و نه شکوه‌ای، فقط مشتمل بر تعلیمات ویژه مذهبی است. و عبارتش به قدری شیوا و ساده است که هر کس بر فهم معانی آن به آسانی دست خواهد یافت.

در «ازالة الخفاء» دو رسالهٔ مستقل، از اقوال و آثار ایشان موجود است. یکی مشتمل بر مسائل فقهی از کتاب الطهارة تا کتاب المیراث است که تمام تعلیمات ایشان به ترتیب ابواب فقه جمع شده‌اند. دومی متعلق به عرفان وتصوّف که شامل مطالبی از مهمات تصوّف و معارف سلوک است و آنچه نسبت به تفسیر آیات است جدا است و کلمات متفرقهٔ آن هم جداگانه است. در اینجا نمونه هایی از کلمات متفرقه بیان می‌شود:

۞به تمام استانداران خود دستورالعملی صادر نمود که در آن آمده است: مهم‌ترین کار شما از نظر من نماز است. کسی که نماز را برپا داشته دین خود را برپا داشته است و شخصی که نماز را ضایع کرد، چیزهای دیگر را به درجهٔ اولی ضایع خواهد کرد. نماز ظهر را وقتی ادا کنید که سایه یک ذارع باشد تا برابر یک قامت و عصر را وقتی که خورشید بلند باشد و زرد نگردد و سواری بتواند مسافت سه فرسخ را قبل از غروب طی کند و نماز مغرب را به مجرد غروب آفتاب بخوانید و نماز عشاء را بعد از غایب شدن شفق تا گذشت یک سوّم شب و کسی که پیش از نماز عشاء بخوابد، خدا کند چشمهایش آرام نیابند و نماز صبح را طوری ادا کنید که هنوز ستارگان رویت شوند.(یعنی در تاریکی فجر)

۞ مهم‌ترین عبادات این است که مردم فرایض را ادا نموده از منهیات باز آیند و نیت خود را با خدا درست کنند.

۞ تا زمانی که بر آن حضرت درود فرستاده نشود، دعا در وسط آسمان و زمین معلق است.

۞ به حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت: صبر بر دو گونه است یکی هنگام فرا رسیدن مصیبت و دیگری بر ترک معصیت که نوع دوم آن افضل و مدار ایمان است.

۞ خداوند بر آن کس رحم نمی‌کند که او بر دیگران رحم نکند و خطای آن کس را نمی‌بخشد که او از سر خطای دیگران نمی‌گذرد.

۞ در آخرین وصیت خود فرمود: مواظب باشید که از کتاب الله غفلت نورزید و تا هنگامی که از آن پیروی می‌کنید، گمراه نخواهید شد و در نظر داشته باشید که در اکرام و اعزاز مهاجرین کوتاهی نورزید زیرا مسلمانان رو به ازدیاد اند اما مهاجرین را هم مد نظر داشته باشید که ایشان مأویٰ و ملجأ اسلام‌اند و بادیه نشینان را در نظر داشته باشید که اصل شمایند. معاهداتی که با کفار اهل ذمه منعقد می‌کنید بر آن پای‌بند باشید.

۞ من در میان شما دو چیز گذاشته و رحلت می‌کنم و مادامی که این دو چیز در میان شما است تا آن موقع بر خیر خواهید ماند یکی انصاف هنگام قضاء، و دوم انصاف هنگام تقسیم، و من شما را بر سر جاده‌ای گذاشته و می‌روم که بر آن اثر قدمهایی نقش بسته است و اگر فرد نگونبختی راه انحراف اختیار کند، بدانید که از راه حقیقت دور خواهد شد.

۞ به اهل شام حکمی صادر نمود با این مضمون: فرزندانتان را اسب سواری و تیراندازی و شناگری بیاموزید و نگذارید سبب بی‌آبرویی خود و دیگران شوند.

۞ کسی که خود را از مواضع تهمت باز ندارد، اگر کسی بر او بدگمان شود، او را ملامت نکند. کسی که راز خود را پوشیده نگاه می‌دارد، کار او در اختیار خود او خواهد ماند.

۞ سه چیز محبت تو را در دل برادرت پایدار خواهد کرد ۱ـ پیش قدمی در سلام ۲ـ خواندن مردم به اسمی که مورد پسندش باشد ۳ـ جای دادن او در جلسه.

۞ سخی‌تر از همه کسی است که عطیه‌اش به شخصی برسد که او چیزی به او نداده است و حلیم و بردبارتر از همه کسی است که از جور ظالم در گذرد.

۞ طمع سبب فقر می‌شود و قناعت استغناء می‌آورد و در هر کاری جز کارهای خیر و اخروی، درنگ کردن و تأنّی بهتر است.

۞ هر گاه بنده‌ای به خاطر خدا تواضع اختیار کند، خداوند حکمت او را بلند خواهد کرد و او در نظر خودش حقیر است اما مردم برای او احترام خاصی قایل خواهند شد.

۞ زلزله در زمین از کثرت زنا، و قحطی و خشکسالی، از جور و ظلم حکّام پدید می‌آید.

۞ هر کس می‌خواهد زندگی خود را به کامرانی بگذراند، باید پس از وفات پدر، با دوستانش حسن سلوک اختیار کند.

۞ به کسی نصیحت کرده فرمود: کاری کن که وقتی مردم تو را می‌بینند، خجل نباشی.

۞ از مجالس علما باز نمانید زیرا خداوند متعال مقامی بالاتر از مقام علما نیافریده است.

۞ علم بیاموزید و از آن، سکینه، وقار و حلم، یاد بگیرید.

- هرگاه عالمی را دیدید که دل به دنیا بسته است، به سخن او در امور دین اعتماد نکنید.
- مرگ یک عالم از مرگ هزار عابد قائم اللیل و صائم النهار بزرگتر است.
- در نزد توبه کنندگان بنشینید که قلوب ایشان نرم است.
- روزی از احنف بن قیس پرسید: جاهل‌تر از همه کیست؟ او گفت: کسی که آخرت را به دنیا بفروشد. ایشان فرمود: آیا جاهل‌تر از این را به تو نشان بدهم؟ او کسی است که آخرت خود را در عوض دنیای دیگران بفروشد.
- فرمانی به نام ابوموسی اشعری رضی الله عنه ارسال داشته که در آن، چنین مرقوم بود: وظیفه تو این است که کار امروز را به فردا وامگذار و هر گاه دنیا و آخرت در مقابل یکدیگر قرار گیرند، آخرت را اختیار کن. زیرا دنیا فانی است و علم کتاب الله حاصل کن زیرا در آن، چشمه‌های دانش و بهار دلها وجود دارد.
- اگر دنیا را حاصل کنید، زندگی آزادانه می‌شود و هر گاه گناه کم کنید مرگ آسان می‌گردد.
- قرض دادن به مردم را نشانهٔ بخل می‌شمردیم و به نیازمندان به رایگان می‌دادیم.
- بیشتر دست بچه‌های کوچک را می‌گرفت و می‌فرمود: برای من دعای خیر کنید زیرا شما هنوز مرتکب گناه نشده‌اید.
- در آخر عمر، اکثر این دعا را می‌خواند: خدایا شهادت را نصیبم کن و و در شهر پیامبرت مرا بمیران.
- در اواخر، این شعر را می‌خواند:

ظَلومٌ لنفسی غیر انّی مُسْلِمْ   اصلّی الصّلوة و اصُوْم!

«من بر جان خود بسیار ظلم کننده‌ام، اما مسلمانم و همهٔ نمازها را می‌خوانم و روزه می‌گیرم»

- پس از مجروح شدن در حالی نماز می‌خواند که خون از زخمهایش جاری بود و می‌فرمود: کسی که نمازش فوت شود از دین بهره‌ای ندارد. در آخرین لحظات زندگی، چهرهٔ انور را بر زمین گذاشته فرمود: عمر هلاک خواهد شد اگر پروردگارش خطاهای او را نبخشاید.

شهادت حضرت فاروق اعظم

شهادت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای جهان اسلام از آن مصیبتهایی است که جهان اسلام مانند آن را ندیده و نخواهد دید.

روزی که او مشرف به اسلام شد، شوکت و عزت دین الهی روز به روز رو به فزونی نهاد. و در دوران خلافتش کارهایی را انجام داد که چشم فلک نظیر آنها را به خود ندیده است. و روزی که ایشان دنیا را بدرود گفتند، بخت و اقبال مسلمین هم رو به افول نهاد. حادثهٔ شهادت ایشان بطور اختصار از این قرار است:

وقتی که از آخرین سفر حج خود برگشتند، در «وادی محصب» چادر خود را پهن کرده روی آن دراز کشیدند. آنگاه به سوی ماه نظر انداخت. چون درخشندگی و قرص آن برایش هویدا و نمایان شد، فرمود: بنگرید این در ابتدا ضعیف بوده تدریجاً بزرگ شده کامل گردیده، همین است حال همهٔ چیزها در دنیا، سپس چنین دعا کرد: بار خدایا! رعیّت من افزون گشته و من ضعیفم و پیش از این که از من نسبت به امور خلافت کوتاهی سرزند، مرا از این جهان بردار.

بعد از ورود به مدینه منوره در خواب دید که مرغی سرخ رنگ سه بار شکمش را منقار زد این خواب را برای مردم بیان کرده فرمود: وقت مرگ من نزدیک است. پس از این واقعه، روزی حسب معمول زودتر برای نماز فجر به مسجد تشریف برده تازیانه‌ای در دست داشت و کسانی را که در خواب بودند، با تازیانهٔ خویش بیدار می‌کرد و دستور می‌داد صفوف نماز را برابر کنند و نماز را شروع می‌فرمود و در نماز سوره‌های طولانی می‌خواند. در آن روز هم طبق معمول عمل فرمود و نماز را شروع کرد. فقط تکبیر گفته بود که یک کافر مجوسی ایرانی بنام «ابو لؤلؤ،فیروز ملعون » غلام مغیره بن شعبه که خنجری زهر آلود در دست داشت، و در محراب مسجد پنهان شده بود، با خنجر خود سه ضربهٔ کاری بر شکم مبارک ایشان فرود آورد. ایشان بی‌هوش شده بر زمین افتاد.

حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه جلو رفته به جای ایشان امامت نمود و نماز را مختصر خوانده سلام داد. ابولؤلؤ خواست به نحوی از مسجد بیرون رفته بگریزد. اما صفوف نمازگزاران مانند دیواری حایل بود که عبور از آنها کار آسانی نبود. بنابراین، او حمله به صحابه را آغاز کرد و سیزده نفر از صحابه را مجروح ساخت که از آن جمله هفت نفر شهید شدند. در این اثناء، نماز به پایان رسید و ابولؤلؤ دستگیر شد. چون خود را اسیر یافت با همان خنجر خودکشی کرد. این حادثهٔ بسیار وخیمی بود که روی داد. اما احدی نماز را نشکست و با کمال اطمینان نماز به پایان رسانده شد. بعد از نماز، مردم حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه را برداشته به منزل بردند. پس از لحظاتی به هوش آمد و در همان حال، نماز صبح را ادا نمود. نخست پرسید: قاتل من کیست؟ حضرت عباس رضی الله عنه فرمودند: ابولؤلؤ کافر مجوسی. چون این را شنید با آواز بلند تکبیر خواند. به طوری که آوازش بیرون از خانه رفت و فرمود: خدا را شکر که شهادت من به دست کافری اتفاق افتاد.

روزی ابولؤلؤ به محضر حضرت فاروق رضی الله عنه شکایت کرده بود که خواجه من بر من مالیات زیادی مقرّر کرده است. شما دستور بفرمایید تا مقداری کم کند. آن جناب از مقدار آن پرسید و فرمود: دارای چه شغلی هستید؟ گفت: سنگ آسیا می‌سازم. ایشان فرمودند: این مالیات نسبت به این شغل خیلی زیاد نیست زیرا کسی دیگر غیر از تو این شغل را انجام نمی‌دهد باز آن جناب فرمود: برای من هم یک جفت سنگ آسیا درست کن. گفت خیلی خوب برای شما سنگ آسیایی درست می‌کنم که در تمام جهان مشهور گردد.! آن حضرت فرمودند: ببینید این برده مرا به قتل تهدید می‌کند. کسی عرض کرد

یا امیرالمؤمنین! دستور بفرمایید تا همین حالا دستگیر شود. ایشان فرمودند: آیا پیش از ارتکاب جرم کیفر داده شود؟ از آن لحظه ابولؤلؤ در فکر خنجر ساختن و زهر آلود کردن آن برآمده بود. حادثهٔ شهادت فاروق اعظم ﵁ در تمام مدینه آشوب برپا کرد و تمام مهاجرین و انصار در اطراف و اکناف نشسته، می‌گفتند: کاش خدا از عمر ما کم می‌کرد و به شما می‌داد و شما را برای خدمت به اسلام باقی می‌گذاشت.

برای مداوا و معالجهٔ ایشان کوشش لازم به کار برده شد اما هیچ تدبیری مؤثر نیفتاد. وقتی صحابه از زنده ماندن آن جناب مأیوس گشتند، به حسرت عجیبی مبتلا شدند. و به محضر ایشان حضور یافته، عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! خداوند تو را جزای خیر دهد شما از کتاب الله پیروی کرده بر سنّت رسول خدا عامل بوده‌اید. سپس ایشان حضرت صهیب ﵁ را به جای خود امام جماعت نماز، مقرر کرده فرمودند: بعد از وفات من در ظرف سه روز، خلیفه را انتخاب کنید. سپس به فرزند خویش حضرت عبدالله دستور داد که به محضر حضرت ام المؤمنین عایشه **رضی‌الله‌عنها** رفته از طرف من سلام عرض کنید و بگویید: آرزوی قلبی من این است که همراه دو رفیقم مدفون گردم و اگر این امر برای شما زحمتی ایجاد می‌کند، «جنت البقیع» برای من خوب است.

حضرت عبدلله در محضر عایشه حضور یافته و پیغام حضرت فاروق اعظم ﵁ را به ام المؤمنین رسانید. عایشه صدیقه فرمود: آنجا را برای خود نگه داشته بودم اما او را بر خود ترجیح می‌دهم. وقتی این خبر خوش را عبدالله، آورد حضرت عمر ﵁ بسیار خوشحال شد و فرمود: بزرگ‌ترین آرزوی من همین بود خدا را شکر که این را هم تکمیل نمود. بعد از این، حالت نزع شروع شد. در همین حال، نوجوانی حاضر شد که ازارش پایین‌تر از استخوان ساق پا بود به او فرمود: برادرزاده! ازار را از آنجا بالا بر که در این صورت لباس نظیف می‌ماند و از خدا هم اطاعت می‌شود. وقتی جنازهٔ ایشان برای نماز آورده شد، حضرت علی ﵁ فرمود: من قبلاً اینگونه فکر می‌کردم که محل دفن شما هر دو،در کنار رسول خدا خواهد بود. زیرا شنیدم که آن حضرت در هر کاری شما هر دو را همراه یکدیگر ذکر می‌کرد. حضرت علی ﵁ می‌فرمود: من از خدا می‌خواستم که: خدایا نامهٔ اعمال مرا مانند نامهٔ اعمال عمر بن خطاب ﵁ بگردان.

در ۲۷ / ذوالحجّه، روز چهارشنبه مجروح شدند و بعد از پنج روز در یکم محرّم، روز یکشنبه در سن ۶۳ سالگی از این جهان رخت سفر بربستند. **رضی الله تعالی عنه و ارضاه.**

حضرت صهیب ﵁ بر وی نماز جنازه خواند. و پیکر پاک ایشان را در روضهٔ مخصوص نبوی در کنار ابوبکر صدّیق ﵁ دفن گردید (در این روضهٔ مقدسه فقط سه قبر وجود دارد یکی متعلق به رسول خدا صص، دوم قبر ابوبکر صدیق ﵁ که سر آن برابر با دوش پیامبر اقدس است. سوم قبر حضرت عمر فاروق ﵁ که در جانب پایین‌تر قرار گرفته است.)

آیات و احادیثی در فضایل حضرت فاروق اعظم

علاوه بر آیاتی که عموماً شامل مدح و ثنای صحابه یا مهاجرین می‌باشد، آیات فراوان دیگری در قرآن مجید نازل شده است. که بطور خاص مشتمل بر فضایل حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه می‌باشند و این از خصایص ایشان است که آیات زیادی در موافقت و تایید نظر آن حضرت نازل شد و بدین طریق خداوند اعلام نمود که فطرت و طبیعت ایشان با ملاء اعلی ارتباط و پیوستگی دارد.به آیاتی چند در این خصوص توجه شود.

۱ـ آیه اظهار دین که در سه جا از قرآن وجود دارد و خداوند در این آیه مقصد و هدف بعثت حضرت رسول را بیان فرموده است که آیین بر حق، بر تمام مذاهب جهان غلبه حاصل کند.بدیهی است که این مقصد به پایهٔ تکمیل نمی‌رسید مگر آنکه دو سلطنت بزرگ جهان، ایران و روم (که بر اثر وجود آن دو، کفر و اهل کفر هیبت و شوکت خاصی یافته بودند) از بین رفته، تحت تسلط مسلمانان قرار گیرد.

گویا مقصد بعثت رسول خدا را فتح ایران و روم قرار داده است. و این مقصد در زمان حیات آن حضرت حاصل نشد، بلکه به دست حضرت عمر فاروق رضی الله عنه به پایهٔ تکمیل رسید و در عهد خلافت ایشان هر دو سلطنت، به تصرف مسلمانان در آمدند. لذا تصوّر کنید که چه فضیلت بزرگی برای فاروق اعظم در این آیه ذکر شده و آن اینکه به دست ایشان مقصد بعثت آن حضرت کامل گشت.

در تفسیر آیه اظهار دین رساله‌ای مستقلی تألیف کرده‌ام لذا اگر کسی می‌خواهد استدلالات مفصّل آن را ملاحظه نماید به آن رساله مراجعه کند.

۲ـ آیه دعوت اعراب در سوره ﴿**انا فتحنا لک فتحاً مبیناً**﴾ که در آن خداوند متعال پیشگویی فرموده است که ای پیامبر! به آن بادیه نشینانی که در حدیبیه همراه شما نیامده بودند، بگویید که ندا دهنده‌ای شما را به جنگ با قومی جنگجو فرا می‌خواند، پس اگر شما از او اطاعت کردید به ثواب بزرگی نایل می‌شوید. در غیر این صورت بر شما عذاب نازل خواهد شد. این پیش بینی در زمان حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه وقوع یافت که ایشان آن بدویها را به جنگ ایران دعوت نمود.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به بارگاه خداوند، دارای مقامی هستند که بر اطاعت ایشان، قرآن وعدهٔ ثواب می‌دهد و یاغیان او را خداوند به عذاب الیم تهدید نموده است. در تفسیر این آیه هم مستقلاً رساله‌ای وجود دارد که از ملاحظه آن به استدلالات مفصلی می‌توان پی برد. علاوه بر این دو آیه، آیات دیگری هم هست. اما به عنوان نمونه همین قدر کافی است.

۳ـ آرزوی بزرگ حضرت عمر فاروق رضی الله عنه این بود که به ازواج مطهرات دستور حجاب داده شود چنانکه در قرآن مجید حکم حجاب نازل گردید. ایشان بارها این آرزوی خود را اظهار می‌کرد که مقام ابراهیم مصلّی قرار گیرد. سرانجام، در قرآن دستور داده شد که مقام ابراهیم را مصلّی قرار دهید. نسبت به اسرای بدر نظر آن جناب این بود که از آنان فدیه وصول نشود بلکه همگی به قتل برسند. چنان که این نظر با نزول قرآن مورد تایید قرار گرفت. آرزوی بزرگی برای حرمت شراب داشتند. تا اینکه در قرآن حکم حرمت شراب نازل شد. رسول خدا را از نماز جنازهٔ منافقین باز داشتند. در نهایت در این خصوص دستور قرآنی صادر شد با این عبارت که ﴿**وَ لَا تُصَلِّ عَلىٰ اَحَدٍ مَّاتَ مِنْهُمْ اَبَداً**﴾

پیش از مشروعیت اذان، آن جناب به محضر آن حضرت عرض کرده بود که یا رسول الله! برای اطلاع مردم از نماز باید چاره‌ای اندیشید آنگاه وحی الهی اذان را تعلیم داد. خلاصه بسیاری، از احکام شرعیه وجود دارد که طبق نظر و خواست

ایشان نازل شده است. بعضی از علما کتابهای مستقلی در این موضوع نگاشته‌اند و تمام احکام از این قبیل را جـمع آوری کرده‌اند.

احادیث

۱ـ عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال قال رسول الله یا ابن الخطاب! والذی نفسی بیده مالقیک الشیطان سالکاً فجّاً غیر فجّک (متفق علیه و فی روایة الترمذی ان الشیطان لیخاف منک یا عمر)

ترجمه: از حضرت سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا فرمود: ای فرزند خطاب! قسم به آن ذاتی که جان من در قبضهٔ قدرت او است، شیطان هر گاه تو را در راهی ببیند که می‌روی آن را رها کرده از راه دیگری می‌رود (بخاری و مسلم)

یعنی ای عمر همانا شیطان از تو می‌ترسد از این حدیث معلوم شد که شیطان نمی‌تواند در هیچ کاری از کارهای عمر مداخله کند (اگر چه این صفت عصمت نیست، اما در نزدیک به عصمت بودنش چه تردیدی هست؟)

۲ـ عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول لله صص: دخلت الجنة فاذا انا بالرمصیاء امراة ابی طلحة و سمعت حشفه فقلت من هذا؟ قال هذا بلال و رایت قصراً بفنائه فقلت لمن هذا؟ فقالوا لعمر بن الخطّاب، فاردت ان ادخله فانظر الیه فذکرت غیرتک فقال عمر: بابی انت و امّی یا رسول الله اعلیک اغار. (متفق علیه)

ترجمه: از حضرت جابر روایت است که رسول خدا فرمود: من وارد جنت شدم رمصیاء زن ابو طلحه را آنـجا دیـدم و صدای کفشی به گوشم رسید. گفتم این کیست؟ فرشته‌ای گفت: این بلال است. قصری دیدم سؤال کردم که این مال کیست؟ گفتند مال عمر بن خطاب است، خواستم که داخل آن شوم و او را ببینم به یاد غیرتت افتادم، عمر رضی الله عنه گفت ای رسول خدا! مادر و پدرم قربان تو باشند آیا من بر تو غیرت می‌ورزم؟

۳ـ عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صص: بینا انا نائم رایت النّاس یعرضون علی و علیهم قمص منها ما یبلغ الثدی و منها مادون ذالک و عرض علی عمر بن الخطّاب و علیه قمیص یجرّه قالوا فما اوّلت ذالک یا رسول الله؟ قال: الدّین. (متفق علیه)

ترجمه :از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا فرمود: یکبار در خواب دیدم که مردم بر من عرضه شدند در حالی که قمیص (پیراهن) پوشیده بودند. قمیص یکی تا سینه‌اش بود و دیگری بلندتر و عمر بن خطاب که بر من عرضه شد پیراهنی پوشیده بود که آن را بر زمین می‌کشید، مردم گفتند یا رسول الله! آن را چه تعبیر نمودی؟ فرمود: دین معلوم شد که عمر رضی الله عنه سراپا دین بود و حتی دینش از وجود و هستی او هم بیشتر بود.

٤ـ عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله لقد کان فیما قبلکم من الامم مـحدّثون فـان یک فـی امّـتی احـد فـانّه عمر (متفق علیه)

ترجمه: از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا فرمود: در امتهای پـیشین بـعضی مـحدِّث بـودند یـعنی همکلامی با خدا برای آنان حاصل می‌شد. اگر در امت من کسی این چنین هست، جز عمر نیست.

۵ـ عن ابن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله یقول:

بینا انا نایم اتیت بقدح لبن فشربت حتی انّی لاری الرّیَّ یخرج من اظفاری ثُمّ اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اوّلته یا رسول

الله؟ قال: العلم. (متفق علیه)

ترجمه: از حضرت ابن عمر ﷺ منقول است که: از رسول الله شنیدم که فرمودند: در حالی که در خواب بودم به من یک لیوان شیر تازه داده شد پس آن را نوشیدم تا حدی که سیرابی را در ناخنهای خود احساس کردم. سپس پس ماندهٔ خود را به عمر بن خطاب ﷺ دادم. مردم گفتند یا رسول الله! آن را چه تعبیر فرمودی؟ فرمود: علم.

از این حدیث معلوم می‌گردد که حضرت فاروق اعظم ﷺ در علم دین برتری خاصی داشتند زیرا که تمام پس ماندهٔ رسول الله به او سپرده شده بود. به همین جهت حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ وقت وفات ایشان فرمود: حضرت عمر ﷺ از سهام علم نه سهم را همراه خود برد. کسی گفت: هنوز بزرگان صحابه وجود دارند! با بودن آنان چگونه چنین می‌گویید؟ فرمود: مراد من علمی نیست که تو در نظر داری بلکه مراد من علم به الله است.

٦ـ عَنْ اَبِی هریرة ﷺ قَال سَمِعْتُ رسُوْلَ اللهِ یَقُوْلُ: بَیْنَا اَنَا نَائِم عَلیٰ قلیْبٍ عَلَیْهَا دَلْوٌ فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَاشَاءَاللهُ ثُمَّ اَخَذَهَا ابْنُ اَبِیْ قُحَافَة فَنَزَعَ مِنْهَا ذَنُوْباً اَوْ ذَنُوْبَیْنِ وَ فِیْ نَزْعِهِ ضُعْفٌ وَاللهُ یَغْفِرُ لَهُ ضُعْفَهُ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرباً فَاَخَذَهَا ابْنُ الْخَطّاب فَلَمْ اَر عَبْقَرِیّاً مِنَ النّاسِ یَنْزِعُ نَزْعَ عُمَر حتّٰی ضَرَبَ النّاسَ بعطن و فی روایة ابن عمر قال ثُم اَخذها ابن الخطاب من ید ابی‌بکر فاستحالت فی یده غَرْباً فلم ار عبقریّا یفری فریه حتی روی الناس و ضربوا بعطن (متفق علیه)

ترجمه: از حضرت ابوهریره ﷺ روایت شده است که می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمود: در خواب دیدم که بر لب چاهی ایستاده‌ام و دلوی در کنار آن بود. من از آن چاه هر اندازه آب که خواست خدا بود کشیدم بعداً ابوبکر آن دلو را گرفت و یک یا دو دلو کشید و در کشیدن آن، ناتوان بود خدا او را ببخشد. سپس آن دلو به دلو بزرگی مبدّل گشت و عمر ﷺ آن را در دست گرفت. من هیچ نیرومندی ندیده‌ام که مثل عمر آب بکشد تا این که همه سیراب شدند. و در روایت ابن عمر چنین آمده است که عمر ﷺ آن دلو را از دست ابوبکر ﷺ گرفت که در دست او به دلو بزرگی مبدّل گشت. من هیچ نیرومندی را ندیدم که مانند عمر آب بکشد، تا این که مردم سیراب شدند و نشستند. (بخاری و مسلم)

در این حدیث، اشاره صریح است به این امر که بعد از حضرت ابوبکر صدیق ﷺ حضرت عمر فاروق ﷺ خلیفه خواهند شد. و نیز به کثرت فتوحات فاروق و عظمت آنها اشاره شده است. به این هم اشاره نمودند که کسی را دارای این نیرو و قدرت ندیده‌ام.

۷ـ عن ابن عمر ﷺ قال قال رسول الله ان الله جعل الحق علٰی لسان عمر و قلبه (رواه الترمذی)

و فی روایة ابی الدّرداء ﷺ عن ابی ذرّ ﷺ قال ان الله وضع الحقّ علٰی لسان عمر یقول به - و عن علّی ماکنّا نبعد اَنّ السَّکینة ینطق علٰی لسان عمر «رواه البیهقی فی دلائل النبُوّة»

یعنی: از حضرت ابن عمر ﷺ روایت شده است که رسول خدا فرمود: خداوند حق را بر قلب و زبان عمر قرار داده است. در روایت ابی درداء از حضرت ابوذر ﷺ منقول است که آن حضرت فرمود: خداوند حق را بر زبان عمر نهاده است آنچه می‌گوید حق است. و حضرت علی ﷺ فرمود: ما این را بعید ندانستیم که سکینه بر زبان حضرت عمر ﷺ سخن می‌گوید.

۸ـ عن عقبة بن عامر قال قال النّبیّ لو کان بعدی نبیّ لکان عمر بن الخطّاب (رواه الترمذی)

از حضرت عقبه بن عامر ﷺ روایت شده است که رسول اکرم فرمود: اگر بعد از من پیامبری مبعوث می‌شد یقیناً عمر بن

الخطاب می‌بود؟

۹ـ عن ابن عمر رضی الله عنه ان النبیّ خرج ذات یوم و دخل المسجد و ابوبکر و عمر احدهما عن یمینه والاخر عن شماله و هو اخذ بایدیهما فقال هکذا نبعث یوم القیٰمة (رواه الترمذی)

ترجمه: از حضرت ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که روزی رسول اکرم از منزل بیرون آمده وارد مسجد شدند و ابوبکر و عمر همراه آن حضرت یکی سمت راست و دیگری در طرف چپ ایشان قرار داشتند و آن حضرت دست هر دو را گرفته بود و در این حال فرمود: هر سه نفر ما روز قیامت اینگونه برمی‌خیزیم - (ترمذی)

۱۰ـ عن ابی سعید الخدریّ قال قال رسول الله ما من نبیّ الّا و له وزیران من اهل السّماء و وزیران من اهل الارض فامّا وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل و امّا وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر (رواه الترمذی)

ترجمه: از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا فرمودند: نیست هیچ پیامبری مگر این کـه برای او دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین‌اند پس وزیران من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل‌اند و دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند. (ترمذی)

امیرالمؤمنین ذوالنّورین عثمان بن عفّان

نام مبارک، عثمان و لقبش ذوالنّورین است.[۱]

نسب ایشان در نیای پنجم، عبدمناف به رسول خدا می‌رسد. عبدمناف دو فرزند داشت که از نسل یکی، رسول اکرم و از نسل دیگری حضرت عثمان ﷻ می‌باشند. اروایٰ دختر عمهٔ حضرت رسول و مادر حضرت عثمان می‌باشد. یعنی دختر ام حکیم بنت عبدالمطلب. ام حکیم آن کسی است که همراه با عبدالله، پدر رسول خدا متولّد شده است.

از ناحیه مادر و پدر قرابت بسیار نزدیکی با رسول خدا داشتند. شش سال پس از واقعه فیل متولد و به دعوت حضرت ابوبکر پیش از حضرت عمر و حضرت ابو عبیده بن الجراح و حضرت عبدالرحمن بن عوف مشرف به اسلام شدند. قد و قامت ایشان متوسط و رنگش سفید مایل به زرد بود، بر رخسار مبارک علامت آبله وجود داشت. سینه‌اش گشاده و محاسن انبوه داشت بر سر موی می‌گذاشت. و در آخر عمر مویهای را با خضاب زرد، رنگ می‌کرد و دندانها را با تار رشته طلا بسته بود.

پیش از اسلام هم در میان قریش دارای مقام و منزلت والایی بود. بسیار غیور و سخی بود. داماد رسول خدا بود. دو دختر آن حضرت یکی پس از دیگری به نکاح ایشان درآمده بودند. اول با رقیه ازدواج کردند هنگامی که او در غزوهٔ بدر وفات نمود، با ام کلثوم ازدواج کردند. او نیز در سال نهم هجری وفات یافت. بعد از فاروق اعظم ﷻ برای خلافت انتخاب شدند. و دوازده روز کمتر از دوازده سال مسند خلافت را رونق بخشیدند و در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵ ه با مظلومیت فوق العاده‌ای به دست یاغیان و شروران شهید شدند و در محل «حش کوکب» مدفون گردیدند. این اولین حادثه‌ای بود که شمشیر مسلمان بر علیه مسلمان بکار برده شد و اولین فتنه‌ای بود که برخاست و بر اثر آن، سلسله برکات نبوت قطع شد و دروازهٔ فتوحات اسلامی مسدود گشت. تیغ مسلمانان که قبلاً در کفار نفوذ داشت در میان خود ایشان نافذ شد.

احوال پیش از اسلام

گرامی‌ترین فرد خاندان قریش بود و به خاطر ثروت و سخاوت، آوازهٔ بسیار داشت. در وصف حیا بی‌نظیر بود. اگر در منزل به استحمام مشغول می‌شد، لباس می‌پوشید و در را می‌بست. پیش از اسلام نه بت‌پرستید نه شراب نوشید. در این وصف، ایشان و حضرت ابوبکر صدیق ممتازند.

احوال بعد از اسلام

هنگامی که به راهنمایی و دعوت حضرت ابوبکر صدیق مشرّف به اسلام شد و کفار قریش از آن آگاه شدند، او را سخت مورد اذیت و آزار قرار دادند. روزی عموی ایشان حکم بن عاص او را گرفته با ریسمانی محکم بست. و گفت تو دین جدّ خود را

۱- این لقب بدین جهت است که دو نور دیدهٔ حضرت رسول اکرم رقیه و ام‌کلثوم به عقد ایشان درآمدند. غیر از حضرت عثمان کس دیگری به این شرف نایل نیامده است.

گذاشته دین جدیدی اختیار کرده‌ای، به خدا قسم! رهایت نخواهم کرد مگر دین جدیدت را ترک گویی. حضرت عثمان ﷺ فرمود: سوگند به خدا که من آیین اسلام را هرگز ترک نخواهم کرد. سرانجام، ظالم از ظلم خود عاجز ماند و او رهایی یافت.[۱]

همین که مسلمان شد، رسول خدا دختر خود رقیه را به نکاح وی درآورد. وقتی کفار مکّه به اذیت و آزار مسلمانان کمر بستند، ایشان همراه با خانوادهٔ خود، حضرت رقیه، هجرت کرده به سرزمین حبشه رفتند. رسول خدا به ابوبکر ﷺ فرمود: عثمان اولین شخصی است که بعد از حضرت ابراهیم و حضرت لوط با اهل بیت خود هجرت کرده است. وقتی آن حضرت به مدینه منوره هجرت نمودند، حضرت عثمان با همسرش رقیه از حبشه به مدینه آمد. و هنگام جنگ بدر در مدینه بود. البته حضرت جعفر طیّار ﷺ و همراهان او در زمان غزوهٔ خیبر برگشتند و وارد مدینه شدند. هنگامی که حضرت رقیه وفات یافت، رسول خدا فرمود: دستور خدا است که دختر دیگرم ام کلثوم را به نکاح عثمان درآورم. و هنگامی که ام کلثوم هم وفات یافت، فرمود: اگر دختری دیگر می‌داشتم آن را هم به نکاح حضرت عثمان ﷺ در می‌آوردم.

خدمات ارزنده‌ای برای رسول خدا انجام داده، به دعاهای خوب و بزرگ آن حضرت نایل گشتند. از آن جمله در غزوه تبوک علاوه بر ساز و برگ‌های جهاد که تقدیم رسول خدا نمود چند بار ارزاق تهیه و به آن حضرت تقدیم داشت. آنگاه پیامبر اکرم دست به سوی آسمان بلند فرموده، تا سه بار فرمودند: الهی من از عثمان ﷺ راضی‌ام تو هم راضی باش و خطاب به اصحاب فرمودند: شما هم در حق حضرت عثمان ﷺ دعا کنید. چنانکه آنها نیز مانند ایشان دعا خواندند. یک بار در خانه آن حضرت تا چهار روز پیاپی خوراکی برای خوردن نداشتند. آن حضرت و اهل بیت با ضعف عجیبی دچار شدند. به محض اینکه حضرت عثمان ﷺ اطلاع یافت، چند کیسه آرد گندم و چند کیسه خرما یک گوسفند ذبح شده و سیصد درهم به محضر آن حضرت ارسال داشت و پیغام داد چون پختن اینها دیر می‌شود من خوراک آماده ارسال خواهم کرد. آنگاه نان و گوشت زیادی پخته فرستاد. رسول خدا در حق ایشان دعای خیر نمودند. تا مدتی وظیفهٔ کتابت وحی به ایشان محوّل شده بود. در قرآن کریم از کاتبان وحی مدح و ستایش بعمل آمده است. علاوه بر کتابت وحی، نوشتن نامه‌های آن حضرت نیز به ایشان محوّل شده بود. در اعمال صالحه موفقیت بزرگی از جانب خداوند به او عنایت شده بود. شب خیزی وی در حدّی بود که در تمام شب خیلی کم استراحت می‌نمود.

تقریباً تمام اوقات شب ایشان در نماز صرف می‌شد. هر شب در نماز تهجّد یک بار قرآن مجید را ختم می‌کرد. همیشه روزه‌دار بود تا حدّی که غیر از ایام ممنوعه، روزهٔ او فوت نمی‌شد. در روزی هم که شهید شد روزه داشت. در امور خیر و صدقات مانند تندباد بود در هر جمعه یک غلام آزاد می‌کرد. اگر در یک جمعه آزادی غلام میسّر نمی‌شد در جمعهٔ دیگر دو غلام آزاد می‌کرد. نسبت به سخاوت و صدقات ایشان وقایع عجیبی نقل می‌کنند.

از آن جمله یکی این که در عهد حضرت ابوبکر صدیق ﷺ قحطی شدیدی واقع شد. مردم بسیار پریشان شدند. روزی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: خداوند پریشانی شما را تا وقت شام دور خواهد کرد. چنان که هزار بار شتر گندم از حضرت عثمان ﷺ وارد مدینه شد. و تجّار نزد او حاضر شدند. حضرت عثمان ﷺ گفت: چقدر سود و نفع می‌دهید. تجار

۱- تاریخ الخلفاء

گفتند بیست درصد سود می‌دهیم. حضرت عثمان ﷺ فرمود: به من بیشتر از این سود می‌دهند. بعد از بحث، تجار گفتند پنجاه درصد سود می‌دهیم. حضرت عثمان ﷺ فرمود: به من از این هم بیشتر سود می‌دهند. تجّار گفتند: کیست که از این بیشتر می‌دهد تجّار مدینه که ما هستیم. حضرت عثمان ﷺ فرمود: در مقابل هر درهم به من ده درهم سود می‌رسد یعنی هزار درصد آیا شما می‌توانید که بیشتر از این بدهید؟ تجّار انکار کردند آنگاه فرمود: شما گواه باشید همه این گندم را من در راه خدا به فقرای، مدینه بخشیدم. حضرت عبدالله بن عباس ﷺ می‌گوید: من در شب همان روز رسول خدا را به خواب دیدم که بر اسب سفید ترکی سوار اند و لباس نورانی به تن داشته، شتابان می‌روند. عرض کردم یا رسول الله مادر و پدرم فدای تو باد. من به زیارت شما سخت اشتیاق داشتم آن حضرت فرمودند: این عجلهٔ من به این خاطر است که عثمان هزار بار گندم در میان فقراء مدینه صدقه داده و خداوند متعال هم آن را پذیرفته و عقد وی را در بهشت با یکی از حوران بهشتی بسته است و من می‌خواهم در جشن و محفل عروسی وی شرکت کنم. حج و عمره هم به کثرت ادا می‌فرمود و در صله رحمی بی‌نظیر بود.

هنگامی که رسول خدا هجرت نموده وارد مدینه منوره شدند، مسلمانان بر اثر عدم وجود آب شیرین، ناراحت بودند فقط یک حلقه چاه که در ملک یک یهودی بود، آب شیرین داشت به نام «بئر رومه» و او با قیمت گزاف آب آنرا می‌فروخت. آن حضرت فرمودند: هرکس این حلقه چاه را خریداری و در راه خدا وقف کند، به بهشت می‌رود. حضرت عثمان ﷺ بی درنگ آن را خریداری و وقف نمود.

مسجد نبوی قبلاً بسیار کوچک بود در کنار آن، زمینی به معرض فروش گذاشته شده بود آن حضرت فرمود: هر کس این زمین را خریده به مسجد من بیفزاید، عوض آن، بهشت به او داده خواهد شد. حضرت عثمان ﷺ آن را به مبلغ بیست هزار یا بیست و پنج هزار درهم خریداری و به مسجد النبی اضافه نمود.

پس از هجرت، سلسلهٔ غزوات آغاز گردید. از بدر گرفته تا تبوک در تمام غزوات شرکت نمود. زمانی که غزوهٔ بدر واقع شد، حضرت رقیه بسیار مریض بود. رسول خدا فرمود: ای عثمان ﷺ شما حضرت رقیه را پرستاری کنید به اندازهٔ شرکت در بدر ثواب خواهی برد. به طوری که ایشان از حضور در غزوه بدر عقب ماندند و به پرستاری حضرت رقیه مشغول شدند. ولی رسول اکرم او را در ردیف بدریین محسوب داشته در اموال غنیمت سهیم گرداندند.

در جنگ احد وقتی که خبر شهادت رسول اکرم انتشار یافت، صحابه بسیار بی قرار و سراسیمه شدند و در عالم پریشانی و آشفتگی خاطر بعضی از مردم از میدان جنگ کناره گرفتند.

در بعضی روایات نام حضرت عثمان ﷺ هم جزو همین گروه است. اگر چه این کناره‌گیری باعث مؤاخذه و سرزنش نگردید. زیرا اوّلاً به جهت این که با شنیدن خبر شهادت آن حضرت سراسیمه شده کنار رفتند، ثانیاً بدین جهت که در حق آنان صریحاً در قرآن مجید مذکور است.﴿ **وَلَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ** ﴾

یعنی: به تحقیق که خداوند آنان را مورد عفو قرار داد. اما حقیقت این است که این مسأله با خبر واحد ثابت است و چیزی که باعث کسر شأن صحابی بزرگی همچون حضرت عثمان باشد، نمی‌توان در پرتو خبر واحد آن را پذیرفت. لذا کناره‌گیری حضرت عثمان از جنگ احد قابل پذیرش نیست.

در حدیبیه، رسول خدا حضرت عثمان ﷺ را از طرف خود به عنوان سفیر، نزد کفار قریش فرستاد. کفار مکّه او

را اسیر کردند و به رسول خدا اطلاع رسید که ایشان شهید شده‌اند. آن حضرت بسیار ناراحت شدند و به خاطر گرفتن انتقام او، از اصحاب بر موت بیعت گرفتند. اما در اثنای بیعت اطلاع رسید که شهید نشده‌اند بلکه او را به اسارت گرفته‌اند. آنگاه آن حضرت یک دست خود را به جای دست حضرت عثمان قرار داده بر دست دیگر نهاد و فرمود: این بیعت حضرت عثمان رضي الله عنه است. و این را بیعت الرضوان نام گذاشته‌اند. زیرا خداوند در حق این بیعت کنندگان فرموده است: ما از ایشان راضی هستیم.

در این بیعت سهم معنوی حضرت عثمان رضي الله عنه از همه بیشتر بود زیرا خود پیامبر اکرم با دست خویش از جانب او بیعت کرد. در غزوهٔ تبوک بزرگ‌ترین خدمت را حضرت عثمان رضي الله عنه انجام داد. در آن هنگام، فقر شدیدی بر مسلمانان ظاهر گشته بود از این جهت این غزوه را به نام «جیش العسره» نامگذاری کرده بودند. رسول خدا فرمود هر کس وسایل سپاه اسلام را مهیا سازد، به او بهشت داده خواهد شد. حضرت عثمان رضي الله عنه فرمود: من صد شتر با ساز و برگ می‌دهم. بار دوم رسول خدا فرمود: هر کس وسایل این سپاه را مهیا کند به او بهشت می‌رسد. حضرت عثمان رضي الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! من یکصد شتر دیگر با تمام ساز و برگ می‌دهم. بار سوم که رسول خدا ترغیب داد حضرت عثمان رضي الله عنه برخاست و گفت یا رسول الله! سیصد شتر می‌دهم. بار چهارم که رسول خدا تشویق نمود، او به خانه کعبه رفته هزار سکه طلا آورد و به آن حضرت تقدیم نمود. رسول اکرم از بالای منبر فرود آمد و سکه‌ها را در دست خود قرار داد و فرمود: «**ما ضرّ عثمان ما عمل بعد الیوم**» یعنی: پس از امروز عثمان هر چه بخواهد انجام دهد ضرری متوجّه او نخواهد شد.
عدل و انصاف و خوف خدا در او به حدّی بود که یک بار گوش برده‌ای را کشیده بود بعداً به او فرمود: در عوض آن گوش مالی، گوش مرا بمال. آن غلام به منظور اطاعت امر، گوش حضرت را در دست گرفت. ایشان اظهار داشت: گوشم را سخت بمال! زیرا من گوشت را سخت مالیده بودم و قصاص دنیا از قصاص آخرت بهتر است.

خلافت حضرت عثمان ذوالنّورین

هنگامی که حضرت عمر فاروق خواست جهان را ترک گوید، مسلمانان از او تقاضا کردند که شما برای خود جانشینی معیّن فرمایید. ایشان فرمودند: از این شش نفر: عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص رضي الله عنهم، که کسی بیشتر از اینها مستحق خلافت نیست، یکی را انتخاب کنید امّا مدت انتخاب از سه روز تجاوز نکند چنانکه بعد از دفن حضرت فاروق اعظم رضي الله عنه این شش نفر جمع شدند و حضرت عبدالرحمان بن عوف رضي الله عنه اظهار داشت: از میان این شش نفر، اختیارات به سه نفر محوّل گردد. حضرت زبیر رضي الله عنه فرمود که اختیار من با علی است، حضرت طلحه گفت من اختیارم را به عثمان دادم. حضرت سعد گفت اختیار من با عبدالرحمان است، حضرت عبدالرحمان فرمود: هر کدام از حضرت علی و عثمان که خلافت را نمی‌خواهد اختیار با او است با شنیدن این، هر دو خاموش شدند. سپس عبدالرحمان رضي الله عنه فرمود: من خلافت نمی‌خواهم لذا به من اختیار دهید تا از میان شما دو نفر، افضل را انتخاب کنم چنان که حضرت عثمان و علی هر دو اختیار انتخاب را به او سپردند و تا سه روز مهلت داده شد چون موسم حج بود مردم از حج فارغ شده به مدینه آمده بودند. علاوه بر مردم مدینه جمع زیادی از مسلمانان بلاد دیگر نیز حضور داشتند.

حضرت عبدالرحمن مخفیانه با هر یک مشورت نمود و اظهار داشت: دو نفر نیافتم که حضرت علی رضي الله عنه را بر

حضرت عثمان ترجیح دهند. لذا بدون نزاع و اختلاف، حضرت عثمان ﷺ منتخب شدند و همه با او بیعت کردند و دوازده روز کمتر از دوازده سال فرایض خلافت را انجام داد و سلسلهٔ فتوحات اسلامی در عهد مبارک ادامه داشت و پیشرفت دینی و دنیوی روز به روز افزون می‌گشت. از این دوازده سال تا شش سال نظام حکومت به نحوی برقرار بود که هیچ کس از دیگری شکایت نداشت. ولی در شش سال آخر که ایشان بنا بر مصلحت و صوابدید خود، عزیزان و خویشاوندان خویش را بر بعضی از مسئولیتهای مهم گماشت، این کار مستمسکی برای بهانه جویان و آشوبگران قرار گرفت.

خلق صله رحمی بر ایشان غلبه داشت. شکی نیست که این از عمده‌ترین صفات و اخلاق حسنه است امّا یک چیز هر چند نیکو باشد، وقتی از حد اعتدال بگذرد، نیکویی‌اش را از دست خواهد داد.

(اینجا بود که یهودیان و دشمنان اسلام که فتوحات پیشرفت اسلام را در پهنه گیتی غیر قابل تحمل دیدند به رهبری عبدالله بن سبا یهودی و رئیس فرقه روافض به توطئه و تفرقه در میان مسلمین پرداختند. بسیاری از مسلمانان را به غارت و طغیان ترغیب کرده آتش شورش و عناد برافروختند و مردم را علیه خلیفةالمسلمین برانگیختند. خلیفه‌ای که رسول الله او را بشارت به جنت داد و در حق او دعا کرد که: خدایا من از عثمان راضی‌ام تو نیز از او راضی باش. لذا خون پاک عثمان ذوالنّورین، آن حبیب رسول الله، را در حالی که روزه داشت و مشغول تلاوت قرآن بود بر صفحات قرآن جاری ساختند. و بدین ترتیب دروازهٔ خشم الهی را گشودند و جنگ و عناد و خونریزی در میان امت اسلامی برای همیشه برقرار ماند.)

فتوحات عهد خلافت حضرت عثمان

در عهد خلافت ایشان دو نوع فتوحات نصیب مسلمانان شد. اول آن ممالکی که در عهد حضرت فاورق اعظم ﷺ فتح شده و بعداً سرکشی کردند. بار دیگر در زمان حضرت عثمان ﷺ مجدّداً فتح شدند. دوم ممالک جدیدی که در آنها جهاد بر پا شده تحت تصرّف مسلمانان در آمده‌اند. در اینجا از هر دو نوع فتوحات تذکرهٔ مختصری به طور نمونه بیان می‌شود.

قسمت اول:

مردم همدان سرکشی و طغیان کردند، این سرزمین بوسیله حضرت مغیرة بن شعبه ﷺ سرکوب و فتح گردید. مردم ری نیز علم طغیان برافراشتند امّا اسلام بار دیگر بوسیله حضرت ابو موسی اشعری و حضرت براء بن عازب **رضی‌الله عنهما** غالب شد. در اسکندریه هم آتش شرارت و بغاوت شعله‌ور شد. اما با سعی و کوشش حضرت عمرو بن عاص ﷺ این شهر نیز فتح گردید. اهالی آذربایجان هم خیانت کردند. امّا به وسیلهٔ کوششهای ولید بن عقبه ﷺ باز مسلمانان بر آنجا تسلّط یافتند. و نقاط همجوار آذربایجان نیز فتح شدند. ارمنستان هم فتح شد.

این فتوحات حضرت عثمان ﷺ نظیر خدمت قتال مرتدین بود، که بوسیله حضرت ابوبکر ﷺ انجام یافت. اگر مساعی او به کار نمی‌رفت و این شورشها و طغیانها خاموش نمی‌شدند، خدا می‌داند که عاقبت کار چه می‌شد!؟

قسمت دوم:

۱ـ جنگ عظیم افریقا که در تاریخ اسلام به نام «حرب العبادله» شهرت یافته است. حضرت عثمان ﷺ به خاطر فتح افریقا

حکومت مصر را به حضرت عبدالله بن سعد سپرد و به او فرمان داد که از افریقا هر چه مال غنیمت بدست آید چهار درصد از آنِ تو است. در آن زمان حاکم افریقا شخصی به نام جرجیر از طرف امپراتور روم گمارده شده بود که از طرابلس تاطنجه حکمرانی می‌کرد و بسیار متکبر و مغرور بود. برای جنگ مسلمین یکصد و بیست هزار سوار فراهم کرده بود. از سویی دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه هم لشکر بزرگی مشتمل بر بزرگان صحابه مانند حضرت عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر رضی الله عنه ترتیب داده اعزام داشت. عبدالله بن سعد رضی الله عنه از مصر هم لشکر بزرگی جمع کرده بود. تمام این قشون اسلامی با هم و همزمان وارد افریقا شدند و معرکهٔ کارزار گرم شد. این جنگ پس از قادسیه و یرموک بزرگترین نبرد اسلامی به شمار می‌آید که تا چهل روز ادامه یافت. دو لشکر هر روز از صبح تا ظهر نبرد آزمایی می‌کردند و بعد از آن، هر دو سپاه خسته و درمانده در خیمه‌ها استراحت می‌کردند. پس از چند روز حضرت عثمان رضی الله عنه یک سپاه تازه نفس به فرماندهی حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه به کمک آنها اعزام داشت و تأکید نمود که خود را زودتر به افریقا رسانده برادران خود را یاری دهید. وقتی سپاه تازه نفس به افریقا رسید، مسلمانان همگی از شادی صدای الله‌اکبر بلند کردند. حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه دید که عبدالله بن سعد رضی الله عنه فرمانده سپاه ترسیده است، معلوم شد که علتش اعلامیه‌ای است که از طرف جرجیر صادر شده که هر کس سر عبدالله بن سعد رضی الله عنه را بیاورد، یکصد هزار اشرفی و دخترش به وی داده خواهد شد. از این طرف هم حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه اعلام کرد که هر کس سر جرجیر را بیاورد به او یکصد هزار اشرفی جایزه و دختر جرجیر نیز به وی داده خواهد شد. آنگاه تمام سپاه را به دو قسمت تقسیم کرد. به یک قسمت فرمان داد که شما در خیمه‌های خود آرام گیرید و گروه دیگر را برداشته وارد میدان شد و تا ظهر به نبرد ادامه داد و بعد از ظهر حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه به آن قسمت از سپاهیان که تا آن لحظه استراحت کرده بودند، فرمان داد تا وارد میدان نبرد شوند چنانکه آنان به میدان آمده و نگذاشتند که سپاه کفر در خیمه‌های خود آرام گیرند.

جنگی در گرفت که کمر قدرت و توانایی کفار را در هم شکست و جرجیر به دست عبدالله بن زبیر به قتل رسید و سپاه او شکست خورد. و عدّهٔ بی‌شماری از لشکر کفار هلاک شدند و به قدری مال غنیمت به دست آمد که بعد از خمس به هر سواره‌ای سه هزار و به هر پیاده‌ای یکهزار اشرفی داده شد و حسب اعلان، یکصد هزار اشرفی و دختر جرجیر به حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه رسید و این جنگ را «حرب‌العبادله» از این جهت می‌گویند که فرمانده لشکر، عبدالله بن سعد رضی الله عنه و رئیس میمنه عبدالله بن عمر رضی الله عنه و افسر میسره عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و بر مقدمة الجیش عبدالله بن عباس رضی الله عنه مقرر بودند. پس از فتح افریقا قشون اسلام به جانب مراکش رهسپار گردیدند و آنجا هم جنگ بزرگی پیش آمد بالاخره طرابلس و اندلس و تمام بلاد مغرب به تصرف مسلمانان در آمد و شوکت و عظمت دین اسلام در مغرب زمین درخشیدن گرفت.

۲ـ جنگ‌های دریایی که تا آن زمان مسلمانان از آن بی‌اطلاع بودند و در عهد دو خلیفه رخ نداده بود، کاملاً کار جدیدی بود که برای اولین بار در عهد خلافت حضرت عثمان به وقوع پیوست. حضرت فاروق اعظم شوکت قیصر روم را درهم کوبیده بود اما هنوز هم قدری از وجود آن باقی بود و بر مناطق ساحلی حکومت می‌کرد. پیش از همه، فکر جنگ دریایی در قلب حضرت معاویه رضی الله عنه پدید آمد و او جنگ دریایی را به حضرت عثمان رضی الله عنه پیشنهاد کرد. آن جناب به او اجازه داد. لذا یک لشکر بزرگ تحت عنوان نیروی دریایی به فرماندهی او به جانب جزیرهٔ قبرس حرکت کرد. قشون اسلامی سوار بر کشتیها در دریا به حرکت در آمدند و پنجاه بار میان سپاه اسلام و سپاه کفر جنگ در گرفت. سرانجام، سپاه اسلام پیروز شد و تمام جزیره به

تصرف مسلمانان در آمد. و نام و نشان قیصر روم محو و نابود شد. جسم بی‌جان مسیحیت در ممالک مهم اروپا و افریقا از بین رفت و روح پاک اسلامی در آن زمینهای مرده دمید.

این جنگهای دریایی همان جنگهایی بود که رسول خدا نسبت به آنها قبلاً پیشگویی کرده بودند و رضایت خود را نسبت به آن اعلام نموده بود. چنان که در صحیح بخاری روایت شده است ؛ رسول خدا روزی وقت ظهر در خانهٔ امّ حرام قیلوله می‌نمود و در حالی که تبسمی بر لب داشت از خواب بیدار شد، امّ حرام علت لبخند ایشان را پرسید. آن حضرت فرمود: «اینک بعضی از افراد امت خود را دیدم که سوار بر کشتیها در دریا با شأن و شوکت حرکت می‌کنند همچنان که گویی پادشاه‌اند و بر تخت نشسته‌اند و جنت برای آنها واجب شد.» ام حرام عرض کرد یا رسول الله! دعا فرمایید تا من هم از آنان باشم. آن حضرت دعا فرمود و گفت تو از آنان خواهی بود، چنان که ام حرام به اتفاق شوهرش به لشکر اسلام پیوست و هنگام بازگشت از اسب افتاد و در زیر سم اسبها کشته شد و بالاخره، در جزیرهٔ قبرس مدفون گشت. این جنگهای دریایی به سبب آن پیشگوییها و بشارتها از بهترین فضایل حضرت عثمان به ویژه حضرت امیر معاویه رضی الله عنه محسوب می‌شوند.

۳ـ بعضی از اطراف و نواحی کشور ایران که فتح نشده بود مانند خراسان، جوین، فیروز آباد، شیراز، طوس، نیشابور، هرات، بلخ و غیره همه این مناطق در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه فتح شدند.

٤ـ قیصر روم هم در عهد خلافت ایشان کشته شد و یزدگرد که ذکر آن قبلاً گذشت هم در عهد مبارک او راهی جهنم گردید.

والحمد لله رب العالمین

شهادت مظلومانه حضرت عثمان

شهادت ایشان از چند جهت بی‌نظیر و اولین شهادتی است که در امت اسلام رخ داده است. اول به جهت مظلومیت و مصیبت زدگی ایشان، دوم به لحاظ نتایج و فتنه‌هایی که از آن برخاست. مسلمانان با هم متفق و متحد بودند، نیروی متحد آنها در جهت نابودی کفر و شعایر آن صرف می‌شد. و برکات نبوی در میان شان وجود داشت. به محض رخ دادن شهادت حضرت عثمان ﷺ همهٔ این برکات از آنان سلب گردید و اختلافات در میانشان پدید آمد و شمشیری که برای نابودی کفار به کار می‌رفت، در میان خود ایشان به کار گرفته شد. از آن زمان تا امروز اتحاد و اتفاق قبلی نصیب مسلمانان نشده است، بلکه روز به روز دایرهٔ افتراق و اختلاف وسیع‌تر می‌شود. شهادت حضرت عثمان و نتایج آن را رسول خدا قبلاً بیان فرموده بود و احادیثی که مشتمل بر این پیشگوییها است، به حدّ تواتر معنوی رسیده است که از آن جمله چند روایت ذیلاً نقل می‌شود:

۱ـ حدیث عشره مبشره که در صحیح بخاری، صحیح مسلم و کتب دیگر حدیث وجود دارد، در آن مذکور است وقتی که نوبت به حضرت عثمان ﷺ رسید آن حضرت فرمود او را به دخول بهشت بشارت دهید در مقابل آن مصیبتی که به او خواهد رسید.

۲ـ از ابن عمر ﷺ روایت شده است که رسول خدا فتنه‌ای را ذکر کرده به سوی حضرت عثمان ﷺ اشاره نمود، که ایشان در آن فتنه مظلومانه کشته خواهند شد، (ترمذی)

۳ـ از حضرت عایشه، ﷺ، روایت شده است که رسول خدا فرمود: ای عثمان به تو پیراهنی پوشانده می‌شود که اگر مردم بخواهند آن را از تن تو درآورند، نگذار که در آورند. [۱] (ترمذی)

٤ـ از حضرت کعب بن عجره روایت شده است که رسول خدا فتنه‌ای را ذکر نمود و به سوی مردی نقاب پوش اشاره کرد که این شخص در آن روز بر هدایت می‌باشد.

من او را دیدم که حضرت عثمان است من او را پیش آن حضرت بردم و پرسیدم که شما در حق ایشان چنین فرموده اید؟ آن حضرت فرمودند: آری. (ابن ماجه)

۵ـ از حضرت حذیفه ﷺ روایت شده است که رسول خدا فرمود: قسم به ذاتی که جان من در دست او است قیامت برپا نمی‌شود مگر آن گاه که شما امام خود را به قتل برسانید و در بین یکدیگر خونریزی راه بیندازید و وارثین دنیا بدترین مردم خواهند شد. (ترمذی)

٦ـ از حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ روایت شده است که رسول خدا فرمود: سنگ آسیای اسلام بعد از سی و پنج سال از جای خود کنده می‌شود.

۷ـ از حضرت انس ﷺ روایت شده است که رسول خدا فرمود: شمشیر خدا در غلاف می‌ماند مادامی که حضرت عثمان ﷺ زنده است ، هرگاه او شهید شود، آن شمشیر کشیده می‌شود و دیگر به نیام بر نمی‌گردد. (تاریخ الخلفاء)

و سرانجام طبق پیشگوییهای پیامبر اکرم حضرت عثمان ﷺ در سال ۳۵ هجری به طرز مظلومانه‌ای شربت شهادت را

۱- اشاره است به این که علی رغم مخالفت دشمنان، هرگز از مقام خلافت دست‌بردار نشود.

نوشیدند. (رضی الله عنه و ارضاه.) در این خصوص روایات فراوان دیگری نیز هست. حادثه شهادت حضرت عثمان ﷺ داستانی دراز دارد که بیانی مفصل می‌خواهد. اما بطور خلاصه این که:

در اواخر خلافت ایشان عدّه‌ای به مخالفت با ایشان بر خاستند. و این اختلاف روز به روز شدت می‌گرفت و به حدی رسید که تمرّد و یاغیگری آشکار گردید. و یاغیان آن جناب را در خانه‌اش محاصره کرده آب را بـر او بسـتند و در حـال مـظلومیت شدیدی او را شهید کردند. ماجرا از اینجا شروع شد که انگشتری رسول خدا که بعد از آن حضرت به دست حضرت ابوبکر صدیق ﷺ و بعد از او به دست حضرت فاروق اعظم ﷺ و پس از وی به دست حضرت عثمان ﷺ رسید، روزی حضرت عثمان ﷺ بر لب چاه «اریس» نشسته بود و انگشتری را در دست داشت که ناگاه انگشتری در چاه افتاد. تمام آب چاه کشیده شد حتی لایروبی به عمل آمد اما از انگشتری اثری یافت نشد. گم شدن انگشتری مقدمه‌ای بود که تمام نظام گیتی آشفته شود. و بر حضرت عثمان ﷺ خرده‌گیری شروع شد.

بزرگ‌ترین اعتراض این بود که ایشان افراد خاندان خود را عهده دار مسئولیتهای بزرگ گردانده. بدیهی است که این شیوه خلاف روش شیخین بود و از آن نتیجهٔ خوبی هم عاید نشد ولی از نظر شرع نمی‌توان این امر را نا جایز قرار داد. از این قبیل اعتراضها، طوماری جمع شد ولی هیچ اعتراضی شرعاً وارد نبود. پاسخ تمام این اعتراضها که بر حضرت عثمان ﷺ وارد شده‌اند، مفصلاً در کتاب «ازالة الخفاء» آمده است. حق این است که صحابه‌ای که از زمره مهاجران باشد و قرآن در مدح او نازل گردد و رسول خدا او را به جنت بشارت دهد و نسبت به او بگوید که او مظلومانه در آن روز شهید می‌گردد، نسبت به این گونه موارد جزئی که به حد جواز رسیده باشد مؤاخذه نخواهد شد.

به هر حال، چنین اعتراضهایی بر حضرت عثمان ﷺ آغاز گشت و در این سلسله از حاکم مصر، عبدالله بن ابی سرح نیز شکایت شد که بر مردم ظلم می‌کند. حضرت عثمان ﷺ برای او فرمان تهدیدآمیزی نوشت اما به جای این که او به آن عمل کند، شکایت کنندگان را مورد تنبیه قرار داد به طوری که یکی از آنها مرد.

سپس هفتصد نفر از مصر آمده مظالم خود را به صحابه کرام عرض کردند. حضرت طلحه، حـضرت عـلی، و ام المـؤمنین عایشه **رضی الله عنهم** نسبت به این موضوع با حضرت عثمان ﷺ گـفتگو نـمودند. و ایشـان عـبدالله بـن ابـی سـرح را از استانداری مصر عزل نمود و از اهل مصر خواست تا ابراز دارند چه کسی را به حاکمیت مصر انتخاب می‌کنند؟ همه آنها به محمد بن ابی‌بکر رأی دادند چنانکه حضرت عثمان ﷺ ضمن صدور حکم او جمع بزرگی از مهاجرین و انصار را همراه وی به مصر اعزام داشت تا در مورد عبدالله بن ابی‌سرح تحقیقات به عمل آورند. همه آنها عازم مصر شدند پس از طی سه مرحله از راه در منزل چهارم دیدند که غلامی حبشی سوار بر شتر دارد می‌آید و هیئت او نشان می‌دهد که گریخته است و یـا در جستجوی کسی است! از او پرسیدند: کجا می‌روی؟ گفت: امیر المؤمنین مرا نزد حاکم مصر فرستاده است. مردم گفتند: حاکم مصر محمد بن ابی‌بکر در اینجا حضور دارد. او گفت من به نزد او فرستاده نشده‌ام. محمد بن ابی‌بکر با شنیدن این سخن او را دستگیر کرد و پرسید تو غلام کیستی، گاهی می‌گفت امیرالمؤمنین و گاهی می‌گفت غلام مروان. از او پرسیدند: نامه‌ای همراه داری؟ گفت خیر. اما پس از بررسی، نامه‌ای از او به دست آمد آن را خواندند دیدند که نامه از طرف حضرت عثمان ﷺ به عبدالله بن ابی سرح نوشته شده و مشتمل بر این مضمون است: که محمد بن ابی‌بکر به اتفاق همراهانی که می‌آید همه آنان را به قتل برسان و نامه‌ای را که نشان می‌دهد آن را ملاک عمل قرار مده و کماکان بر حکومت پایدار بمان و کسانی کـه بـرای

شکایت نزد من می‌آیند اجازهٔ آمدن به آنان مده و تا رسیدن دستوری دیگر منتظر باش.
با دیدن این نامه خشم و غضب محمد بن ابی‌بکر و همراهان او از حد گذشت و به مدینه برگشتند. حضرت طلحه ﷺ و حضرت زبیر ﷺ و حضرت علی ﷺ و حضرت سعد ﷺ و تمام صحابه کرام را جمع کرده و نامه را به آنان نشان دادند. همه از دیدن این نامه مبهوت و ناراحت شدند. حضرت علی ﷺ همراه با صحابهٔ کرام، غلام، شتر و نامه را نزد حضرت عثمان ﷺ برد و از او پرسید: آیا این غلام از آن شما است؟ حضرت عثمان ﷺ با سوگند اظهار داشت: خیر، تمام صحابه سوگند او را باور نموده و معتبر دانستند و گفتند که عثمان ﷺ قسم دروغ یاد نمی‌کند. خط مورد شناسایی قرار گرفت و معلوم شد که مال مروان است. مردم گفتند مروان را به ما بسپار تا نسبت به این موضوع از وی تحقیق به عمل آوریم.

غیر از صحابه کرام دیگران گفتند: تا مادامی که حضرت عثمان مروان را به ما تحویل ندهد، ما با او کنار نخواهیم آمد پس اگر در تحقیقت این کار حضرت عثمان است، او را از این سمت عزل می‌کنیم و اگر کار مروان است او را به سزای اعمالش برسانیم. اما حضرت عثمان از تسلیم مروان سر باز زد. زیرا مروان یکی از نزدیکان ایشان بود و مروّت ایشان ایجاب نمی‌کرد که او را با اختیار خود به دست آنها بدهد. و در نظر داشت تا بعداً به طریق مناسبی او را تنبیه و از سمتش عزل کند.
صحابهٔ کرام راهی خانه‌های خود شدند و اهل مصر و دیگر فرصت طلبان، خانهٔ حضرت عثمان ﷺ را محاصره کردند و آب را بر او بستند. وقتی حضرت علی ﷺ اطلاع پیدا کرد، قدری آب فرستاد که با مشکل بسیار به او رسید و چند نفر به همین دلیل مجروح شدند.

حضرت علی ﷺ فرمود: نظر ما این بود که مروان به ما تحویل داده شود و قتل عثمان ﷺ را هرگز تحمل نمی‌کنیم و به حضرت حسن و حسین دستور داد که شمشیر برداشته بر در خانه حضرت عثمان ﷺ نگهبانی دهند و کسی را نگذارند وارد خانه شود. حضرت طلحه و زبیر و چند صحابی دیگر نیز فرزندان خود را برای نگهبانی فرستادند ولی دشمنان و فتنه جویان تیراندازی را شروع کردند. یک تیر به مروان و بقیه تیرها به نگهبانان اصابت کردند. امام حسن ﷺ مجروح شد محمد بن طلحه و قنبر غلام حضرت علی ﷺ نیز مجروح شدند.
محمد بن ابی‌بکر با دیدن این وضع به افراد خود گفت که کار خوبی صورت نگرفت این خطر وجود دارد که بنی هاشم علیه ما اقدام کنند. لذا با عجله همراه من بیایید تا از پشت دیوار بالا رفته وارد خانه شویم و حضرت عثمان ﷺ را به قتل برسانیم و چنین هم کردند. دو نفر با او از پشت دیوار بالا رفتند پیش از همه محمد بن ابی‌بکر نزد عثمان ﷺ رسید و ریش مبارکش را گرفت. حضرت عثمان ﷺ فرمود: ای محمد بن ابی‌بکر اگر پدرت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ شما را می‌دید که این برخورد را با من دارید، از شما ناراحت نمی‌شد؟ با گفتن این سخن، دستهای محمد بن ابی‌بکر به لزره افتاد و خود را عقب کشید ولی آن دو شخص دیگر که همراه او بودند، از فرصت استفاده کرده و امیرالمؤمنین را که در حال تلاوت قرآن مجید بود شهید کردند، به طوریکه خون مبارک ایشان صفحات قرآن را رنگین کرد.

همسر ایشان حضرت نائله فریاد کشید ؛ اما صدایش به بیرون از خانه نرفت آنگاه بالای بام رفته صدا زد که ای مردم! امیرالمؤمنین شهید شد. با شنیدن این آواز مردم وارد خانه شدند، دیدند که امیر المؤمنین شهید شده است و قاتلین از پشت دیوار بالا رفته و فرار کرده‌اند. حضرت علی ﷺ آمد و هر دو فرزند خود را مورد ضرب و شتم قرار داد که شما بر در ایستاده بودید و امیر المؤمنین شهید شد؟ آن دو گفتند: ما چه می‌توانستیم بکنیم؟ قاتلین که از دروازه داخل نشده‌اند، بلکه از پشت

دیوار داخل شده‌اند (**انا لله و انا الیه ر اجعون**)

زمانی که حضرت عثمان ﷺ شهید شدند به تلاوت قرآن اشتغال داشتند و خونی که از او جاری شد بر این آیه ریخت ﴿ **فسیکفیکم الله و هو السمیع العلیم**﴾و آن قرآن مجید هنوز در مدینه منوره محفوظ است و هرگاه حادثه و مصیبتی برای سلاطین عثمانیه رخ می‌داد آن قرآن را بیرون می‌آوردند و تلاوت می‌کردند، آن مصیبت دفع می‌شد.

حضرت عثمان ﷺ چند روز پیش از شهادت، بالای بام رفته و تنی چند از صحابه کرام را فرا خواندند و جهت اتمام حجت، احادیثی از رسول خدا که در فضایل ایشان بودند، خواندند. و از صحابه سؤال کردند که آیا شما این احادیث را از رسول خدا شنیده‌اید یا خیر؟ همه تایید کردند. بعد از آن، انصار عرض کردند یا امیر المؤمنین: مظلومیت شما به انتها رسیده است و برای ما قابل تحمل نیست. اگر شما دستور دهید تا این جنایتکاران را از دم تیغ بگذرانیم. ایشان فرمودند: من گوارا نمی‌کنم که به دستور من خون گویندهٔ «**لا اله الا الله**» به زمین ریخته شود، مردم گفتند پس شما از خلافت دست بردارید. آن جناب فرمود: من نمی‌توانم چنین کنم زیرا رسول خدا فرموده است ای عثمان! خداوند به شما پیراهنی می‌پوشانند که مردم می‌خواهند آن را از تن تو درآورند، اگر تو به گفتهٔ آنان آن را از تنت بیرون آوردی، بوی بهشت به تو نخواهد رسید. لذا من بر این پایدار خواهم ماند. مردم گفتند: پس شما از این ظلم چگونه نجات می‌یابید؟ ایشان فرمود: وقت نجات نزدیک است. امروز من رسول خدا را به خواب دیدم فرمود: ای عثمان! امروز همراه ما افطار کن.

لذا روزه گرفتم و انشاءالله تا وقت افطار نزد رسول خدا خواهم رفت. چنان که اینطور هم شد.

پس از شهادت حضرت عثمان ﷺ مردم با سرعت نزد حضرت علی ﷺ آمدند که ما شما را بر مسند خلافت می‌نشانیم. شما از ما بیعت بگیرید. آن جناب فرمودند: این کار شما نیست اهل بدر بر دست هر کس بیعت کردند او خلیفه خواهد بود. آنان اصحاب بدر را فرا خواندند و همه بالاتفاق گفتند که اکنون کسی بیشتر از شما مستحق خلافت نیست. آن جناب فرمود: مرا شرم می‌آید که عثمان شهید شده و او هنوز دفن نگردیده که بر خلافت خود از شما بیعت گیرم؟ لذا به دفن ایشان اقدام کرده و پیکر پاک خلیفه مسلمین را دفن نمودند و او بدین ترتیب به ملاقات خدا و رسول شتافت و در ضیافت افطار رسول الله

شرکت کرد. آنگاه بر دست مبارک حضرت علی ﷺ بیعت آغاز گشت. اکثر صحابه کرام با رضایت و طیب خاطر بیعت کردند. ولی شورشیان ؛ بعضی از صحابه را تهدید و اجبار نمودند که بیعت کنید و گر نه شما را خواهیم کشت. (چنانکه جمعی از صحابه اینگونه بیعت کردند) با حضرت طلحه ﷺ و حضرت زبیر ﷺ همین برخورد شد. با شهادت حضرت عثمان ﷺ فتنه‌هایی از هر طرف برخاست و حوادث عجیب و غریبی ظاهر شد. اکابر صحابه در مدح و ثنای ایشان سخنهای زیادی گفته‌اند، از آن جمله بطور خلاصه سخنانی چند در اینجا نقل می‌شود.

اقوال صحابه کرام در باره حضرت عثمان

حضرت علی مرتضی

قیس بن عباد می‌گوید: در جنگ جمل از حضرت علی ﷺ شنیدم که می‌گفت: بار الها! من به درگاه تو از خون عثمان تبّرا می‌جویم. روزی که عثمان شهید شد من به قدری مغموم شدم که عقلم زایل گشت و در آن روز زندگی برایم تلخ شد. مردمی که برای بیعت پیش من آمدند، به آنها گفتم که: من از خدا شرم دارم که بیعت کسانی را قبول کنم که آنها شخصی را به قتل رسانیده‌اند که رسول خدا در شأن او فرموده است: فرشتگان از او شرم می‌کنند و از این شرم دارم که عثمان شهید شد و از تدفین او جلوگیری به عمل آمد. محمد بن حاطب می‌گوید می‌خواستم به مدینه بروم به حضرت علی ﷺ عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! مردم نسبت به حضرت عثمان از ما سؤال می‌کنند، ما چه جواب دهیم؟ حضرت علی فرمود: بگویید به خدا قسم! حضرت عثمان مصداق این آیه بودند: ﴿ **الذین امنوا ثم اتقوا و احسنوا والله یحب المحسنین**﴾ یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند سپس تقوا اختیار کردند و کارهای نیک انجام دادند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

حضرت حسن بن علی

روزی حضرت امام حسن برای خواندن خطبه برخاست و فرمود: ای مردم! من دیشب خواب دیده‌ام که خداوند متعال بر عرش تجلّی نمودند و رسول خدا تشریف آورد و نزدیک پایهٔ عرش ایستاد سپس ابوبکر صدیق آمد دست خود را بر شانهٔ آن حضرت گذاشت و ایستاد بعداً حضرت فاروق آمد و دست خود را بر شانهٔ حضرت ابوبکرنهاد و سپس حضرت عثمان سر مبارک خود را بدست گرفته حاضر شد و عرض کرد: پروردگارا! از بندگانت سؤال کن که مرا به چه جرمی به قتل رساندند؟ با این گفتار دو جوی خون بر زمین روان شد. کسی به حضرت علی گفت که امام حسن چنین می‌گوید. او گفت: آنچه دیده است می‌گوید. حضرت سعید بن زید می‌فرمود: ای مردم! به خاطر ظلمی که شما بر حضرت عثمان روا داشتید کوه احد حق داشت که بر خود بلرزد. حضرت عبدالله بن مسعود می‌گوید: اگر مردم عثمان را شهید کردند عوض او را هرگز نخواهند یافت. مردم از حضرت حذیفه پرسیدند: کسانی که از مصر بر حضرت عثمان شوریدند، چه کار می‌کنند؟ حضرت حذیفه گفت مرتکب قتل می‌شوند ولی حضرت عثمان به بهشت می‌رود و قاتلینش به دوزخ خواهند رفت. حضرت عبدالله بن سلام می‌فرمود: مواظب باشید حضرت عثمان ﷺ را به قتل نرسانید وگرنه تا قیامت شمشیرتان در میان یکدیگر به حرکت در می‌آید. هرگاه قومی پیامبری را به قتل برسانند در عوض آن هفتاد هزار از مردم کشته می‌شوند و اگر خلیفه‌ای را به قتل برسانند در عوض آن سی و پنج هزار نفر از مردم به قتل می‌رسند. و بعد از شهادت حضرت عثمان می‌فرمود: مردم درِ فتنه‌ها را به روی خود باز کردند که تا قیامت مسدود نخواهد شد.

حضرت ابوذر غفاری ﷺ می‌فرمود: اگر حضرت عثمان مرا دستور دهد تا با سر خود راه بروم، چنین خواهم کرد.

حضرت زید بن ثابت پس از شهادت حضرت عثمان بسیار گریست. حضرت ابوهریره ﷺ به جهت شهادت حضرت عثمان سخت غمگین بود و فرمود: مردم فقط با یک غم شهادت حضرت عثمان مواجه شدند و من با دو غم. رسول خدا کیسه‌ای خرما به من داد و در آن دعای برکت فرمود که همیشه بر کمر من بسته بود معلوم نیست من چه قدر خرما را خورده‌ام و چه

مقدار صدقه داده‌ام. به مجرد شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه آن کیسه غایب شد. معلوم گشت که برکات نبوت با شهادت حضرت عثمان از میان برداشته شد.

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌فرماید: اگر تمام مردم بر قتل عثمان اتفاق می‌کردند یقیناً بر آنان از آسمان سنگ می‌بارید. حضرت ام المؤمنین عایشه **رضی‌الله عنها** با شنیدن خبر شهادت حضرت عثمان فرمود: او را قتل کردند حال آن که او بیشتر از همه صله رحم می‌کرد و از خدا می‌ترسید. حضرت ثمامه بن عدی رضی الله عنه که از طرف حضرت عثمان والی صنعاء یمن بود، به محض اطلاع از شهادت حضرت عثمان خطبه‌ای خواند و بسیار گریست و سپس فرمود: اکنون خلافت نبوت از میان امت آن حضرت رخت بربست و نظام سلطنت و پادشاهی آغاز خواهد شد.

در احادیث نبوی این مضمون به کثرت وارد شده که عالی‌ترین رتبهٔ خلافت بر حضرت عثمان ختم می‌شود. از عالی‌ترین رتبهٔ خلافت، شاه ولی الله محدّث دهلوی با عنوان «خلافت خاصه» تعبیر فرموده است. بعد از حضرت عثمان حضرت علی خلیفه شد با وجودی که تمام اوصاف و شرایط خلافت خاصه در ایشان وجود داشت، اما تمام مسلمانان آن را نپذیرفتند. و جمع زیادی از مسلمانان با خلافت ایشان مخالف و به خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه معتقد بودند. پس از شهادت حضرت علی رضی الله عنه اگر چه تمام مسلمانان بر خلافت حضرت معاویه متفق شدند اما آن اوصاف و شرایط خاصه در ایشان وجود نداشت. به هر حال، دوران خلافت خاصه به پایان رسید. **انا لله و انا الیه راجعون**

برخی از احوال، سخنان و کرامات حضرت عثمان

۱ـ حضرت حماد بن زبیر می‌گوید: محاصره حضرت عثمان رضی الله عنه از چهل روز متجاوز شد اما در این مدت طولانی، الفاظی که اهل بدعت و شورشیان بتوانند بر او خرده بگیرند از زبانش خارج نشد.

۲ـ حضرت عبدالله می‌گوید: من عثمان را در عصر خلافتش روز جمعه دیدم که خطبه می‌خواند و ارزش لباسی که بر تن داشت بیش از چهار الی پنج درهم نبود.

۳ـ حضرت حسن بصری رحمه الله می‌گوید: من حضرت عثمان را در دوران خلافتش دیدم که در مسجد استراحت داشتند و اثر سنگریزه‌ها بر پهلوی ایشان نمایان است. مردم می‌گفتند این امیرالمؤمنین است که چنین حالتی دارد!.

٤ـ روزی شخصی به محضر حضرت عثمان آمد و در میان راه نظرش به زن بیگانه‌ای افتاد. ایشان فرمودند: بعضی از مردم در حالی نزد من می‌آیند که زنا در چشمهایشان نمایان است. کسی گفت: آیا بعد از رسول خدا وحی نازل شد؟ فرمودند: خیر، بلکه با فراست ایمانی این امور معلوم می‌شوند.

۵ـ ابو قلابه می‌گوید: در سرزمین شام بودم از کسی شنیدم که می‌گفت: وای برای من از آتش دوزخ! دیدم که هر دو پا و هر دو دستش قطع شده و واژگون بر زمین افتاده‌است. حالش را جویا شدم، اظهار داشت: از کسانی بودم که در خانه حضرت عثمان برای شهید کردن او رفتیم وقتی که به نزد او رفتم همسرش فریاد کشید من به او یک سیلی زدم و حضرت عثمان رضی الله عنه بر من نفرین کرد و گفت: خداوند دست و پایت را قطع کند و تو را وارد جهنم گرداند. با شنیدن آن، لرزه بر اندامم افتاد و فرار کردم. اکنون حال مرا می‌بینید که دست و پایم قطع شده است و ورود به جهنم باقی است. هنگامی که این را شنیدم، به او گفتم: دور باش.

٦ـ یزید بن حبیب می‌گوید: کسانی که از مصر علیه حضرت عثمان شوریده بودند، تک تک آنان دچار دیوانگی و جنون شدند.
۷ـ از امام مالک روایت شده است که روزی گذر حضرت عثمان بر محل «حش کوکب» افتاد در آنجا ایستاد و اظهار داشت: عنقریب شخص نیکی در اینجا دفن خواهد گردید. چنانکه قبل از همه، حضرت عثمان در این مکان مدفون گردیدند.

سخنان ایشان مختصر و جامع بود. بیشتر، سخنان پند آموز و با حکمت بیان می‌کرد. که از آن جمله گفتارهای چندی در ذیل بیان می‌شوند:

- با خدا تجارت و معامله کنید که نفع بسیار می‌برید.
- بندگی آن است که احکام الهی محفوظ گردد و اگر با کسی عهدی شده ایفا شود و بر آن چه به او رسیده، خشنود شود و بر آنچه به او نرسیده، صبر کند.
- با فکر دنیا طلبی، کدورت ایجاد می‌گردد و از فکر آخرت نورانیت حاصل می‌شود.
- بزرگ‌ترین هلاکت این است که به کسی عمر دراز عنایت گردد اما برای سفر آخرت هیچ نوع آمادگی نداشته باشد.
- نشانهٔ انسان با تقوا آن است که مردم را نجات یافته پنداشته و خود را از هلاک شوندگان بداند.
- قبر باعث راحت کسانی است که دنیا برای آنها زندان باشد.
- اگر دلهایتان پاک باشد هرگز از تلاوت قرآن و استماع آن سیر نخواهید شد.
- هنگام محاصره وقتی که به منظور اتمام حجّت سر مبارک را از خانه بیرون آورد و اعلام داشت: مرا به قتل نرسانید بلکه سعی کنید تا صلح برقرار گردد. به خدا قسم پس از قتل من با نیرویی متفق نمی‌توانید قتال کنید و جهاد با کفار متوقف خواهد گشت و شما با یکدیگر اختلاف پیدا خواهید کرد.
- در دوران محاصره، مردم عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! شما نمی‌توانید به مسجد تشریف بیاورید از یاغیان و مخالفین کسی امام می‌شود آیا پشت سر آنها نماز بخوانیم؟ فرمودند: نماز کار خوبی است هرگاه ببینید که مردم کار خوبی انجام می‌دهند شما شریکشان باشید.

آیات و احادیثی در بیان فضایل حضرت عثمان

آیاتی که مشتمل بر فضایل صحابهٔ کرام بالخصوص مهاجرین و انصار است همهٔ آنها شامل حال حضرت عثمان نیز هست. زیرا آن جناب از اولین مهاجرین است و در آیه تمکین این مضمون وارده شده:

اگر شخصی از مهاجرین خلیفه شود خلافت او مورد پسند خدا خواهد بود و در زمان خلافت خود کارهایی را انجام می‌دهد که مورد پسند خدا باشد. نیز آیه اظهار دین که فتح فارس و روم را مقصد بعثت رسول خدا قرار داده و از آن آیه، فضیلت حضرت عمر فاروق ﷺ نیز ثابت گشت. (زیرا مقصد بعثت به دست ایشان به پایهٔ تکمیل رسید.) حضرت عثمان هم در این فضیلت سهیم‌اند زیرا تکمیل فتح فارس و روم به دست ایشان انجام یافت. مطالعه رسایلی که بنده در تفسیر آیات خلافت نوشته‌ام در این باره کافی است.

احادیث

۱ـ عن عایشة رضی‌الله‌عنها قالت قال رسول الله لعثمان: الا استحیی من رجل یستحیی منه الملائکة (رواه مسلم)

حضرت عایشه **رضی‌الله‌عنها** می‌فرماید: رسول خدا دربارهٔ حضرت عثمان ﷺ فرمودند: چرا از شخصی حیا نکنم که فرشتگان از او حیا می‌کنند.

۲ـ عن طلحة بن عبیدالله قال قال رسول الله صص: لکل نبیّ رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان (رواه الترمذی)

از حضرت طلحه بن عبیدالله ﷺ روایت شده است که رسول خدا فرمودند: برای هر پیامبری رفیقی وجود دارد و رفیق من در بهشت عثمان است.

۳ـ عن عبدالرحمن بن سمرة ﷺ قال: جاء عثمان الی النبی بالف دینار فی کمه حین جهز جیش العسرة فنثرها فی حجره فرأیت رسول الله یقلبها فی حجره و یقول: ماضر عثمان ما عمل بعد الیوم مرتین (رواه احمد)

از حضرت عبدالرحمن بن سمرة ﷺ روایت شده است که حضرت عثمان ﷺ یکهزار دینار طلا به محضر آن حضرت در آستینش آورده در دامن ایشان قرارداد. من آن حضرت را دیدم که دینارها را برمی‌گرداند و می‌گفت: بعد از امروز به عثمان هیچ ضرری نمی‌رسد. هر چه می‌خواهد بکند و این جمله را دوبار تکرار کرد.

٤ـ عن انس ﷺ ان النبی صعد احدا و ابوبکر و عمر و عثمان، فرجف بهم فضربه برجله فقال اثبت احد فان علیک نبیّ و صدیق و شهیدان (رواه البخاری)

از حضرت انس ﷺ روایت شده است که روزی پیامبراکرم به اتفاق ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ به بالای کوه احد تشریف بردند. پس کوه احد به لرزه درآمد. آن حضرت پای مبارک خود را بر او کوبید و فرمود: ساکن باش ای احد! زیرا که بر تو نبی، صدیق و دو شهید قرار گرفته‌اند. (این واقعه چند بار به وقوع پیوست یک بار بر کوه شبیر این اتفاق رخ داد و آنجا هم آن حضرت همین طور فرمودند.)

۵ـ عن ابی موسی الاشعری قال کنت مع النبی فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی افتح له و بشّره بالجنة ففتحت له فاذا ابوبکر فبشّرتُه بما قال رسول الله فحمد الله ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی و بشّره بالجنة ففتحت له فاذا عمر فاخبرته بماقال النبی فحمد الله ثم استفتح رجل فقال لی افتح له و بشّره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی فحمد الله ثم قال الله المستعان (متفق علیه)

از حضرت ابو موسی اشعری روایت شده است که می‌گوید: من همراه رسول خدا در باغی از باغهای مدینه بودم که مردی آمد و درب را زد آن حضرت فرمود: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. چون در را باز کردم ابوبکر ﷺ بود. طبق فرمان آن حضرت آن خبر خوش را به او دادم و او خدا را شکر گفت. سپس شخص دیگری آمد و در زد نبی اکرم فرمود: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. من که در را گشادم دیدم که عمر است. پس او را حسب دستور آن حضرت بشارت دادم و ایشان شکر خدا را به جا آوردند. سپس شخص دیگری آمد در زد. رسول خدا فرمودند: در را باز کن و او را به بهشت مژده بده چرا که ایشان در راه اسلام مصیبت سختی را متحمل می‌شوند. در را که گشودم عثمان را دیدم او را از آنچه که پیامبراکرم فرموده بود مطّلع گردانیدم. خدا را شکر نموده گفت: پناه بر خدا. (بخاری مسلم

٦ـ عن جابر ان رسول الله قال:اری اللیلة رجل صالح کان ابابکر و نیط برسول الله و نیط عمر بابی بکر ونیط عثمان

بعمر قال جابر فلما قمنامن عند رسول الله قلنا: اما الرجل الصالح فرسول الله و اما نوط بعضهم ببعض فهم ولاة الامر الذی بعث الله به (رواه ابوداود)

ازحضرت جابر روایت است که پیامبر فرمود: دیشب یک مرد صالح خواب دیده که ابوبکر به دامان پیامبر اکرم آویخته و عمر به دامان ابوبکر و عثمان به دامان عمر دست آویخته‌اند. حضرت جابر می‌گوید: وقتی که ما از محضر آن حضرت برخاستیم با هم گفتیم: مرد صالحی که خواب دیده است رسول الله است و از تعبیر آن خواب چنین بر می‌آید که اینها حاکمان آن دینی قرار می‌گیرند که خداوند رسول خود را بر آن مبعوث گردانیده است.

این تعبیر خواب در زمانه آن حضرت بر زبان صحابی جاری گشت اگر چنانچه مورد پسند خدا نمی‌بود به ذریعه وحی اصلاح می‌شد. لذا معلوم شد که خلافت این هر سه بزرگوار از اول مقرر و معلوم بوده است.

۷ ـ عن انس قال لما امر رسول الله بیعة الرضوان کان عثمان رسول رسول الله الیٰ مکة فبایع الناس فقال رسول الله صص: ان عثمان فی حاجة رسوله فضرب باحدیٰ یدیه علی الاخر فکانت ید رسول الله لعثمان خیراً من ایدیهم لانفسهم (رواه الترمذی)

از حضرت انس روایت شده است: وقتی که رسول اکرم دستور بیعة الرضوان را داد. حضرت عثمان از جانب رسول خدا به مکه مأموریت رفته بود. آن حضرت فرمود: عثمان برای کار خدا و رسول او رفته است، لذا ضروری است که او هم در این بیعت شریک گردانیده شود. سپس آن حضرت یک دست خود را بر دیگری زد و فرمود: این نیز بیعت حضرت عثمان است ؛ پس دست رسول خدا برای عثمان رضی الله عنه بهتر از دستهای صحابه برای آنان بود.

۸ ـ عن ابی‌بکرة ان رجلاً قال لرسول الله رایت کانّ میزاناً نزل من السماء فوزنت انت و ابی‌بکر فرجّحت ثم وزن ابوبکر و عمر فرجّح عمر ثم رفع المیزان فاستاء لها رسول الله یعنی فاستاءه ذالک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله من یشاء (رواه ابوداود)

از حضرت ابوبکره رضی الله عنه روایت شده است که مردی برای رسول خدا گفت: من خواب دیدم گویا که ترازویی از آسمان فرود آمد و شما و ابوبکر وزن شدید شما سنگین‌تر شدید. سپس ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه وزن شدند پس ابوبکر سنگین‌تر شد. سپس عمر و عثمان **رضی‌الله عنهما** وزن شدند پس عمر سنگین‌تر شد. و بعد ترازو دوباره به آسمان رفت. از شنیدن این خواب، آن حضرت رنجیده خاطر شد و فرمود: این خلافت نبوت است و بعد از آن به هر کس بخواهد سلطنت می‌دهد.

یادآوری: از این حدیث ثابت می‌گردد که خلافت نبوت با حضرت عثمان پایان یافته و از آیات قرآنی و بالخصوص آیه تمکین و نیز از احادیث معلوم می‌شود که از مهاجرین هر کدام خلیفه باشد خلافت او خلافت راشده مقرر شده بود. لذا معلوم شد که خلافت نبوت بر حضرت عثمان از عالی‌ترین قسم خلافت راشده است و آن را حضرت شیخ ولی الله محدّث دهلوی در اصطلاح خود «خلافت خاصه» نامیده‌اند.

۹ ـ عن ابی‌ذر قال کان النبی جالساً وحده فجئت حتی جلست الیه فجاء ابوبکر ثم جاء عمر ثم جاء عثمان و بین یدی رسول الله سبع حصیات فوضعهن فی کفّه فسبَّحن حتی سمعت لهن حنیناً کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن ثم اخذهن فوضعهن فی ید ابی‌بکر رضی الله عنه فسبَّحن حتی سمعت لهن کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن فی ید عمر فسبَّحن حتی سمعت لهن حنیناً کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن فی ید عثمان فسبّحن حتی سمعت لهن حنیناً کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله خلافة نبوة (رواه البزاز و الطبرانی فی الاوسط والبیهقی)

حضرت ابوذر می‌گوید: روزی پیامبر اکرم تنها نشسته بود آمدم و نزد او نشستم، بعداً ابوبکر آمد و نشست. سپس عمر آمد و نشست و بعد عثمان آمد. در جلوی آن حضرت هفت سنگریزه افتاده بود آن جناب آنها را در کف دست گرفت آنها شروع به تسبیح خواندن کردند تا این که من آواز تسبیح آنها را مانند صدای زنبور عسل شنیدم باز آنها را بر زمین گذاشته، ساکت شدند. سپس آنها را گرفته بر دست ابوبکر گذاشت شروع کردند به تسبیح خواندن تا این که من آواز آنها را مثل صدای زنبور عسل شنیدم باز آنها را بر زمین نهاده خاموش شدند. پس آنها را گرفته بر دست عمر رضي الله عنه نهاد باز شروع کردند به تسبیح خواندن تا این که من صدای آنها را مانند صدای زنبور عسل شنیدم باز آنها را بر زمین نهاده ساکت شدند بعد آنها را گرفته به دست حضرت عثمان رضي الله عنه نهاده باز شروع کردند به تسبیح خواندن حتی که صدای آنها را مثل صدای زنبور عسل شنیدم همین که آنها را بر زمین نهاد خاموش شدند پس رسول خدا فرمود: این است خلافت نبوت.

یادآوری: این روایت را ابن عساکر از حضرت انس رضي الله عنه نقل نموده است و در آن این مضمون نیز آمده است بقیه صحابه که آنجا حضور داشتند، بعد از حضرت عثمان آن را در دست گرفته امّا در دست هیچ کس تسبیح نخواندند.

۱۰ ـ عن سمرة بن جندب ان رجلاً قال یا رسول الله انی رایتُ کان دلواً ادلیٰ من السماء فجاء ابوبکر فاخذ بعراقیها فشرب شرباً ضعیفاً ثم جاء عمر فاخذ بعراقیها فشرب شرباً حتی تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء علیّ فاخذ بعراقیها فانشطت و انتضح علیه منها شی ءٌ (رواه ابوداود)

از حضرت سمرة بن جندب روایت شده است که شخصی عرض کرد یا رسول الله من در خواب دیدم که دلوی از آسمان آویخته شد و ابوبکر آمد و حلقه او را گرفت و با ناتوانی آب نوشید. باز عمر آمد و او هم حلقه دلو را گرفت و به حدی نوشید که سیر شد، باز عثمان آمد و حلقه را گرفت و به حدی نوشید که سیر شد. سپس علی آمد و حلقه آن را گرفت ولی دلو پاره شد و مقداری از آب آن بر وی ریخت.

امیرالمؤمنین علی مرتضی کرّم الله وجهه

نام، علی، لقبش اسدالله، حیدر و مرتضی است. و کنیه‌اش ابوالحسن و ابوتراب می‌باشد. نسبتش به رسول خدا بسیار نزدیک است. پدر ایشان (ابوطالب) عبد مناف نام داشت. مادر گرامی فاطمه بنت اسد از بنی هاشم بود. از طرف مادر و پدر هر دو هاشمی النسل است. پدر ایشان به اسلام مشرف نشد اما مادر گرامی شان مسلمان شد و هجرت کرد. از دوران طفولیت با آن حضرت بود و در آغوش محبت ایشان پرورش یافت. آن حضرت روش پدری و فرزندی را نسبت به وی مراعات نموده و او را به شرف دامادی خود مفتخر گردانیدند.

سیده فاطمة الزهراء که از همهٔ دختران آن حضرت محبوب‌تر بود، به نکاح ایشان درآمد. از میان صحابه گرامی در زمرهٔ فُصحاء و بلغاء و بزرگ‌ترین خطیب و شجاع و دلیر و عالی‌ترین رتبه را احراز نموده بودند، رتبه و مقام حضرت علی درمیان شان ممتاز بود. در سال ۳۵ هـ پس از شهادت حضرت عثمان، مسند خلافت را زینت بخشید و سه روز کم از پنج سال بر تخت خلافت متمکن شده در تاریخ ۲۱ رمضان سال ٤۰ هـ بدست عبدالرحمن بن ملجم شقی خارجی در کوفه شربت شهادت نوشیدند و دوران خلافت را شده از دنیا رخت بربست و نزدیک کوفه در مقام «نبت» مدفون گردیدند.

احوال قبل از اسلام و در حال اسلام

قبل از بلوغ در ایام طفولیت مشرف به اسلام شدند و برخی مؤرخین سن مبارکش را در آن زمان ۱۰ سال و بعضی کمتر هم دانسته‌اند. حضرت حسن بن زید نوهٔ حضرت امام حسن رضي الله عنه می‌فرماید: به علت کم سنی از بت پرستی محفوظ ماندند. (تاریخ الخلفاء)

بعضی چنین قایل‌اند که بعد از حضرت خدیجه مشرّف به اسلام گشتند تحقیق این امر در تذکرهٔ حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه بیان شد. باری پدر ایشان ابوطالب، وی را دید که با همراهی آن حضرت نماز می‌خواند. گفت: چه می‌کنی؟ آن حضرت او را جواب داده و به اسلام دعوت داد ابوطالب گفت: در این امر خرابی و اشکالی نیست اما قسم به خدا من نمی‌توانم پاها را بالا و سر را پایین کنم حضرت علی اغلب این گفتهٔ پدر را ذکر کرده می‌خندید.

قد مبارکش کوتاه، جسمش فربه و شکمش بزرگ بود. ریشش به قدری پرپشت بود که سینهٔ مبارک در زیر آن پنهان بود. رنگش کاملاً سفید گندم‌گون بود. در حیات فاطمة الزهراء ازدواج مجدّد نکرد. البته بعد از وفات او ازدواج کرد. از حضرت فاطمة الزهراء دو پسر و دو دختر به نامهای امام حسن، امام حسین، زینب کبریٰ و ام‌کلثوم داشت. و اولاد شان از همسران دیگر عبارتند از: حضرت عباس، جعفر، عبدالله، عثمان، عبیدالله، ابوبکر، محمدالاصغر، یحیی، عمر، رقیه، محمد الاوسط، محمدالاکبر، که به نام محمد بن حنفیه مشهور است، ام الحسن، رملة الکبری، ام کلثوم صغری، ام هانی، میمونه، زینب صغری، رملة الصغری، فاطمه، امامه، خدیجه‌ام الکرام، ام سلمه، ام جعفر، جماله، نفیسه.

نسل ایشان فقط از حضرت حسن و حسین، محمد الاکبر، عباس و عمر تداوم یافت. زندگی بسیار زاهدانه‌ای می‌گذراند و بر اتّباع رسول اکرم بسیار حریص و انسانی خوش طبع بود.

فضایل و مناقب حضرت علی

امام احمد بن حنبل رحمه الله می‌فرماید: در فضایل ایشان روایات کثیری وجود دارد به حدی که دربارهٔ صحابی دیگر با این کثرت روایت نشده است. (تاریخ الخلفاء)

علت کثرت روایت این است که عده زیادی از مردم با ایشان مخالف بودند و بعضی در موارد خاصی وی را بر خطا می‌دانستند. زیرا که از فضایل و سوابق ایشان اطلاعی نداشتند مانند حضرت معاویه و غیره. بعضی دیگر گذشته از انکار فضایل، مسلمان بودن آن حضرت را نیز منکر بودند مانند خوارج. پس به سبب این مخالفین، روایات فضایل آن حضرت شهرهٔ عام و خاص شد و بدین ترتیب تکرار و بیان روایات، زیاد شد. با وجود این، جای تأسف است که فرقهٔ روافض اکاذیب و روایات خرافی خود را به قدری افزودند که هنگام بررسی، روایات کمی به پایه صحّت می‌رسد. اکنون چندی از فضایل ایشان را بیان می‌کنیم.

۱ـ رسول خدا هنگام هجرت او را به جای خود در بستر خوابانید و اماناتی که از مردم نزد آن حضرت بود، به دست او داد تا به صاحبانش برگرداند.

۲ـ در غزوه بدر شجاعت و شهامت فوق العاده‌ای به خرج داد به طوری که بسیاری از کفار را راهی جهنم ساخت.

۳ـ در غزوهٔ احد خدمات ارزنده‌ای انجام داد. زمانی که شایعهٔ شهادت رسول خدا انتشار یافت و یاران در میدان جنگ به سراغ ایشان رفتند سپس معلوم شد که آن حضرت در محلی که خارج از میدان نبرد بود، تشریف دارند، از جمله اصحابی که قبل از دیگران نزد آن حضرت شتافتند، حضرت علی مرتضی رضی الله عنه هم بودند.

٤ـ در غزوهٔ خیبر هم شجاعت وصف ناپذیری از خود نشان دادند. به غیر از غزوه تبوک که رسول الله او را در مدینه گذاشت، در تمام غزوات دیگر همراه آن حضرت بود.

۵ـ در سال ۵ هـ وقتی که رسول خدا حضرت ابوبکر صدیق را امیر حج تعیین و به مکه اعزام داشتند، بعد از حرکت او، سوره برائت نازل شد آنگاه آن حضرت صص، علی رضی الله عنه را برای ابلاغ و اعلام آن سوره، مأمور ساختند.

٦ـ زمانی که آن حضرت از این جهان رحلت نمود، کار غسل ایشان به حضرت علی رضی الله عنه واگذار شد.

۷ـ بر خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن جناب، در محافل عمومی رضایت قلبی خود را اظهار نموده فرمودند: ابوبکر را رسول خدا امام نماز ما گرداندند پس کسی که رسول خدا او را امام دین ما قرار داده‌اند، کیست که او را در امور دنیوی امام نداند؟!

۸ـ در ایّام خلافت عمر فاروق، منصب وزارت به عهدهٔ ایشان بود.و ایشان ارادت و محبت قلبی خود را صریحاً نسبت به حضرت عمر فاروق اظهار می‌نمودند.

۹ـ در ایّام خلافت خویش اعلامیه‌ای صادر کرد که امروز آن اعلامیه با هشتاد سند در کتب احادیث روایت شده است متن آن چنین است: بهترین امت بعد از پیامبر اکرم ابوبکر رضی الله عنه و سپس عمر رضی الله عنه می‌باشند.و هر کس مرا از ابوبکر و عمر افضل بداند او را با حد مفتری (تهمت زننده) مجازات خواهم نمود.

خلاصه، ایشان بسیار سعی کردند که نسبت بدعت رفض به جانب او نباشد و این کوششها برای این بود که ایشان از فرمایشات پیامبر اکرم درک نموده بود که فرقه‌ای به نام روافض به وجود می‌آید و مدعی محبت و پیروی او (حضرت علی) می‌شود و

امور بسیاری که خلاف دین است را به او نسبت می‌دهند. همچنانکه مسیحیان به حضرت عیسی چیزهایی نسبت دادند.
۱۰ـ وقتی اشرار و یاغیان، حضرت عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند، حضرت علی در حمایت و حفظ ایشان بیش از همه کوشید و امام حسن و حسین را به خاطر حفظ جان ایشان بر در خانه آن حضرت گمارد و زمانی که ایشان شهید شدند، صدمات و ضربهٔ روحی سختی را متحمل شده و کلام والایی ایراد فرمودند.

خلافت حضرت علی کرم الله وجهه

در دومین روز شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه مردم با وی بیعت کردند. و کسانی از مهاجرین و انصار که در مدینه حضور داشتند، با طیب خاطر و رغبت با ایشان بیعت کردند. به جز گروهی که بنا بر اجبار و تهدید شورشیان بیعت نمودند از آن جمله حضرت طلحه و زبیر هستند که فوراً عازم مکه شدند.

اهل شام خلافت او را قبول نداشتند و معتقد بودند که بیعت تمام مهاجرین و انصار بنا بر اجبار شورشیان واقع شده است. در عهد خلافت ایشان جهاد با کفار کاملاً متوقف شد و در فتوحات اسلامی نیز فزونی واقع نگردید و متأسفانه تمام دوران خلافت با جنگهای داخلی سپری شد. سه جنگ برای ایشان رخ داد. اول، جنگ جمل که در آن با ام‌المؤمنین عایشه و حضرت طلحه و حضرت زبیر **رضی‌الله عنهم** درگیر جنگ شد. دوم، جنگ صفیّن که در آن با حضرت امیر معاویه رضی الله عنه و اهل شام مقابله رخ داد. سوم، جنگ نهروان که در آن با خوارج به مقابله برخاست. جنگ سوم ایشان مورد پسند و تأیید تمام صحابه واقع شد. و در برخی احادیث نسبت به این جنگ کلمات پسندیده و پیشگوییهایی نیز وارد شده است.

اما جنگ جمل و صفیّن را اکثر صحابه تأیید نکردند و آن را نپسندیدند. حتی افراد محتاط، از این جنگها کناره‌گیری کردند. وقتی که حضرت علی رضی الله عنه حضرت عبدالله بن عمر **رضی‌الله عنهما** را برای همراهی خویش دعوت نمود و ارتباط خود را با پدرش حضرت عمر فاروق بیان داشت، وی در جواب مرقوم داشت: ای ابوالحسن! به خدا سوگند! اگر شما مرا دستور دهید که دست در دهان اژدها بگذارم من حاضرم اما اگر شما بخواهید که من شمشیر را بر علیه گویندهٔ **لا اله الا الله** بردارم این از دست من بر نمی‌آید. و صحابهٔ دیگر نیز چنین عمل کردند که از هیچ فریقی جانب داری نکنند. این جماعت به نام «قاعدین» (گروه بی طرف) ملقّب شدند. بعد از جنگ صفیّن، تمام کشور از تصرف حضرت علی رضی الله عنه خارج شد. و جز کوفه و حوالی آن محل دیگری در تصرفشان باقی نماند. قسمتی از وقایع جنگ جمل و صفیّن مرقوم خواهد شد تا معلوم گردد کسانی که این جنگها را وسیله بدگویی صحابه کرام قرار داده‌اند چه قدر در گمراهی و نادانی گرفتارند.

جنگ جمل

این جنگ در ماه جمادی الآخر سال ۳۶ هـ واقع شد. در بیان این جنگ تحریفات بسیار صورت گرفته و دروغ پردازیهای زیادی شده است. واقعه صحیحی که صاحب سیف مسلول به نقل از تاریخ قرطبی بیان کرده از این قرار است:

هنگامی که حضرت طلحه و زبیر بنابر اجبار شورشیان با حضرت علی بیعت کردند، فوراً از مدینه به سوی مکه راهی شدند. ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه **رضی‌الله عنها** در آن سال به حج رفته بودند. و تا آن موقع در مکه سکونت داشتند. حضرت طلحه و زبیر به آنجا رفته تمام حوادث مدینه را به عرض او رساندند از جمله اینکه حضرت عثمان شهید شدند و

یاغیان و شروران مردم را مجبور کرده‌اند تا با حضرت علی بیعت کنند و فعلاً در مدینه فتنه و آشوب سختی بر پاست. شما ام‌المؤمنین هستید و ما، در پناه شما در امان خواهیم ماند. شما سعی کنید که فتنه به نحوی پایان پذیرد زیرا نظر حضرت علی، این است که در حال حاضر نسبت به قصاص قاتلین حضرت عثمان ﷺ سکوت اختیار کند. حال آنکه از این سکوت نیروی یاغیان بیشتر می‌شود. حضرت عایشه **رضی‌الله‌عنها** از ورود به این قضایا انکار ورزید. ولی حضرت طلحه و زبیر **رضی‌الله‌عنهما** از قرآن پاک آیاتی تلاوت کردند که در آنها دستور به اصلاح بین مسلمین داده شده بود. سرانجام، حضرت عایشه **رضی‌الله‌عنها** با آنها هم نظر شد و این مشورت را پذیرفت که تا مادامی که شورشیان تضعیف نشوند و مدینه را ترک نکنند، به مدینه نباید رفت. بلکه به محلی دور از مدینه رفته و در آنجا اقامت گزید. و حضرت علی را به نحوی از جمع گروه مفسدان بر حذر داشت و او را با خویش هم‌نظر نمود.

ام‌المؤمنین فکر می‌کرد که با این روش مشکلات حل و فصل می‌شوند و موضوع گرفتن قصاص از قاتلان حضرت عثمان نیز پذیرفته می‌شود و شروران و مفسدان به کیفر اعمالشان خواهند رسید. چنانکه طبق این تجویز، ایشان عازم بصره شدند. وقتی شورشیان و مفسدان از این موضوع آگاه شدند آن را به شکل غیر واقعی‌اش به اطلاع حضرت علی رسانده و چنین تلقین کردند که ایشان برای عزل شما از خلافت، اقدام کرده‌اند. و فرصت ندادند که حضرت علی ﷺ مستقیماً از برنامه و تصمیم واقعی ام المؤمنین اطّلاع یابند. لذا حضرت علی ﷺ هم با سپاهی عازم بصره شدند. حضرت حسن، حسین، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس ﷺ با این لشکرکشی مخالف بودند. اما رأی آنان مورد قبول واقع نشد.

هنگامی که سپاهیان حضرت علی نزدیک بصره رسیدند و در آنجا خیمه زدند، حضرت علی ﷺ حضرت قعقاع صحابی پیامبراکرم را به عنوان قاصد نزد حضرت طلحه و زبیر **رضی‌الله‌عنهما** فرستاد. او نخست با ام‌المؤمنین ملاقات و مذاکره نمود. ام المؤمنین صریحاً اعلام داشت که هدف من فقط اصلاح و تفاهم است تا به نحوی این فتنه و آشوب از بین برود و امنیت برقرار شود. سپس حضرت قعقاع ﷺ با حضرت طلحه و زبیر **رضی‌الله‌عنهما** ملاقات و مذاکره نمود و پرسید: شما برای اصلاح و رفع اختلاف چه چیزی پیشنهاد می‌کنید؟ آنان اظهار داشتند که بدون گرفتن قصاص از قاتلین حضرت عثمان ﷺ راه دیگری جهت برقراری امنیت و تفاهم متصوّر نیست. حضرت قعقاع گفت: حصول این مقصود بدون اتفاق تمام مسلمانان امکان‌پذیر نیست لذا شما باید با حضرت علی متّحد و متّفق شده برای آن تدبیری در نظر بگیرید. این رأی مورد پسند حضرت طلحه و زبیر قرار گرفت. حضرت قعقاع بشارت و نوید صلح را به حضرت علی ﷺ اعلام نمود. ایشان بسیار خوشحال شدند و تا سه روز دو طرف با هم در تماس بودند و مذاکره جریان داشت. روز سوم هنگام شام مقرر شد که فردا صبح حضرت طلحه و زبیر با حضرت علی **رضی‌الله عنهم** به گونه‌ای ملاقات کنند که از شورشیان و فرصت طلبان کسی در آن جلسه نباشد. این امر برای شورشیان گران و ناگوار تمام شد. زیرا می‌دانستند که هرگاه حضرت علی ﷺ به تنهایی ملاقات و مذاکره کنند،زمینهٔ آشتی و صلح قطعاً فراهم شده و توطئهٔ آنان نقش بر آب خواهد شد. لذا در این فکر افتادند که تدبیری به کار بندند تا صلح برقرار نشود و ملاقات و مذاکره‌ای صورت نگیرد.

عبدالله بن سبا یهودی معروف و رئیس فرقهٔ روافض نیز در میان آنان و در رأس همه قرار گرفته بود. این حیله گر و دشمن کینه توز مسلمانان پیشنهاد کرد که امشب باید جنگ را آغاز کرد و بعداً به حضرت علی ﷺ چنین اطلاع داده شود که گروه مقابل، تخلّف ورزیده و به جنگ پرداخته است. آشوبگران و یاران ابن سبا در آخر شب، جنگ را آغاز نموده و در سپاه

حضرت علی شایع کردند که حضرت طلحه و زبیر عهدشکنی نموده به ما حمله کرده اند. از سوی دیگر درمیان سپاه ام المؤمنین چنین وانمود کردند که حضرت علی رضی الله عنه عهد شکنی نموده حمله را آغاز کرده است. به هر حال، شیطنت عبدالله بن سبا به نتیجه رسید و جنگ خونینی درگرفت. **انا لله و انا الیه راجعون**

حضرت طلحه رضی الله عنه در میدان جنگ شهید شد، اما حضرت زبیر از جنگ کناره‌گیری کرد و به سوی مدینه برگشت. در میان راه «ابن جرموز» لعین او را شهید کرد و به امید دریافت پاداش نزد حضرت علی آمد و اعلام داشت: امیرالمؤمنین! مبارک و نوید باد، که دشمن تو را به قتل رساندم. حضرت علی رضی الله عنه پرسید: چه کسی را به قتل رساندی؟ او گفت: زبیر را. علی گفت: من تو را به دوزخ بشارت می‌دهم.

«ابن جرموز» لعین گفت: عجب پاداشی ! حضرت علی گفت: من چه کنم! رسول خدا به من فرمود: **یا علی بشّر قاتل ابن صفیّة بالنار**

یعنی ای علی! کسی که پسر عمهٔ مرا به قتل برساند تو او را به دوزخ نوید بده. (حضرت زبیر رضی الله عنه پسر عمهٔ رسول خدا بود.) ابن جرموز با شنیدن این گفته‌ها خودکشی کرد. و حضرت علی با دیدن این صحنه، با آواز بلند تکبیر گفت و اعلام داشت: آنچه رسول خدا گفته بود به راستی واقع شد[۱]

بعد از پایان جنگ، حضرت علی، امام حسن و عبدالله ابن عباس **رضی‌الله عنهم** در میدان جنگ برای بررسی اجساد کشته شدگان رفتند. امام حسن با مشاهدهٔ جسدی اظهار داشت: **یاابت والله فرخ قریش** یعنی ای پدر! قسم به خدا که نوجوانی از فرزندان قریش اینجا افتاده است! حضرت علی رضی الله عنه پرسید: کیست؟ او در جواب گفت: محمد بن طلحه **رضی‌الله عنهما** حضرت علی گفت: **والله کان شاباً صالحاً** به خدا سوگند! او جوان نیکوکاری بود [۲]

سپس گذر حضرت علی بر جسد حضرت طلحه رضی الله عنه افتاد هنگامی که آن را دید در کنارش نشست و اظهار داشت: ابو محمد اینجا به این حال افتاده است! کاش من بیست سال قبل می‌مردم. آنگاه دست حضرت طلحه رضی الله عنه را گرفت و چندین بار بوسه داد و فرمود: این همان دستی است که از رسول خدا مصائب را دفع کرده است.[۳]

وقتی حضرت طلحه رضی الله عنه در آخرین رمق حیات قرار داشت، شخصی از کنارش گذشت، از وی پرسید: از کدام لشکری؟ گفت: از لشکر امیرالمؤمنین، حضرت طلحه فرمود: خوب است دستت را بده تا من بر دست تو با حضرت علی بیعت کنم. چنان که پس از بیعت جان داد. آن شخص این موضوع را برای حضرت علی بیان کرد. حضرت علی تکبیر خواند و فرمود: خدا نخواست که حضرت طلحه بدون بیعت من وارد بهشت شود.[۴]

۱- تطهیر الجنان ۲- تطهیر الجنان

۳- در جنگ احد یک بار رسول خدا در محاصرهٔ کفار واقع شد. در آن وقت غیر از طلحه دیگر کسی نبود. از هر چهار طرف تیر می‌بارید و حضرت طلحه با سپر جلو تیرها را می‌گرفت در این میان ناگهان سپر از دستش افتاد. تصور کرد که اگر من سپر را بردارم تا آن وقت معلوم نیست چند تیر به پیامبراکرم اصابت کند. لذا با دست خود تیرها را می‌گرفت که در نتیجه، دستش کاملاً فلج شد و تا آخر عمر مفلوج ماند. و حضرت علی همین دست را بوسه می‌داد.

۴- ازالة الخفاء

از حضرت علی رضی الله عنه راجع به اهل جمل سؤال شد که آیا آنان مشرک بودند؟ فرمود: خیر، آنان از شرک می‌گریختند. سؤال شد: آیا منافق بودند؟ گفت: خیر، منافق کسی است که خدا را خیلی کم یاد می‌کند. پرسیده شد: پس آنان را چه بنامیم؟ فرمود: «اخواننا بغوا علینا» یعنی آنان برادران ما بودند که بر ما شوریدند.

جنگ صفین

پس از جنگ جمل، در ماه صفر سال ۳۷ هـ جنگی با حضرت معاویه روی داد. این جنگ تا چند روز ادامه یافت و خونریزی شدیدی به وقوع پیوست. در این میان حضرت علی از نافرمانی و بزدلی یاران و لشکریان خود پریشان بود. روزی به تنهایی وارد میدان جنگ شد. حضرت معاویه رضی الله عنه که اطلاع یافت، دستور داد تا حضرت علی را دستگیر کنند و بیاورند. مردم جواب دادند: دستگیر کردن او کار ساده‌ای نیست. البته می‌توانیم او را به قتل رسانده بیاوریم. حضرت معاویه رضی الله عنه گفت ما نمی‌خواهیم علی رضی الله عنه را به قتل برسانیم. آنگاه از طرف اهل شام چند نسخه قرآن مجید بر سر نیزه‌ها شد که ای علی! بیا به خاطر قرآن نزاع با یکدیگر را کنار بگذاریم. و قرآن را بین خود حَکم قرار دهیم با این روش، جنگ متوقف گشت یاران و طرفداران حضرت علی که قبلاً همت را از دست داده بودند، این فرصت را غنیمت شمرده، فوراً شمشیر را در نیام کردند. سپس مقرر شد که دو نفر، یکی از طرف حضرت علی و یکی از طرف حضرت معاویه تعیین شوند تا هر دو با هم مذاکره کرده، به نظری متفق دست یابند و طرفین بر نظر آن دو عمل کنند.

حضرت علی رضی الله عنه از طرف خود، ابوموسی اشعری، و حضرت معاویه رضی الله عنه از طرف خود، عمرو بن عاص رضی الله عنه را حَکم قرار دادند. این هر دو برخلاف حضرت علی حکم صادر کردند. اساس و موضوع اصلی جنگ این بود که حضرت معاویه قصاص قاتلین حضرت عثمان را می‌خواست و حضرت علی رضی الله عنه می‌گفت: نیروی آشوبگران رو به فزونی است اکنون از آنان نمی‌توان قصاص گرفت. حضرت معاویه رضی الله عنه می‌گفت: شما از میان شان کناره‌گیری کنید تا خودم از آنان قصاص بگیرم. در این باره مشاجرات و کشمکشها به حدّی رسید که کار به درگیری و لشکرکشی انجامید. در این جنگ نه حضرت علی مخالفین را تکفیر و تفسیق و نفرین کرد و نه حضرت معاویه و این افترا و تهمت است که حضرت معاویه به لعنت حضرت علی دستور داده بود. وقایع این جنگ نشان می‌دهند اگر چه جنگ واقع شد اما در دل آنها بغض و کینه یکدیگر نبود و در نیّات شان فساد وجود نداشت. از آن جمله یکی دو واقعه ذیلاً نقل می‌شود:

در دوران جنگ، حضرت ابوهریره رضی الله عنه که از یاران حضرت علی بود هر روز بر سفره حضرت معاویه می‌رفت و غذا می‌خورد. روزی کسی به او گفت: ای ابوهریره تو حال عجیبی داری نماز پشت علی می‌خوانی و با همراه او می‌جنگی و غذا را اینجا می‌خوری؟ حضرت ابوهریره گفت: نماز پشت سر او خوب است چون خلیفه بر حق است باید با او همراه شد و جهاد کرد. لذا من آنجا نماز می‌خوانم و همراه با ایشان جهاد می‌کنم و چون غذای شما بهتر است برای غذا اینجا می‌آیم و می‌خورم. حضرت معاویه گوش می‌داد و لبخند زد.[(۱)]

در دوران جنگ خبر رسید که اهالی سرزمین کوچکی از مسیحیان که در حومه روم باقی مانده بود (وقتی دیدند

۱- تطهیر الجنان

مسلمانان دو گروه شده با هم آماده کار زار شده‌اند، زمان را مناسب دیده) قصد نموده‌اند که به مدینه منوره حمله آورده آنجا را به تصرف خود درآورند. چنانکه برای این منظور خود را آماده کردند. حضرت معاویه فوراً نامه‌ای فرستاد که ای سگ روم! تو از جنگ داخلی ما نمی‌توانی سوء استفاده کنی. هرگاه قصد چنین نیت شومی داشته باشی و به سوی مدینه حرکت کنی، به خدا قسم از لشکر علی رضي الله عنه اولین سربازی که برای سرکوبی تو می‌آید، اسمش معاویه بن ابی‌سفیان خواهد بود. با دریافت این نامه اراده آن مسیحی سست شده از تصمیم خود منصرف گردید.(۱)

پس از پایان جنگ، از حضرت علی نسبت به حضرت معاویه و از حضرت معاویه نسبت به حضرت علی کلمات و گفته‌های خوبی منقول است. حضرت علی فرمود: ای مردم! حکومت معاویه را بد ندانید به خدا قسم! هرگاه او نماند در دنیا ناامنی شدیدی انتشار می‌یابد.(۲)

نیز حضرت علی طی اطلاعیه‌ای اعلام فرمود: ما و اهل شام یکی است. پیغمبر ما یکی است در ایمان به خدا و رسول نه آنان از ما افزون‌اند نه ما از آنان، برنامهٔ ما و آنان کاملاً یکی است، اختلاف فقط دربارهٔ خون عثمان می‌باشد. خدا می‌داند که من از این بری الذمه هستم. (۳) حضرت معاویه در نامه‌ای برای حضرت علی نوشت: **«اما شرفک فی الاسلام و قرابتک من النبی علیه السلام فلست ارفعه»**

یعنی شرفی را که تو در اسلام داری و خویشاوندی که با رسول خدا داری منکر نیستم.(۴)

شهادت حضرت علی

پیامبر اکرم از شهادت حضرت علی رضي الله عنه، قبلاً اطلاع داده بود. چنانکه روزی خود آن حضرت به علی گفت: ای علی! بد بخت ترین گذشتگان کسی بود که پاهای ناقهٔ حضرت صالح را بریده بود و از آیندگان شقی‌ترین شان، کسی است که ریش شما را با خون سرتان رنگین می‌کند. واقعهٔ شهادت ایشان، چنین وقوع یافت که بعد از جنگ نهروان سه نفر خارجی در مکه معظمه جمع شدند، عبدالرحمن بن ملجم، برک بن عبدالله، عمرو بن بکیر، و هر سه با هم عهد کردند که این سه نفر را باید به قتل برسانند: علی بن ابی طالب، معاویة بن ابی سفیان، عمرو بن العاص، **رضی الله‌عنهم** تا بندگان خدا از مظالم شان رهایی یابند.

ابن ملجم گفت: قتل علی، به عهدهٔ من است. برک عهده دار قتل معاویه شد و عمرو بن بکیر عهده‌دار قتل عمرو بن عاص. هر سه نفر با هم قرار گذاشتند تا کار خود را در یک روز انجام دهند. یعنی یازدهم و یا هفدهم رمضان. پس از این توطئه، ابن ملجم وارد کوفه شد و آن دو به شام رفتند. آن دو درتوطئه خویش موفق نشدند. اما ابن ملجم شقی نقشهٔ شوم خود را به اجرا گذاشت. حضرت علی مرتضی رضي الله عنه عادت داشت که برای نماز صبح بسیار زود به مسجد (الصلاة، الصلاة گویان) می‌رفت. در آن روز ابن ملجم در مسیر راه پنهان شد و به کمین نشست. به محض اینکه به مسجد رسید، شمشیری بر پیشانی مبارکش فرو کوفت که به مغزش رسید و آن جناب در خون غرق شد و ریش مبارک پر از خون گردید. حضرت امام حسن

۱- تاریخ طبری

۲- ازالة الخفاء

۳- نهج البلاغه

۴- شرح نهج البلاغه ابن میثم

رضي الله عنه می‌گوید من از پشت که می‌آمدم، درخشندگی شمشیر را حس کردم و دیدم که امیرالمؤمنین بر زمین افتاد و فرمود: «**فزت و رب الكعبة**» قسم به پروردگار کعبه که به آرزویم رسیدم. در شب آن صبح که این واقعه رخ داد ایشان، رسول خدا را به خواب دیده بود. به امام حسن رضي الله عنه گفت که: من رسول الله را به خواب دیدم. عرض کردم: یا رسول الله! از دست امت شما بسیار مورد اذیت قرار گرفته‌ام. آن حضرت فرمود: تو در حق آنان دعای بدکن. گفتم خدایا مرا در عوض آنان آدمهای خوبی عنایت فرما. و بر آنان در عوض من مرد بدی حاکم گردان. مردم از چهار طرف دویدند و ابن ملجم را دستگیر کردند. حضرت علی نگذاشت که او کشته شود و فرمود: اگر من صحت یافتم، اختیار دارم اگر خواستم او را می‌بخشم و اگر خواستم او را به کیفرش می‌رسانم. و اگر صحت نیافتم شما فقط یک ضربه شمشیر بزنید. زیرا او یک ضربه شمشیر به من زده بود. این واقعه روز جمعه رخ داد و در شب یکشنبه آن جناب وفات یافت. آنگاه ابن ملجم به طرز بدی به قتل رسید. دست و پایش بریده شد. زبانش قطع گردید میله داغ آهنی در چشمهایش کشیده شد و سپس در آتش سوزانده شد. در محل دفن حضرت علی رضي الله عنه اختلاف نظر وجود دارد اما قول مشهور این است که مقبره‌شان در نجف است.

بعضی از اوصاف حضرت علی

روزی حضة‌رت معاویه رضي الله عنه در عهد خلافت خود از «ضرار اسدی» که یکی از یاران حضرت علی رضي الله عنه، بود خواهش کرد که ای ضرار! از اوصاف علی چیزی بیان کن. ابتدا او عذر خواست ولی بعد گفت:

«ای امیرالمؤمنین بشنو! به خدا قسم حضرت علی مرتضی بسیار نیرومند بود. سخنهای صلح جویانه می‌گفت و به انصاف حکم می‌داد علم از اطراف و جوانب او روان بود. حکمت برگرد او می‌چرخید. از دنیا و تر و تازگی آن، متوحش می‌شد و با تاریکی شب و تنهایی های آن، انس می‌گرفت. بسیار گریه می‌کرد و همواره متفکر بود. لباس ارزان قیمت مورد پسندش بود و غذای ساده مورد علاقه‌اش، در میان ما کاملاً با مساوات به سر می‌برد و هرگاه ما سؤال می‌کردیم جواب می‌داد. با وجودی که از نزدیکان او بودیم از هیبت او نمی‌توانستیم با او صحبت کنیم! همیشه به اهل دین احترام می‌گذاشت. مساکین را کنار خود می‌نشاند و هیچگاه نیرومندی به اتکاء نیرومندی خود نمی‌توانست امید سوء استفاده از او را بکند. و هرگز شخصی ضعیف از انصاف او مأیوس نمی‌شد. به خدا قسم! من گاه گاه او را می‌دیدم که در آخر شب ریش مبارک خود را می‌گرفت و به مثل مار گزیده‌ای بیقرار می‌شد و با ناله و شیون می‌گریست و می‌فرمود: ای دنیا! کسی غیر از مرا فریب بده. تو چرا پیش من می‌آیی و مرا تشویق می‌کنی. این امر از من بعید است، من تو را سه طلاق بائن دادم که قابل رجوع نیست. عمر تو کوتاه و قدر و منزلت تو حقیر و ناچیز است. آه، آه که توشه راه کم است و سفر طولانی و راه وحشتناک!»

از شنیدن این سخنان، حضرت معاویه به گریه افتاد و گفت: خدا رحمت کند ابو الحسن را. به خدا قسم همین طور بود. بعد از این حضرت معاویه از ضرار پرسید که تو از شهادت حضرت علی رضي الله عنه چقدر رنجیده خاطر و ناراحت شدی؟ او گفت مانند مادری که یک فرزند داشته باشد و او را در دامنش ذبح کنند. زهد و ریاضت و تنگی معیشت آن جناب ضرب المثل است بطوری که از شنیدن آنها آدمی اشک می‌ریزد و دل از دنیا سرد می‌شود. او بسیار تیزهوش بود،و خوب قضاوت می‌کرد. حضرت عمر رضي الله عنه اکثر اوقات می‌فرمود: از میان ما استعداد او از همه بیشتر است قضاوتهای عجیب و غریبی از زبان حضرت علی در حیات حضرت رسول و زمان شیخین منقول است که مجموعه بزرگی از آن در ازالة الخفاء موجود است.

کرامات و خوارق عادات هم از ایشان ظهور یافته و در بیان معارف توحید رتبه‌ای ممتاز دارد. حضرت شیخ ولی الله محدّث دهلوی می‌فرماید: در طبقهٔ صحابهٔ کرام از همه اول این معارف را آن جناب بیان فرموده است. اما آنچه آن جناب بیان کرده است. مطابق سنّت انبیاء است بعداً صوفیان جاهل آنها را از کجا به کجا رساندند. در تصوّف پایه آن جناب بسیار بلند و رفیع است اگر چه همه صحابه کرام به تزکیه باطن نایل بودند زیرا صفت رسول خدا در قرآن مجید «و یزکیهم» ارشاد شده است. اما باز هم حسب استعداد فرق مراتب وجود داشت. حضرت علی در این وصف به قدری برتری داشت که بـعد از شیخین منزلت و رتبه او قرار داده شده است.

گزیده‌ای از سخنان گهربار حضرت علی

۞ بر بنده لازم است که به غیر از پروردگار خود از کسی توقع نداشته و به غیر از گناهان خویش از کسی ترس نداشته باشد.

۞ اگر کسی چیزی نمی‌داند در یادگرفتن آن نباید شرم کند و اگر از کسی چیزی پرسیده شود که آن را نمی‌داند، باید بدون تکلف بگوید والله اعلم.

۞ مبارک باد کسی که گمنام باشد و او دیگران را بشناسد اما مردم او را نشناسند زیرا به رضامندی خدا نایل می‌گردد. این قبیل مردم چراغ هدایت‌اند و از برکات ایشان فتنه‌های تاریک برطرف می‌شوند و خداوند آنان را در رحمت خویش داخل می‌گرداند. این گونه مردم حال خود را ظاهر می‌کنند و از کسی بدگویی نمی‌کنند و بی‌مروّت و ریاکار نمی‌شوند.

۞ روزی آن جناب در گورستان نشسته بود کسی گفت ای ابوالحسن! اینجا نشسته‌ای؟ گفت اینها همسایگان بسیار خوبی هستند به یاد کسی نیستند و انسان را به یاد آخرت می‌اندازند.

۞ مردم در خواب‌اند، هرگاه بمیرند تازه بیدار می‌شوند.

۞ هنگامی که پرده‌های عالم غیب برطرف گردند، در یقین من افزوده نخواهد شد.

۞ کسی که خود را شناخت، خدا را شناخت. (کلامی عجب عارفانه!)

۞ هر انسان در زیر زبان خود پنهان است.

۞ زبان هر کس شیرین باشد برادران او بسیار خواهند بود.

۞ صاحب گفتار را نبینید به خود گفتار نگاه کنید.

۞ احسان زبان را قطع می‌کند.

۞ هر شخصی که سخنی در دل پنهان دارد از جنبش زبان و صورت او ظاهر خواهد شد.

۞ علم، ادنیٰ را اعلیٰ می‌گرداند. علم از مال بهتر است زیرا علم تو را حفظ می‌کند و مال را باید تو نگهداری!

۞ یکی از نشانه‌های ایمان این است، جایی که در راست گفتن، اندیشه نقصان باشد همانجا راست بگویید.

۞ آزاده هم از احسان برده می‌شود.

۞ هرگاه تقدیر بیاید تدبیر بی‌کار می‌شود.

۞ شخص بخیل زود گدا می‌گردد و در دنیا مانند فقرا اوقاتش را می‌گذراند و در آخرت مؤاخذه می‌شود.

۞ احمق همیشه محتاج می‌ماند و عاقل همیشه غنی، و طمّاع همیشه در بند ذلّت باقی می‌ماند.

- عقل در گرداب طمع می‌افتد.
- در آخرین وصیت فرمود: ای مردم! بر توحید خدا استوار و محکم بمانید هیچ کس را با خدا شریک نگردانید و بر سنت حضرت محمد پای‌بند باشید. اگر این دو کار را کردید هر بدی از شما دور می‌شود. توحید و سنت دو ستون از دین‌اند و برای راه هدایت دو مشعل، تابان می‌باشند.

آیات و احادیثی در فضایل حضرت علی

آیاتی که در وصف مهاجرین و ذکر استحقاق خلافت آنان نازل شده است فضایل حضرت علی رضی الله عنه، نیز از آنها ثابت می‌گردد. زیرا ایشان از سابقین مهاجرین‌اند. علاوه بر این، به طور خاص آیه‌ای در وصف ایشان نازل نشده است. البته روایات موضوع و ضعیف، آیاتی را در وصف ایشان بیان می‌کنند که اعتباری ندارند. ولی احادیث زیادی در باب فضایل آن جناب وارد شده است که احادیث صحیح اندک می‌باشند و در اینجا ما به ذکر احادیث صحیح و حسن بسنده می‌کنیم.

احادیث

۱ـ عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله لعلیّ: انت منی بمنزلة هارون من موسی الاّ انه لانبیّ بعدی(متفق علیه)

از حضرت سعد بن ابی وقاص روایت شده است که رسول خدا به علی فرمود: منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است اما سخن این است که پس از من پیامبری نمی‌آید.

۲ـ عن زربن حبیش قال علی رضی الله عنه: والذی فلق الحبة و برء النسمة عهدالنبی الامی لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق (رواه مسلم)

از زر بن حبیش روایت شده است که حضرت علی، فرموده است: قسم به ذاتی که دانه را شکافت و از آن درخت رویانید و جان را آفرید که رسول خدا به من فرموده است: کسی به من محبت می‌کند که مؤمن باشد و همان کس بغض می‌ورزد که منافق باشد (صحیح مسلم)

۳ـ عن سهل بن سعد ان رسول الله قال یوم الخیبر: لاعطینّ هذه الرایة غدا رجلاً یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله فلما اصبح الناس غدا علی رسول الله کلهم یرجون ان یعطاها فقال این علی بن ابیطالب؟ فقالوا هو یا رسول الله یشتکی عینیه قال فارسلوا الیه فاتی فبصق رسول الله فی عینه حتی کان لم یکن به وجع فاعطاه الرایة (متفق علیه)

از سهل بن سعد روایت شده است که رسول خدا در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا فتح را به دست او می‌آورد و آن شخص به خدا و رسول او محبت دارد و خدا و رسول او را دوست می‌دارند. پس وقتی که صبح شد، مردم پیش آن حضرت رفتند به امید این که پرچم به آنان داده می‌شود. اما آن حضرت پرسید: علی بن ابیطالب کجاست؟ مردم گفتند درد چشم دارد آن حضرت گفت او را بخوانید. وقتی آورده شد آن حضرت آب دهن مبارکش را بر چشمهایش مالید و او سالم شد. چنان که گویی هیچگاه چشم درد ندیده است پس پرچم را به او داد.

٤ـ عن عمران بن حصین ان النبی قال ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن (رواه الترمذی)

از عمران بن حصین روایت شده است که نبی اکرم فرمود: علی از من است و من از او و او محبوب هر مؤمن است.

۵ـ عن علیّ قال کنت اذا سالتُ رسول الله اعطانی و اذا سکتُّ ابتدأنی

حضرت علی فرمود: هرگاه من از رسول خدا چیزی می‌خواستم به من داد و هر گاه سکوت را اختیار می‌کردم با من سخن آغاز می‌کرد.

۶ـ عن ام عطیّه قالت بعث رسول الله جیشاً فیهم علیّ قالت فسمعت رسول الله و هو رافعٌ یدیه یقول: اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیاً (رواه الترمذی)

از حضرت ام عطیه ﵅، روایت شده است که رسول خدا لشکری فرستاد که علی در آن بود. گفت: شنیدم که رسول الله در حالی که دست برداشته این دعا را می‌خواند: خداوندا مرا از جهان نبر تا زمانی که علی را به من نشان ندهی.

۷ـ عن علیّ قال قال رسول الله :

رحم الله ابابکر زوّجنی بنته و حملنی الی دار الجهرة و صحبنی فی الغار و اعتق بلالاً من ماله رحم الله عمر یقول الحق و ان کان مراً ترکه الحق و ماله من صدیق رحم الله عثمان یستحیی منه الملائکة رحم الله علیاً اللهم ادر الحق معه حیث دار (رواه الترمذی)

از حضرت علی ﵁ روایت شده است که رسول خدا فرمود: خدا رحم کند بر ابوبکر که دختر خود را به عقد من در آورد و با من تا دارالجهرة همراه بود. و رفیق غار من شد. و بلال را با مال خود خرید و آزاد ساخت. خدا رحم کند بر عمر که حق را می‌گوید اگر چه تلخ باشد و حق او را در حالی گذاشت که برای او هیچ دوستی نبود. خدا رحم کند بر عثمان که فرشتگان از او حیا می‌کنند. خدا رحم کند بر علی خدایا حق را با علی بگردان هر کجا که باشد.

۸ـ عن عبدالرحمن بن عوف ان النبی قال: ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و الطلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبدالرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعد بن زید فی الجنة و ابوعبیدة بن الجراح فی الجنة (رواه الترمذی)

از حضرت عبدالرحمن بن عوف ﵁ روایت شده است که رسول خدا فرمود: ابوبکر وارد بهشت می‌شود و عمر وارد بهشت می‌شود و عثمان وارد بهشت می‌شود و علی در بهشت داخل می‌شود طلحه در بهشت داخل می‌شود و زبیر در بهشت داخل می‌شود و عبدالرحمن بن عوف در بهشت داخل می‌شود و ابو عبیده بن جراح در بهشت داخل می‌شود.

۹ـ عن علیّ ﵁ قال قال النبی فیک مثل من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیست له ثم قال: یهلک فی رجلان محب مفرط بمالیس فی و مبغض یحمله شنانی علی ان یبهتنی (رواه احمد)

از حضرت علی ﵁ منقول است که رسول خدا فرمود: تو به حضرت عیسی ؑ مشابهت داری یهودیان به او حسد کردند. حتی مادر او را تهمت زدند و نصارا با او در ظاهر محبت کردند تا حدی که او را در مقامی قرار دادند که حق او نبود. سپس حضرت علی فرمود: دو گروه نسبت به من هلاک خواهند شد یکی آن که در محبت من غلو کند و مرا تعریف کند به آن چه که در من نیست. دوم بغض کننده‌ای که عداوت من او را برای بهتان آماده کند.

یادآوری: این فرمایش حضرت علی که دربارهٔ من دو گروه هلاک خواهند شد یکی آنهایی که در محبتم غلو کنند دوم آنهایی که با من بغض روا دارند، با سندهای متعددی منقول است. حتی در کتب اهل تشیع وجود دارد. در مواضع متعددی از نهج البلاغه این قول با عبارات مختلف نقل شده است. و در جایی این هم آمده است: نظر گروهی که عقیدهٔ متوسط نسبت به من دارند خوب است و این را هم فرموده است که از سواد اعظم یعنی بزرگ‌ترین جماعت مسلمین پیروی کنید.

از این گفته‌ها معلوم می‌شود اعتقادی که اهل سنت نسبت به حضرت علی دارد، حق است زیرا گروه متوسط ایشان‌اند و خوارج و روافض هر دو هلاک شونده اند. زیرا خوارج تا حدی نسبت به وی بغض و دشمنی داشتند که ایمان او را انکار می‌کردند و روافض تا جایی غلو کردند که گروهی از آنها او را به الوهیّت برگزیدند. و عده‌ای دیگر معتقداند که حضرت علی ﷺ در تمام صفات شریک رسول خدا هستند (که در حقیقت این عقیده با ختم نبوت متضاد است) و از بقیه پیامبران او را افضل می‌دانند.

۱۰ـ **عن عمر ﷺ قال ما احد احق بهذا الامر من هؤلاء النفر الذین توفی رسول الله و هو عنهم راض فسمی علیاً و عثمان و الزبیر و طلحة و سعیداً و عبدالر حمن(رضی الله عنهم) (رواه الترمذی)** از حضرت عمر ﷺ روایت شده است که گفت کسی برای خلافت لایق‌تر از آن شش نفری که رسول خدا هنگام وفات از ایشان راضی بود، نیست. پس نام علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن بن عوف را بر شمرد.

هدف این است که این شش نفر علاوه بر این که شایستگی خلافت دارند، به بزرگ‌ترین سعادت که همانا رضایت رسول الله است نایل آمده‌اند و منظور از این، نفی خشنودی پیامبر اکرم از دیگران نیست.

عرایضی چند از جانب مؤلف

۱ـ مطالبی که در این کتاب مندرج است همه از کتاب ازالة الخفاء حضرت شیخ ولی الله محدث دهلوی ﷺ گرفته شده است. و چنانچه از جایی دیگر مطالبی اخذ گردیده به مأخذ آن در پاورقی اشاره شده است.

۲ـ غرض از نوشتن این کتاب این است که برادران ناآگاه ما از حقایق و از احوال ضروری بزرگان دین با خبر شوند. تمام احوال مقصود نیست . بنابراین به اعتراضهای مخالفین و پاسخ آنها توجهی مبذول نشده است. اما همه این قدر می‌دانند که اگر مدح و فضیلت کسی از قرآن مجید به ثبوت برسد، اعتراض و طعن بر او تا چه حدی صحیح و درست می‌باشد و معترضین تا چه حدی مسلمان گفته می‌شوند.

۳ـ بعضی از علمای کرام امام حسن را پس از حضرت علی ﷺ، در زمرۀ خلفای راشدین محسوب داشته‌اند و همچنین پس از امام حسن ﷺ، حضرت معاویه را اضافه کردند. اما من به پیروی از جمهور علما خلافت راشده را به حضرت علی ﷺ از این لحاظ ختم کردم که خلافت امام حسن فقط شش ماه بود و بعداً خود ایشان زمام خلافت را به امیر معاویه واگذار کرده با او بیعت کردند و حضرت معاویه اگر چه به این خاطر که صحابی رسول خدا بوده دارای فضایلی است و بعد از او مسند خلافت به صحابی دیگری مزیّن نگشته. اما با این همه او را در زمرۀ خلفای راشدین شمردن خلاف تحقیق است زیرا اوصافی که برای خلافت راشده ضروری است در غیر از جماعت مهاجرین یافت نشده و حضرت معاویه از گروه مهاجرین نیست.

٤ـ با مطالعه این کتاب، مطالعۀ آیات قرآنی که متعلق به فضیلت و ستایش اصحاب کرام یا خلفای راشدین می‌باشد، ضروری است و تفسیر تمام آیه‌ها را حقیر به نحوی تحریر کرده است که هر آیه جداگانه رسالۀ مستقلی تفسیر شده است!

۵ـ غرض از خواندن شرح حال بزرگان دین و به ویژه صحابۀ کرام و خلفای راشدین (رضی الله عنهم اجمعین) این است که شوق و علاقۀ پیروی از آنان در قلب پدید آید و محبت ایشان وسیلۀ محبت رسول خدا قرار گیرد و اگر کسی این هدف را درک ننماید، خواندن این تذکره‌ها برای او بی‌فایده است. زیرا این روایات، داستانها و حکایاتی نیستند که برای تفنّن و وقت

گذرانی خوانده شوند، بلکه برای عبرت و پند و بیدار کردن مسلمین هشداری هستند که حداقل مسلمانان از این گونه تذکره‌ها باید به این نتیجه برسند که عزتی که خداوند به اسلاف و بزرگان ما عنایت فرموده به حدی بود که همه نیروهای مقتدر جهان در برابر شان سر تعظیم خم کرده زانو بر زمین زدند و زمام سلطنتهای جهان در دست آنان قرار گرفت و جانوران از آنان اطاعت کردند و کوهها و دریاها به اوامرشان امتثال ورزیدند. امروز این عزت چرا از ما سلب شده است؟ و همان طوری که عزت اسلاف ما به عروج رسیده بود، امروز ذلت ما به نهایت پستی رسیده است. فرمان خداوندی است: «**ذالک بان الله لم یک مغیّراً نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم**» یعنی این قانون الهی است که هرگاه قومی را به نعمتی نوازد آن را تغییر نمی‌دهد مگر زمانی که خود آن قوم در احوال خود تغییر ایجاد کنند.

اگر مسلمانان به طور یقین به این نتیجه برسند، متوجه می‌شوند تغییرهایی که نسبت به احوال سلف صالحین در ما پدید آمده است علتش این است که ما، دیانت را رها کرده‌ایم و محبت و عظمت دین در قلب ما باقی نمانده است و فساد در نیات ما ایجاد شده. کاری که اسلاف ما کرده‌اند در جهت رضای خدا بوده و غرض دیگری نداشتند و هر گونه کارهای دنیوی‌ای که انجام می‌دادند، خدمت دین در آن نهفته بوده کاری که ما می‌کنیم، هدفمان غیر از حظ نفس چیزی دیگر نیست و هر گونه کارهای دینی که ما انجام می‌دهیم در آن اغراض و منافع دنیوی آشکار است. کاش ما با خواندن احوال بزرگان دین، متنبّه می‌شدیم و به راه راست می‌رفتیم زیرا که با پیروی از بزرگان دین امروز هم تمام نعمتهای الهی مانند باران بر ما سرازیر خواهند شد.

هنوز آن ابر رحمت در فشانست — خم و خمخانه با مهر و نشان است

٦ـ از خوانندگان گرامی که از این کتاب مستفید می‌شوند استدعا می‌شود این حقیر و همچنین (مترجم و نیز مصحح) را در دعای خیر، یاد کنند و اگر در جایی به خطا و لغزشی (مخصوصاً در ترجمه) برخورد نمودند، آن را اصلاح کنند. ***والله عنده اجر عظیم***

خداوند این کتاب را از باقیات الصالحات قرار داده، چند روزی که از زندگی باقی است، آن را در جهت رضا و خشنودی خویش صرف نماید. «آمین»

هذا آخرا لکلام فی هذا المقام و الحمدلله رب العلمین و صلی الله علی نبیه و علی اله و صحبه اجمعین.